

Persian for Foreigners

Tagī Purnāmdārīān



Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehran, 2011

درس فارسی برای فارسی آموزان خارجی

(دوره مقدماتی)

دکتر تقی پورنامداریان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تهران - ۱۱۹۰

فهرست مطالب

یازده

بخش اول: PART 1

Persian Alphabet	۳/۳	Lesson one: Persian Sounds and Alphabet	V/5
Forms of Alphabet	۵/۵		
1. Short Vowels	V/7		
2. Long Vowels	۸/۸		
3. Diphthong Vowels	۸/۸		
Lesson two: Consonant	۹/۹		
Lesson three: Additional Letters and Signs	۲۸/۲۸		
		Alphabetic order	ترتیب الفبا
		Lesson four	درس چهار
		Word order	جمله ساده
		Simple Sentence	جمله معمولی
		Lesson five	درس پنجم
		Numbers	اعداد
		Cardinal numbers-noun	اسم- اعداد اصلی
		Ordinal numbers-noun	اسم- اعداد وصفی
		Lesson six	درس شش
		Singular-Plural	منفرد- جمع

५५ / five

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۹۱۴۵۵۱۳۴، تلفن: ۰۲۱۸۶۴۰۸۰۰، فاکس: ۰۲۱۳۶۳۰۸۸

شابک ۵-۱۱۴-۲۴۳-۹۶۴ ISBN 978-964-426-114-5

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

مکالمہ

مسنون

پاک و صدھاری: سیماں کے

پیاز، پانچ سوچہ

الطباطبائي

جول. ۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الهجرة: العبرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتاری

କାହାର ପାଇଁ କାହାର ଲାଗୁ ହେବାରେ କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା

مکتبہ ایڈیشنز

卷之三

مکالمہ فرمادیاں



سیاست‌دانان، عوامل و نام پدیدآور درس فارسی اموزان خارجی (دوره مقدماتی) / تألیف تقی پور‌نامداران، وضعت ویbast [از پرداخت] مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰. مشخصات ظاهری: ۵۷۴ ص.

شایک: ۱۹۰۰ (ریل: ۶۵-۴۶-۳۴-۰۰۴۳۲۴) ریل: چاپ سوم-۱۴۱۱-۶۴-۹۶۰۰. هزار (جانب دو:

Tagi Purnamardia. Persian Lesson for foreigners: elementary course
پاداشرت: ص.ع. به انگلیسی:
پاداشرت: چاپ سومه: ۱۳۷۸.
پاداشرت: چاپ چهارم: ۱۳۷۰.
پاداشرت: چاپ پنجم: ۱۳۷۴.
پاداشرت: چاپ هشتم: ۱۳۹۰ (الفی)
پاداشرت: چاپ هشتم: ۱۳۹۰ (بی)
پاداشرت: واره نامه موضع: فارسی — کتاب های درسی برای خارجیان — انگلیسی.
موضوع: فارسی — راهنمای آموزش
موضوع: فارسی — مکالمه و جمله سازی — انگلیسی.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶/۰۹/۲۸ PIR رده‌بندی دیجیتی: ۴۷۴۲/۴ فایل شماره کتابخانه‌سی ملی: ۵۰۵۸۷-۳۶۷۶

۱۴۵/۱۴۵ درس هفت: Self Handwriting

۸۰/۸۰

دستخط: Handwriting

مفرد - تکروه: Definite-Indefinite

درس هشت: Lesson eight

مفرد اشاره - جفی اشاره: Demonstrative adjective

درس نه: Lesson nine

دستور زبان: Grammar Demonstrative adjective

جفت: Adjective

درس پانزده: Lesson 15 Comparison of adjectives

دستور زبان: Grammar Comparison of adjectives

مقایسه مثبات: Comparison of adjectives Handwriting

درس شانزده: Lesson 16 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

مقدّس: Infinitive Handwriting

درس هفده: Lesson 17 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

زمان پارسی ساده: Simple past tense Handwriting

درس هنده: Lesson 18 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

مضارع اخباری: Present indicative Handwriting

درس هیجده: Lesson 19 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

منارع اخباری (و دن) (to be) - (داشتن) Handwriting

درس نوزده: Lesson 20 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل آینده: Future Handwriting

درس بیست: Lesson 21 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل امر: Imperative Handwriting

درس بیست و یک: Lesson 22 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل افغان: Genitive Handwriting

درس دوازده: Lesson 23 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل افغان: Genitive Handwriting

درس سیزده: Lesson 24 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل افغان: Genitive Handwriting

درس پانزده: Lesson 25 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل افغان: Genitive Handwriting

درس شانزده: Lesson 26 Handwriting

دستور زبان: Grammar Handwriting

غسل افغان: Genitive Handwriting

۳۰۵/۳۰۵	Present perfect : ماضی شنی	Present perfect continuous : ماضی نقلی استمراری	Present perfect continuous : ماضی نقلی استمراری
۳۰۷/۳۰۷	Present perfect continuous : ماضی نقلی استمراری	Present perfect continuous : ماضی نقلی استمراری	Present perfect continuous : ماضی نقلی استمراری
۳۱۵/۳۱۵	دستور زبان ۵. چوبان و گوک	دستور زبان ۵. چوبان و گوک	دستور زبان ۵. چوبان و گوک
۳۱۵/۳۱۵	ماضی بعید : Past perfect	ماضی بعید : Past perfect	ماضی بعید : Past perfect
۳۲۱/۳۲۱	دستور زبان ۶. تفتح بهنان	دستور زبان ۶. تفتح بهنان	دستور زبان ۶. تفتح بهنان
۳۲۲/۳۲۴	دستور زبان ۷. دودهیق و خرس	دستور زبان ۷. دودهیق و خرس	دستور زبان ۷. دودهیق و خرس
۳۲۴/۳۲۴	ماضی التزامی : Present subjunctive	ماضی التزامی : Present subjunctive	ماضی التزامی : Present subjunctive
۳۲۶/۳۳۶	دستور زبان ۸. پیش مود و هرسان	دستور زبان ۸. پیش مود و هرسان	دستور زبان ۸. پیش مود و هرسان
۳۳۹/۳۳۹	دستور زبان ۹. تفتح کسره : ضافه (فکه اضافه)	دستور زبان ۹. تفتح کسره : ضافه (فکه اضافه)	دستور زبان ۹. تفتح کسره : ضافه (فکه اضافه)
۳۴۸/۳۴۸	دستور زبان ۱۰. اغاده کسره : ضافه (A Grammatical Point) (ezzāfah)	دستور زبان ۱۰. اغاده کسره : ضافه (A Grammatical Point) (ezzāfah)	دستور زبان ۱۰. اغاده کسره : ضافه (A Grammatical Point) (ezzāfah)
۳۵۰/۳۵۰	دستور زبان ۱۱. حرف ربط : Conjunction	دستور زبان ۱۱. حرف ربط : Conjunction	دستور زبان ۱۱. حرف ربط : Conjunction
۳۵۳/۳۵۳	دستور زبان ۱۲. ماضی ربط ساده : Present subjunctive	دستور زبان ۱۲. ماضی ربط ساده : Present subjunctive	دستور زبان ۱۲. ماضی ربط ساده : Present subjunctive
۳۵۳/۳۵۳	دستور زبان ۱۳. ماضی ربط مركب : Compound conjunctions	دستور زبان ۱۳. ماضی ربط مركب : Compound conjunctions	دستور زبان ۱۳. ماضی ربط مركب : Compound conjunctions
۳۵۴/۳۵۴	دستور زبان ۱۴. بسوند : (A Grammatical Point) Suffix	دستور زبان ۱۴. بسوند : (A Grammatical Point) Suffix	دستور زبان ۱۴. بسوند : (A Grammatical Point) Suffix
۳۱۲/۳۶۴	دستور زبان ۱۵. تفتح کشاورز	دستور زبان ۱۵. تفتح کشاورز	دستور زبان ۱۵. تفتح کشاورز
۳۱۷/۳۶۷	دستور زبان ۱۶. پیشندن : پیشندن	دستور زبان ۱۶. پیشندن : پیشندن	دستور زبان ۱۶. پیشندن : پیشندن
۳۱۷/۳۶۷	دستور زبان ۱۷. نفعی مجهول : Passive	دستور زبان ۱۷. نفعی مجهول : Passive	دستور زبان ۱۷. نفعی مجهول : Passive
۳۲۳/۳۷۶	دستور زبان ۱۸. قاضی باهوش	دستور زبان ۱۸. قاضی باهوش	دستور زبان ۱۸. قاضی باهوش
۳۷۹/۳۷۹	دستور زبان ۱۹. ترتیب کلمات در جمله	دستور زبان ۱۹. ترتیب کلمات در جمله	دستور زبان ۱۹. ترتیب کلمات در جمله
۳۷۹/۳۷۹	دستور زبان ۲۰. ترتیب کلمات در جمله	دستور زبان ۲۰. ترتیب کلمات در جمله	دستور زبان ۲۰. ترتیب کلمات در جمله
	Order of words in the sentence	Order of words in the sentence	Order of words in the sentence

PART 4: چهارم: بخش چهارم
Translate into persian
پارسی ترجمه کنید

The poorman and the richman	۳۹۵/۳۹۵
You are right	۳۹۷/۳۹۷
The villager	۳۹۹/۳۹۹
Foxes can swim too	۴۰۱/۴۰۱
A bullet in the dark	۴۰۴/۴۰۴
Mouse-Trap	۴۰۷/۴۰۷
Going Abroad	۴۰۹/۴۰۹
The Milky way and Planets	۴۱۲/۴۱۲

اشارهای بر چاپ ششم

خدارا شکر می کنم که کتاب دوس فارسی روانی فارسی آوزان خارجی، به سه‌م خود گشتنی آموزش زبان فارسی به خارجیان مفید و مؤثر بوده است. از این که استفاده کنندگان این کتاب، شیوه تدوین آن را روان و ساده و قاعده‌مند، و مطالب آن را کارآمد و مطلوب و خالی از پیچیدگی بالاتر از

خواهیم.

حال که کتاب برای بار ششم به چاپ می‌رسد، از استادان زبان فارسی که با نوشی‌ها و تحریض‌های لطف آمیز کشی و شناهی مرا شرمنده کرده‌اند و نهاد قبول بر کتاب نهاده‌اند، شکر می‌کنم و برای همه اهل دانش و مسؤولان و دست‌اندرکاران گشترش زبان فارسی، به خصوص اولیاء پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و بعضی گشتنی زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، از خداوند بزرگ موقیت روزافزوون متأثت می‌نمایم.

تلقی یورنامه‌داران
تهران، ۶۸۸۱

فرهنگ اتفاقات

۱. فارسی- انگلیسی	۴۱۷/۴۱۷
۲. انگلیسی- فارسی	۴۹۲/۴۹۲
با سخ به بعضی از تنویرهای متن	۵۲۷/۵۲۷

دانشگاه، معمولاً برای هر درس، یک استاد در نظر گرفته می‌شود، آمینتگری زبان گفتار و نوشتر، به اضافه اختصار پیش از حد درس‌های دستور، بوسن‌های متعددی را برای دانشجویان بوجود می‌آورد و آنان را در یادگیری درس دچار اشکال می‌کند.

از میان کتاب‌هایی که مؤلفان خارجی آنها را تألیف کرده‌اند، دو کتاب زیر از جمیت دقت و نظم مطالب بهتر است؛ هرچند هر کدام بنسوی همان اشکالاتی را که در آغاز پایه‌آوری کردیم، دارند:

1. *Grammar of modern persian*, John Andrew Boyle, 1966, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.

2. *An introduction to persian*, W. M. Thackston, Jr., revised, second edition, Published at the Department of Near Eastern Languages and Civilizations, Harvard University, 1983.

از این دو کتاب، کتاب دوم مفضل تر است و تأثیره به ترتیب‌هایی که بدنبال مر درس می‌آید، جنبه درسی بودن آن پیش تر است. در صفحات آن، به تناسب موضوع بحث، تقریباً یک دوره کامل دستور زبان فارسی معاصر، پراکنده است. کلمات و جمله‌هایی که به عنوان مثال آمده، به خط فارسی و همراه با آننویسی آن نوشته شده است. در بخش‌های دوم و سوم نیز چند صفحه به توضیح نکاتی درباره دستور زبان متن قدری و دستور زبان عالمیه اختصاص داده شده است. بحث‌هایی دستوری، پیش تر بر موزایین زبان‌شناسی استوار است با آنکه خط فارسی و مثال‌ها و شعله کتاب دوم در مقایسه با کتاب اول بیش تر است، معادل‌های فارسی اصطلاحات دستوری در هیچ جا ذکر نشده است. تفصیل مطالب، پیش از حوصله مبتدی است. نووند معادل‌های فارسی اصطلاحات دستوری در هر دو کتاب، برای دانشجویانی که بخواهد بعد از در داشگاه‌های ایران ادامه تحصیل بدهد، ایجاد اشکال می‌کند؛ و نووند متن‌های ساده، مشتمل از جمله‌های ساده که نکات دستوری هر درس در آن ذکر شده باشد، جایگزینی مطالب را در ذهن دانشجویان دشوار می‌سازد. هر دو کتاب آنقدر که برای دانشجویان انگلیسی زبان مفید است، برای دانشجویان دیگر که زبان انگلیسی برای آنان زبان واسطه است سودمند نیست.

کتاب حاضر، براساس تجربه شخصی در آموزش زبان فارسی به خارجیان نوشته شده است. کرمای و باتوجه به کتاب‌های متعدد آموزش فارسی به خارجیان نوشته شده است.

پیشگفتار چاپ دوم

برای آموزش زبان فارسی به خارجیان، استادان ایرانی و خارجی کتاب‌های متعددی نوشته‌اند. اشکال عده‌ای اغلب کتاب‌هایی که فارسی زبانان در ایران تألیف کرده‌اند، این است که معمولاً فاقد توضیح مطالب دستوری به زبان واسطه است. بسیاری از آنها از مجموعه‌ای لغت و متن فارسی به همراه آننویسی تلفظ کلمات فارسی به حروف انگلیسی تشكیل شده است. طرح مطالب دستوری نیز در اغلب این کتاب‌ها پریشان و نسخه‌ده است. در کتاب‌هایی که به زبان‌های خارجی و معمولاً انگلیسی تألیف شده است نیز این عیب مشترک به‌جهش می‌خورد که در آنها از زبان فارسی و خط فارسی اثر چندانی دیده نمی‌شود تاحدی که گاهی حتی لغات فارسی نیز تها با حروف انگلیسی آوانویسی شده است. مطالب طرح شده در این کتاب‌ها، به وزیر درباره دستور زبان فارسی، گاهی بسیار مجمل و زمانی بسیار مفصل است؛ تا آنجا که مؤلفان، گاه گذشته از ذکر انواع نکیمه‌های کلمات، خواه به صورت مستقل و خواه در جمله، به مباحث ریشه‌شناسی کلمات و کاربردهای نادر نکات و مسائل دستوری نیز برداخته‌اند. بالنهمه، در هر دو زبان کتاب‌های خوبی نیز پیدا می‌شود. از میان کتاب‌هایی که مؤلفان ایرانی برای آموزش زبان فارسی به خارجیان نوشته‌اند، آموزش زبان فارسی (آزفا) تألیف آقای دکتر پدالله نمره - خاصه و معلم‌آول و دوم - بهترین و سبک‌ترین کتاب‌ها است. از انتخاب و طرح جملات و مباحث دستوری کتاب پیدا است که نویسنده از روی تأمل و تحریر و در عین صلح‌جیت آن را نوشته است. در کتاب‌های آزفا، زبان گفتار به گوشی نهانی است و زبان نوشتر از همان آغاز همراه با هم و درون یکدیگر آموخته می‌شود؛ و این، آموزش به مبتدا زبان را دشوار می‌کند. همچنین با توجه به اینکه در

تمرين کافی در این مرحله، دانشجویان باید خود سؤال و جواب ها را با یادگیری تمرین کنند و معلم تلقظها و اشیاهات را نصحیح کنند. در بخش، لغت هایی که در ابتدای هر درس آمده، به دو جزء، تقسیم شده است: جزء اول، لغات مربوط به متن درس و پرسش هاست، و جزء دوم، لغت های مربوط به درس دستور و تمرین هایی آن را دربر می گیرد. در متن هر درس که بعداز لغات آمده، یک نکته تازه دستوری گنجانده شده است که در قسمت لغات، معنی اصطلاحات آن به انگلیسی، و در درس دستور بعد از متن هر درس، طرح و توضیح دستوری آن آمده است.

در بخش سوم، مباحث دستوری، دشوارتر، مانند بخش دوم و به ممان طرح و شیوه طرح شده است. علاوه بر آن، گامی دایان لغات هر درس، به نکات دستوری ساده تر و مرتبط با درس اشاره رفته است. در این بخش، یازده داسنان کوته و ساده، متن خواندنی را تشکیل می دهد. در پایان هر درس، پرسش ها و تمرین هایی آمده است که هم به فهم و تکرار و تمرکز آن درس باید می رساند و هم ضمن پایاً لودی درس های مهم دستوری، با ارزش تمرین هایی، یادگیری و درک آنها کمک می کند. بخش چهارم این کتاب را داشتارهای کوئنی به زبان انگلیسی تشکیل می دهد که دانشجویان باید به دریج آنها را توجه کنند. این توجهها باید در کلاس مطرح و اشتباهات آنها با ذکر علت اشتباه رفع شود. آن قسمت از نکات دستوری را که آوردن آنها در کتاب ضرورت نداشته، در صورت لزوم باید استاد ضمن درس تذکر دهد.

زبان فارسی در این کتاب، زبان نوشتاری معاصر است، و در آن، از آوردن کلمات دشواری که کاربرد آنها در زبان ساده نوشتاری معاصر اندک است و نیز جملاتی که از نظر بالات نویی کمی پیچیده است. نکر می کنم گونه زبان گفتاری و کاربردهای خاص دستوری آن، اگر در درس مکالمه و به دریج ضمن پرسش های مطرح و آموخته شود بهتر است. همچنین زبان انگلیسی در این کتاب، جه د توضیحات و چه در تمرین ها، زبانی فصیح نیست. سعی شده است که زبانی ساده و تأثیج که ممکن است آسان هم و مناسب با زبان فارسی کتاب به کار رود.

در بخش اول کتاب، برای آشنایی با چهارگانه پیوند حروف و ساخن کلمات، آموزش الفبا و صامت ها و صوت ها همراه با تمرین های مختلف و متعدد آمده است. فرآیند گیری این بخش، یازده آنلاینی تلقظ کلمات فارسی به حروف انگلیسی را زین می برد. کلماتی را که در تمرین ها پیوند حروف ساخته می شوند، باید در کلاس با شاگردان تمرین کرد تا آنرا با تلقظ این گونه و از ها آشنا شوند، و همچنان که دانشجویان با تلقظ کلمات آشنا می شوند، حرف کتاب روی حروف، رتفقره کمتر و بزر در موارد ضروری برداشته می شوند. در این بخش، فرآیند معنی کلمات ضرورت چندانی ندارد.

بعد از آموزش الفبا، درس های دستور شروع می شود. قبل از هر درس، لغت های مربوط به آن درس آمده است که دانشجویان باید از طریق تکرار، با تلقظ و معنی آنها خوب آشنا شوند. درس های دستور در این قسمت بسیار ساده الازم است و مباحثی که برای ایجاد ارتباط و حل تمرین ها و آموزش جمله های ساده الازم برود، جلوتر مطرح شده است. درس های دستور در سراسر کتاب، به انتضای موضوع به صورت های مختلف طرح شده است. سعی بر آن بوده است که طرح مایه اصلی درس به صورتی باشد که دانشجویان توانند ایدن مثال ها، موضوع اصلی درس را بفهمند. پاداشت هایی که بسی از طرح مقدماتی درس، بازیان انگلیسی آمده است، درس و تکه های مهم آن را بسادگی و اختصار و همراه با مثال های لازم توضیح می دهد. بدنبال هر درس، تمرین هایی آمده است که با انجام دادن آنها، کاربرد نکته های دستوری روش نرم می شود و بیانگیری و تمرکز درس در ذهن دانشجویان کمک می کند.

در بخش دوم کتاب، درس های دستور به عنین روش و باندکی تفصیل ادامه می باشد. در این بخش قبل از درس دستور، لغات و متن هایی مشتمل از جمله های ساده همراه با پرسش هایی درباره متن درس افزوده شده است. موضوع این درس های درباره جنبه های مختلف زندگی یک خانواده است؛ و اگر دانشجویان درس را خوب بفهمند، می توانند جواب پرسش های را بزنند. این پرسش های را باید در کلاس به طور شفاهی از دانشجویان سوال کرد، آنگاه پرسش هایی مطابقا با آنها درباره زندگی و مسائل دانشجویان طرح کرد و ب تکرار از آنها پرسید. بعد از درباره زندگی و مسائل دانشجویان طرح کرد و ب تکرار از آنها پرسید.

این کتاب را می‌توان با نوچه به سطح و کینفیت کلاس و استعداد پذیرش دانشجویان در طول سه چهار ترم داشگاهی بایش نمود، حداقل با هفتاد و ساعت درس تدریس کرد. به این نکه معاواده پاید نوچه داشت که آموختن دقیق و اندک بهتر است از نافع و نارسا آموختن بسیار.

از لازم است اشاره کنم که تنوع حروف چاچی و اندازه آنها در این کتاب عمدی بوده است. سعی شده است مطالب اصلی و نکات مهم درس با معرفی بزرگ نزدیک و متفاوت با منچ چاپ شود تا نوچه فارسی آموزان را بیشتر جلب کند. در بخش اول کتاب، زبان انگلیسی حضور چشمگیرتری دارد و حروف انگلیسی و نارسی بزرگتر است؛ اما در بخش دوم و سوم حروف کوچک نزدیک حضور زبان فارسی برجسته نمی‌شود.

در چاپ آزمایشی این کتاب، همانفه غلطی‌های چاچی زیادی راه یافته بود که در این چاپ با دقت نصحیح شده است. علاوه بر آن، بخش هایی به کتاب افزوده شده، آزادی صفحات و نوع حروف فارسی و انگلیسی به نمایی تغییر کرده، و به طور کلی کتاب چهره نازه و دلخشنودتری یافته است.

امیدوارم این کتاب که همانند کتاب‌های دیگر خالی از عیب و نقص نیست، بتواند با محسنه خود در کارکتاب‌های دیگر به آموزش زبان فارسی و دانشجویان خارجی کمک کند و بر علاقه آنان به ادامه آموزش زبان فارسی و فرهنگ و ادب کشور ما پیغژد. خدای بزرگ را شکر می‌کنم که توفیق این خدمت را به پنده عنایت کرد.

در اینجا لازم می‌دانم از بخش انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که از کوشش لازم در کار چاپ این کتاب دریغ نوروزیده‌اند، از صمیم دل سپاسگزاری کنم.

تهران، بهار ۱۳۷۶
نقی پورنادریان

بخش اول

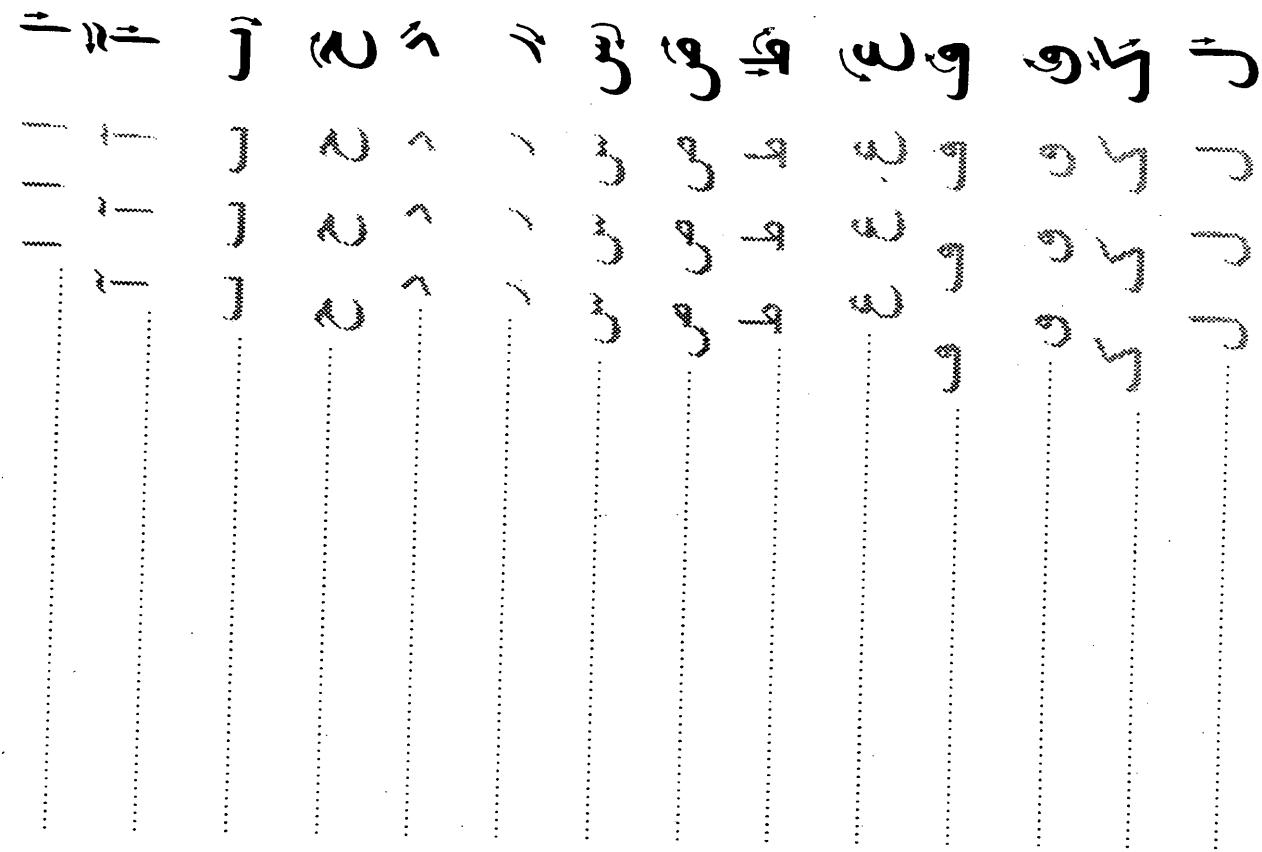
PART 1

Persian Alphabet: *alefba-ye Farsi*

- The persian alphabet is written from right to left. This alphabet has thirty-two letters.
- This alphabet is a script in that most letters must be connected one to another.
- Some letters have three forms:
 1. The initial form, used when the letter is the first letter of a word and followed by another letter.
 2. The medial form, used when the letter is preceded by connecting letter or is both preceded and followed by connecting letters.
 3. The final form, used when the letter is preceded by a connecting letter or a non-connecting letter and at any rate it is last letter in the word.

Practice

Forms of Alphabet

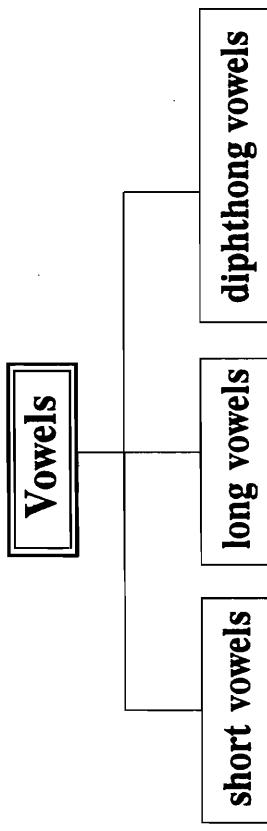


Vocabulary: *loghat*

lesson	<i>dars</i>
alphabet	<i>alefba</i>
persian	<i>farsi</i>
sound	<i>sedā</i>
sounds	<i>sedā-hā</i>
vowel	<i>mosavvet</i>
vowels	<i>mosavvet-hā</i>
short vowel	<i>mosavvet-e kutāh</i>
short vowels	<i>mosavvet-hāye kutāh</i>
long vowel	<i>mosavvet-e boland</i>
long vowels	<i>mosavvet-hāye boland</i>
diphthong vowel	<i>mosavvet-e morakkab</i>
diphthong vowels	<i>mosavvet-hāye morakkab</i>
initial	<i>aval</i>
medial	<i>vasat</i>
final	<i>ākher</i>
name	<i>esm</i>
consonant	<i>sāmet</i>

LESSON ONE

Persian Sounds and Alphabet



1. Short Vowels

name	sound	final	medial*	initial
<i>fathe/zebar</i>	a, as in: cat	-	'	'
<i>kasre/zir</i>	e, as in: bell	-	'	'
<i>zamme/pish</i>	o, as in: mode	-	'	'

* The medial short vowels are placed over or under the consonant, but are not normally written.

2. Long Vowels

LESSON TWO

Consonant

Part 1

name	sound	final	medial*	initial
alef: ا	ā, as in: ball	ل	ل	ل
vāv: و, گ	u, as in: moon	و	و	و
ye: ي, ی	i, as in: feel **	ی، ی	ی، ی	ی، ی

3. Diphthong Vowels

name	sound	final	medial*	initial
be	ب، بـ	بـ	بـ	بـ
pe	پ، پـ	پـ	پـ	پـ
te	ت، تـ	تـ	تـ	تـ
se	سـ، سـ	سـ	سـ	سـ

name	sound	final	medial*	initial
ey, as in: pay	ئـ، ئـ	ئـ	(ئـ، ئـ)	ئـ
ow, as in: no	وـ	وـ	(وـ، وـ)	وـ
ـ	ـ	ـ	ـ	ـ

*. All of the medial and final consonants have two forms, because may be preceded by a connecting letter or non-connecting letter.

**. alef is a non-connecting letter that stands initially for all initial vowels. Following consonants, alef stands for the vowel «ā». The vowel «ā» in initial position is written «اً» and known «alef madda». Ex: بـاً.

*. The medial long vowels and sometimes final long vowel are called alef, vāv and ye, when they are consonants.

**. The medial and final long vowels have two forms, because may be preceded by a connecting letter or non-connecting letter.

● Example

pa	پا	pa	پا	ت + ل = پا
pu	پو	pe	پو	ت + س = پو
pi	پی	po	پی	ت + سی = پی
				ت + ل + ب = تلبا
				ت + س + ب = تسبا
				ت + سو + ب = تسوپا
				ت + سی + ل + ب = تسلبا
				ت + سا + ل + ب = تسلبا
				ت + سی + ل + س = تسلسا
				ت + سی + س = تسی
				ت + سی + سو = تسلسا
				ت + سی + سو + ت = تسلسا
				ت + سی + سو + س = تسلسا
				ت + سی + سی = تسلسا
				ت + سی + سی + سی = تسلسا

ba	ب	ab	اب	ت + س = ب
bo	بو	ob	وب	ت + سو = بو
be	بی	eb	ایب	ت + سی = بی
bā	با	āb	ایب	ت + سا = با
bu	بو	ub	ایب	ت + سو = بو
bi	بی	ib	ایب	ت + سی = بی
bow	بُو	owb	ایب	ت + سو = بُو
bey	بی	eyb	ایب	ت + سی = بی
bāb	بلب	bot	بلب	ت + سا + ب = بلب
tup	تب	tab	تب	ت + سو + ب = تسوپ
pip	باب	pāp	باب	ت + سی + سو = بباب



● Exercise

Please write as one word and then write their pronunciation in English letters like the examples:

ت + س =	ت
ت + سو =	تسو
ت + سی =	تسی
ت + سا =	تسا
ت + سل =	تسلا

خوب	khub	ب + سو + ب = خوب
بیخ	bikh	ب + پیه + خ = بیخ
تاج	tāj	ت + سا + ج = تاج
تاخت	tākht	ت + سا + خ + ت = تاخت
باخت	bākht	ب + سا + خ + ت = باخت
بخت	bakht	ب + خ + ت = بخت
پخت	pokht	پ + خ + ت = پخت
بیچ	pich	پ + پیه + ج = بیچ



● Exercise

Please write as one word like the example:

ثابت	sābet	س + ل + ب + ست = ثابت
خبت		ب + خ + ت = خبت
چیز		چ + سی = چیز
چبپ		چ + بب = چبپ
جیب		ج + پیه + بب = جیب
چاب		چ + ل + ب = چاب
چوب		چ + سو + ب = چوب

● Example

name	sound	final	medial	initial
jim	j, as in: Jim	ج	ج	ج
che	ch, as in: church	چ	چ	چ
he	h, as in: horse	ھ	ھ	ھ
khe	kh, as in «ch» in: loch	خ	خ	خ

خوب = بـ + تـ + سـ + شـ = شـ + تـ + سـ + شـ = شـ + تـ + سـ + شـ =
 تاج = جـ + تـ + لـ + بـ = جـ + تـ + لـ + بـ = جـ + تـ + لـ + بـ =
 بـ + لـ + جـ + سـ = بـ + لـ + جـ + سـ = بـ + لـ + جـ + سـ =
 بـ + سـ + شـ = بـ + سـ + شـ = بـ + سـ + شـ =
 جـ + بـ + سـ + شـ = جـ + بـ + سـ + شـ = جـ + بـ + سـ + شـ =
 جـ + بـ + سـ + شـ = جـ + بـ + سـ + شـ = جـ + بـ + سـ + شـ =

● Pronunciation Exercise

Practice pronouncing the following words:

good	khub	خوب					
crown	tāj	تاج					
root, bottom	bikh	بنج					
pocket	jib	جیب					
(he/she) cooked	pokht	پخت					
chance	bakht	بخت					
screw, bolt	pich	چیچ					
left	chap	چب					
vain, futile, nonsense	puch	پوچ					
malicious	khabis	خیث					
fixed	sābet	ثابت					
d, as in: desk	dāl	دـ	دـ	دـ	دـ	دـ	دـ
Z, as in: zero	zal	زـ	زـ	زـ	زـ	زـ	زـ
r, as in: red	re	رـ	رـ	رـ	رـ	رـ	رـ

Part 3

name	sound	final	medial	initial	place	ja	جا
dāl	d, as in: desk	دـ	دـ	دـ	stream	ju	جو
zal	Z, as in: zero	زـ	زـ	زـ	print	chāp	چاب
re	r, as in: red	رـ	رـ	رـ	wood	chub	چوب



● Exercise

Please write as one word like the example:

dir دیر

د + ی + س = دیس
 د + س + د = دسد
 د + س + س = دسس
 د + ز + ا + د = دزاد
 د + ز + ا + ر = دزار
 د + ی + س + د + ا + ر = دیسدزار
 د + س + س + د + ا + ر = دسدزار
 د + س + س + س = دسسس
 د + س + س + س + س = دسسسس
 د + س + س + س + س + س = دسسسسسس
 د + س + س + س + س + س + س = دسسسسسسسس

د + ر = در
 ر + ا + ش + ت = رشت
 ش + س + ر = شسر
 آ + ذ + ر = آذر
 ج + ل + د + و = جادو
 پ + س + ر = پسر
 ج + ل + ر + و = جلو

dur دور
 dowr دور
 bad بد
 rud روڈ
 dir دیر
 zud زود
 ruz روز
 dezh در
 rahat راحت
 kharid خرد
 azar آزار
 jadu جادو
 pedar پدر
 jaru جارو

● Example

ze	z, as in: zero
zhe	zh, as in: measure

● Pronunciation Exercise

Practice pronouncing the following words:

late لایت

dir دیر

cycle, turn	dowr	دور
monastery	deyr	دير
river	rud	رود
day	ruz	روز
The name of city in Iran	rey	ري
10th Iranian month	dey	دي
secret, mystery	rāz	راز
fast, quick	zud	زود
wind	bād	باد
old	pir	پير
dark	tār	tar
castle	dezh	دژ
magic	jādu	جادو
pain	dard	درد
yellow	zard	زرد
God	khodā	خدا
separate	jodā	جدا
tree	derakht	درخت
9th Iranian month	azar	آذر

Part 4

• Example

شَرْ	شَر	شَر
sar	sar	sar
شَبَّ	شَبَّ	شَبَّ
shab	shab	shab

صَدَ + دَلَ = صَدَدَ	sad
هَرَمَ + دَرَ = هَرَمَرَ	zarar
هَلَبَ + بَرَ = هَلَبَرَ	tarab
هَلَسَ + سَتَ = هَلَسَتَ	dast
هَيَشَ + بَبَ = هَيَشَبَ	dishab
هَرَمَ + صَنَ = هَرَمَصَنَ	hers
هَفَضَ + سُورَ = هَفَضَسُورَ	hozur
هَفَطَ + سَرَ = هَفَطَسَرَ	khatar
هَسَرَ + طَهَ = هَسَرَطَهَ	shart
هَسَرَ + سَسَ = هَسَرَسَسَ	dars
هَسَرَ + شَزَ = هَسَرَشَزَ	sāzesh
هَلَسَ + تَسَ = هَلَسَتَسَ	
هَفَضَ + دَسَ = هَفَضَدَسَ	
هَلَسَ + تَتَ = هَلَسَتَتَ	
هَرَمَ + وَسَ = هَرَمَوَسَ	
هَلَسَ + تَتَ = هَلَسَتَتَ	
هَلَسَ + دَسَ = هَلَسَدَسَ	
هَلَسَ + شَزَ = هَلَسَشَزَ	

Part 5

name	sound	final	medial	initial
ayn	* -	عَ	عَ، عَ	عَ
ghayn	gh, as in French: r	غَ	غَ، غَ	غَ
fe	f, as in: face	فَ	فَ، فَ	فَ
ghaf	gh, as in: French: r	قَ	قَ، قَ	قَ
kaf	k, as in: keep	كَ	كَ، كَ	كَ
gaf	g, as in: girl	گَ	گَ، گَ	گَ



● Exercise

Please write as one word like the example:

سَارَدَ	سَرَدَ	سَرَدَ = سَرَدَ
زَارَبَ	زَرَبَ	زَرَبَ = زَرَبَ
جَازَشَ	جَزَشَ	جَزَشَ = جَزَشَ
لَازَلَ	لَازَلَ	لَازَلَ = لَازَلَ

*. Silent initially. It is pronounced medially and finally as a glottal stop. It is trans literated as: «ئ»; Example: *she'r* (شَرَ) , *zare'* (زَرَ).

läm l, as in: late

۳۰۰

gol flower

گوشه = گوش

gush
ear

1. ۱

jega
liver

سیکار = ر + ل + س + پ + س + ک + ا

cigarette

$$1 + \frac{1}{2} + \frac{1}{3} = \frac{11}{6}$$

George Will

二〇

lab
lip

١٦

very, much

۱۷۰

sal
year

- Example



● Exercise

Write as one word like the example:

بَرْفَ	= ف + ر + سر = بَرْف
قَلْبَ	= ب + ل + ق = قَلْبَ
فَاقُشَّق	= ق + ش + سا + ب = فَاقُشَّق
كَلَرَكَ	= ك + ر + ب + سر = كَلَرَكَ
كِيرِيتَ	= ت + ي + ب + سر = كِيرِيتَ
شِكَرَ	= ر + ك + سر = شِكَرَ
خَاكَ	= ك + سا + ب = خَاكَ
barf	snow
ghalib	heart
ghashogh	spoon
bargh	lightning, electricity
kār	job
kebrít	match
shekar	sugar
khāk	earth

卷之三

name	sound	final	medial	initial
<i>mim</i>	m, as in: medicine	مِيمٌ	مـ	مـ
<i>num</i>	n, as in: name	نـمـ	ـنـ	ـنـ
<i>vāy</i>	v, as in: verb	ـوـ، وـ	ـوـ*	ـوـ*

*. (س) can be a consonant or vowel. This letter after initial (س) (= سـ) in persian words, is not pronounced; as: سـخان (= Khastan), سـخن (Khish).

• Example

*. This «ـ» at the end of persian words is not pronounced «h». It is really final (ـ).

**. (ස්‍යු ප්‍රා ප්‍රා) can be vowel (=i) or consonant (=y).

important	mohem	مُهَمٌ
one	yek	يَكْ = يُكَ
memory	yād	يَاد = يَد
explanation	bayān	بَيَان = بَيَّان
consonant	sāmet	سَمِت = سَمِّيت
		
Exercise		
Write as one word like the example:		
رَ + وَ + غَ + سَن = رَوْغَسَن		
دَ + شَ + تَ = دَشَت		
دَ + سُورَ + قَ = دَسُورَقَ		
دَ + قَ + تَ = دَقَت		
أَ + وَ + فَتَ = أَوْفَاتَ		
دَ + أَ + زَ = دَأْزَ		
دَ + نَ + دَ = دَنَدَ		
لَ + سَ = لَسَ		
خَ + سَ = خَسَ		
جَ + نَ = جَنَ		
حَ + لَ = حَلَ		

• Exercise

Write as one word like the example:



LESSON THREE: آسوس درس

Additional Letters and Signs

name	sound	sign
1. <i>madd:</i> مَدْ	-	ـ
2. <i>tashdid:</i> تَشْدِيد	-	ـ
3. <i>hamze:</i> هَمْزَه	-	ـ
4. <i>tanvin:</i> تَنْوِين	an	ـ، لـ، عـ، حـ

卷之三

A. Write as one word like the example:

1. The sign *madd* (مَدْ) is placed over the *aaf* (أَفْ) and expresses all initial \bar{a} (آ) as: آباد، آسیان، آب : شَرِيف (شَرِيف)

2. The sign *tashdid* (تَشْدِيد) indicates the doubling of a consonant in pronunciation as in: بَيْتَ + بَيْتَ = بَيْتَ بَيْتَ (bache), مُحَمَّد + مُحَمَّد = مُحَمَّد مُحَمَّد (mohassel). Doubling that results from compounding is not indicated by the *tashdid* but by writing both consonants, as in: پاکِگے (Pāk-kon).

- | | | |
|-------------|--------------|-------------|
| 25. 'obur | 32. dishab | 39. tasavor |
| 26. ma'ruf | 33. masalan | 40. sobh |
| 27. e'teraz | 34. mas'ale | 41. zohr |
| 28. arzān | 35. soa' | 42. lazzat |
| 29. gerān | 36. morabba' | 43. zafar |
| 30. emruz | 37. masrur | 44. sahra- |
| 31. diruz | 38. tasir | 45. ensħā- |

* * *

B. Write the following words in persian letters like the

example:

أَبَادَانْ

- | | | |
|------------|--------------|-------------|
| 1. tehrān | 9. ān | 17. miz |
| 2. tup | 10. in | 18. sandali |
| 3. mard | 11. ānhā | 19. dar |
| 4. zan | 12. īnhā | 20. panjere |
| 5. pesar | 13. khānom | 21. chist |
| 6. dokhtar | 14. āghā | 22. shab |
| 7. javān | 15. dāneshju | 23. ruz |
| 8. pir | 16. ostād | 24. 'eyb |

Vocabulary: لفّات

lesson four	درس، چهار
is	است، هست
sentence	جملہ
simple	سادہ
simple sentence	جملہ سادہ (<i>Jomle-ye sāde</i>)
Ahmad: a male name	محمد
Parvin: a female name	پروین
boy	پسر
student	دانشجو
girl	دختر
Mr.	آقای
Mrs.	خانم
Javādi: a surname	جوادی
Amini: a surname	امینی
Mr. Javādi	آقای جوادی
Mrs. Amini	خانم امینی

ترتيب الفباً

Alphabetic order

نام	Name	صدا	Sound	شکل	Form
ساد	ساد	s	-س	س	س
ضاد	ضاد	z	-ض	ض	ض
طا	طا	t	-ط	ط	ط
ظا	ظا	z	-ظ	ظ	ظ
عین	عین	o, e, a	-ع	ع	ع
غین	غین	gh	-غ	غ	غ
ف	ف	f	-ف	ف	ف
قف	قف	gh	-ق	ق	ق
کاف	کاف	k	-ک	ک	ک
گاف	گاف	g	-گ	گ	گ
ل	ل	l	-ل	ل	ل
م	م	m	-م	م	م
نون	نون	n	-ن	ن	ن
واو	واو	v	-و	و	و
ھ	ھ	h	-ھ	ھ	ھ
ی	ی	y	-ی	ی	ی

نام	Name	صدا	Sound	شکل	Form
الف	الف	ا	ā	ا	ا
ل	ل	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	b	ب	ب
ت	ت	ت	t	ت	ت
پ	پ	پ	p	پ	پ
ث	ث	ث	θ	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج
چ	چ	چ	چ	چ	چ
ح	ح	ح	ح	ح	ح
ک	ک	ک	ک	ک	ک
گ	گ	گ	گ	گ	گ
خ	خ	خ	خ	خ	خ
د	د	د	d	د	د
ز	ز	ز	z	ز	ز
ژ	ژ	ژ	zh	ژ	ژ
س	س	س	s	س	س
ش	ش	ش	sh	ش	ش

window	پنجره
coat	کت
trousers	شلوار
shirt	بیل ام
wall	دیوار
clock	ساعت
white	سفید
brown	قرهوه‌ای
table	میز
chair	صندلی
foot	پا
shoe	کفش
hand	دست
hair	مو
black	سیاه
yellow	زرد
Iranian	ایرانی
clean	میز
classroom	کلاس
professor	استاد
teacher	معلّم
this	این
house	خانه
that, it	آن
university	دانشگاه
small, little	کوچک
big, large	بزرگ
he, she	او
man	مرد
woman	زن
book	کتاب
pen	قلم
notebook	دفتر
pencil	مداد
blackboard	خته‌سیاه
chalk	کچ
pupil	شاگرد، دانش آموز
door	در

LESSON FOUR: درس چهار

bad
خوب

good
مُوَدَّع

weather
کَرْم

warm
آسِنَان

sky
آجَيْ

blue
بَلَوْ

* * *

Simple sentence: جملہ سادہ:

۱. آرائش، جملہ

1. Word order

- Ahmad is a boy.
أحمد پسر است.
- He is a student.
او دانشجو است.
- Parvin is a girl.
پروین دختر است.
- She is a student.
او دانشجو است.
- Mr. Javadi is a professor.
آقای جوادی استاد است.
- Mrs. Amini is a teacher.
خانم امینی معلم است.
- This is a house.
این خانہ است.
- That is a university.
آن دانشگاہ است.

* We will explain about indefinite article «a» in another lesson.

خانه کوچک است.
دانشگاه بزرگ است.

The house is small.
The university is big.

7. It is a blackboard.
8. It is a chalk.
9. He is a pupil.
10. He is a teacher.
11. She is a student.
12. He is a man.
13. She is a woman.
14. That is a door.
15. That is a window.
16. This is a coat.
17. This is a trousers.
18. This is a shirt.
19. That is a wall.
20. That is a clock.
21. That wall is white.
22. This table is brown.
23. This chair is small.

■ Notes:

1. Normal word order in persian simple sentence is subject -

predicate - verb:



2. The verb almost always comes at the end of a sentence.



● Exercise

A. Translate into persian:

1. That is a man.
2. That is a woman.
3. This is a book.
4. This is a pen.
5. It is a notebook.
6. It is a pencil.

B. Make a sentence with every group of following words like

Vocabulary

the example:

• مثال (Example):

پا، است، این؛ این با است.

مثبت

منفی

سُوالی، پرسشی، استفهامی

دارد، او دارد

نَدارد، او نَدارد

است، هست

نیست

ماضی

جی، جی

کجا

بُرا

چند، چند تا

انجام‌دادن، کردن

می‌کند، انجام می‌دهد

کله، کی

خواندن

affirmative

negative

interrogative

He/She/It has

He/She/It has not

is

is not

present

what

where

why

how many

to do

He/ She does

who

to read

می خواند	He / She reads
چیست؟ (= چه است؟)	What is?
کیست؟ (= که است؟)	Who is?
کی، چه وقت، چه موقع؟	When?
چطور	how
شما	you
همشتبه، شما همشتبه	you are
کجا بست؟ (= کجا است؟)	Where is?
رفتن	to go
می روید	you go
روی	on
روی میز	on the table
نزدیک	near
نزدیک پنجره	near the window
امروز	today
جمعه	friday
اسم	name
اسم شما	your name
پدر	father

آمدن	to come
می آید	He / She comes
همشتبه	They are
اینجا	here
خوب	good
بُر	bad
ایرانی	Iranian
فُلر	noon
حالا	now
می رود، او می رود	He/ She goes
می روید، شما می روید	You go
خلیب	absent
باز	open
فُتح	morning
امروز	I go
امشب	tonight, this night
دیگر	late
****	late

How many books does Ahmad have?
أحمد جلد کتاب دارد؟

Simple sentence: حکملہ سادہ جملہ

Notes:

1. The negative is formed by negative particle (نے، نہ) *
prefixed to the verb.

2. The negative particle before «ست» and «ستت» gives the form «ستت».

3. An interrogative sentence may be indicated:

- a) By the tone of voice alone.
b) By the tone of voice and particle «یا» at the beginning of the sentence.

- c) By the interrogative words, as:

What
چہ، چی:

• او جو می کندا؟

• او جوں می کندا؟

Who
کہ، کی:

• کو کتاب می خواند؟

• کی کتاب می خواند؟

۲. نئیت، نتیجی، سوالی

2. Interrogative, negative, affirmative

Ahmad has a book.

Ahmad has not a book.

Does Ahmad have a book?

Does Ahmad have a book?

Ahmad is present.

Ahmad is not present.

Is Ahmad present?

Is Ahmad present?

أحمد چہ درد؟

أحمد کجاست؟

چرا احمد حاضر نیست؟

What does Ahmad have?

Where is Ahmad?

Why is not Ahmad present?

أحمد یک کتاب دارد.

أحمد یک کتاب ندارد.

أحمد یک کتاب درد؟

آیا احمد یک کتاب درد؟

أحمد حاضر است.

أحمد حاضر نیست.

أحمد حاضر است؟

آیا احمد حاضر است؟

* «یا» in the present tense, and «یا» in all other tenses.

چیست = (چه است):

What is

● آن چیست؟

• What is that?

کیست = (که است / کی است):

● این مرد کیست؟

Who is

● این مرد کیست؟

• Who is this man?

Where

کجا:

● این پریم کجاست؟

• Where is Parvin?

How

چطور:

● شما چطور هستید؟

• How are you?

Why

چرا:

● چرا دیر آمد؟

When

کی، چه وقت

● کی به دانشگاه می‌روید؟

● کی به دانشگاه می‌روید؟

● جو قت به دانشگاه می‌روید؟



3. Is it a book?

4. Ahmad is present.

5. Ahmad is not present.

6. Is Ahmad present?

7. That pencil is on the table.

8. That table is not near the window.

9. Is that table near the window?

10. He is not (a) student.

11. Is he (a) student?

12. Today is friday.

13. Is today friday?

14. Today is not friday.

15. She has not a notebook.

16. Has she a book?

17. Where is Parvin?

18. Who is that woman?

19. What is this book?

20. What is your name?

21. How are you?

● Exercise

A. Translate into persian:

1. It is a book.

2. It is not a book.

22. How is your father?

23. When does she go to house?

24. Why does not Ali come here?

۱. آپا قلم روی کتاب است؟

۲. آن کتاب خوب است؟

۳. آن معلم ایرانی است؟

۴. امروز جمعه است؟

۵. حالا ظهر است؟

۶. او مداد دارد؟

۷. او ب دانشگاه می رود؟

۸. شما به خانه می ریدی؟

۹. میریم حاضر است؟

۱۰. علی غایب است؟

B. Answer the following questions both in affirmative and negative like the example:

• مثال (Example):

آن یک کتاب است؟
بله، آن یک کتاب است.
نه، آن یک کتاب نیست.

C. Change into questions with interrogative words and then translate into English like the example:

• مثال (Example):

این کتاب است. (چیست)
what is this? این چیست؟

۱. آیا او معلم است؟
۲. آیا او داشجو است؟
۳. آنها قلم هستند؟
۴. مداد روی میز است؟
۵. آیا احمد در کلاس است؟
۶. او اینجاست؟
۷. آقای جوادی در خانه است؟
۸. پریمن در کلاس است؟

Vocabulary:

noun, name	اسم، نام
number	عدد
numbers	عددها، اعداد
cardinal	اصلی
cardinal numbers	اعداد اصلی
child	بچه
lady	خانم
gentleman	آقا
tree	درخت
and	و
one	یک
two	دو
three	سه
four	چهار
five	پنج
six	شش
seven	هفت

۱. پروردین در کلاس است. (کجا)
۲. پروردین در کلاس است. (کی)
۳. معلم حاضر است. (کی)
۴. معلم حاضر است. (کی)
۵. احمد کتاب دارد. (چی، چه)
۶. چهار دختر در کلاس هستند. (جند)
۷. او صبح به دانشگاه می‌رود. (کی)
۸. پروردین ظهر به خانه می‌رود. (کی)
۹. سه قلم روی میز است. (جند)
۱۰. حسن دو کتاب دارد. (چطور)
۱۱. هوا خوب است. (چطور)
۱۲. آن مرد اینجاست. (کی)
۱۳. او به دانشگاه دیر آمد. (چرا)
۱۴. امروز به دانشگاه نمی‌آید. (چرا)
۱۵. شما معلم هستید. (چی، چه)
۱۶. او دانشجو است. (چیست)

* * *

sixty	شَصْعَتْ / شَصْعَتْ	شَصْعَتْ
seventy	هَفْتَاد	هَفْتَاد
eighty	هَشْتَاد	هَشْتَاد
ninety	مُودَّ	مُودَّ
hundred	مَعْدَل	مَعْدَل
on	روِيٍ	روِيٍ
in, into	درِ	درِ
there	آنجَا	آنجَا
here	اينجا	اينجا
yard	حَيَاط	حَيَاط
street	خَيَابَان	خَيَابَان
garden	بَاغ	بَاغ
I am	مَن هَسْتَمْ	مَن هَسْتَمْ
You (singular) are	تو هَسْتَتْ	تو هَسْتَتْ
He / She / It is	أو هَسْتَتْ / أَسْتَ	أو هَسْتَتْ / أَسْتَ
We are	هَسْتَيمْ	هَسْتَيمْ
You (plural) are	شَيْلَه هَسْتَيدِير	شَيْلَه هَسْتَيدِير
They are	آنجَاه هَسْتَتْر	آنجَاه هَسْتَتْر

* * *

five tables	دو کتابے	two books	دو کتابے
three tables	سے میز	three books	سے کتابے
one notebook	یک دفتر	one tree	یک درخت
four notebooks	چھار دفتر	four trees	چھار درخت

LESSON FIVE: اعداد: Numbers

Notes:

- 1. The cardinal numbers are invariably followed by the singular nouns.

- The cardinal numbers, 1 - 20:

1	۲	۳	۴	۵	number:	مَعْدُد:	noun:	اسم:
یک	دو	سے	چھار	پنج	one	یک	table	میز
۶	۷	۸	۹	۱۰	two	دو	tree	درخت
شش	ھفت	ٹھٹھ	ٹھٹھ	ہو	three	سہ	door	در
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	four	چھار	book	کتاب
یازدہ	چھارده	سیزدہ	دوازدہ	پانزدہ	five	پنج	notebook	دفتر
three doors	سے در	one book	دو کتابے	پانزدہ	• Example	three doors	one book	یک کتاب

۹۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
شیصد	هفتصد	هشتصد	بیست

3. The hundreds are similarly compound with enclitic -o:

۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۱۰	۱۱۱
صدویازده	صدوده	صدوسه	صدودو	صدویک
۱۱۲...	۱۲۰	۱۱۳...	۱۱۰	۱۱۱...
... صدوبیستویک	صدوبیست	... صدودوازده

● The tens:

۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
نور	هشتاد	هفتاد	سُصت	پنجاه	چهل	سی	بیست	ده

2. Compound numerals follow the same order as in English,

- i.e. the large numbers come first, and they are linked to small numbers by the conjunction «و» which must be read as enclitic -o.

4. Subject and verb agree in person and number but when a plural subject relates to inanimate beings, it normally takes a singular verb. Ex.:

۲۱	۲۲	۲۳	۲۴...
بیستویک	بیستودو	بیستوسه	بیستوچهار
یک مرد آنجاست.	دو مرد آنجا هستند.
یک همیز اینجاست.	سی و دو سی و یک	۳۴	۳۵...

● The hundreds:

۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰
مُدر	بیست	چهارم	پانصد	پانصد



● Exercise

7. Twenty one chairs are there.

8. Nineteen pens

9. Twenty seven boys and girls

10. Five chairs and two tables

11. Three ladies and one gentleman

12. Fifty books and fourty pens

13. Seventy two children

14. Ninety three trees

15. Four books, two notebooks, and one table are there.

16. Ten trees and two chairs are in the garden.

* * *

A. Write the name of the following numbers in persian letters, like the example:

٠ ٠
١٩ ١٩ ٩
٢٠ ٢٠ ٢
٢١ ٢١ ٢
٢٢ ٢٢ ٢
٢٣ ٢٣ ٣
٢٤ ٢٤ ٤
٢٥ ٢٥ ٥
٢٦ ٢٦ ٦
٢٧ ٢٧ ٧
٢٨ ٢٨ ٨
٢٩ ٢٩ ٩
٢٠ ٢٠ ٠
٢١ ٢١ ١

B. Write in persian:

1. Ten pencils
2. Eight chairs
3. Five boys are in the street.
4. Seven girls are in the class.
5. Three children are in the yard.
6. Eleven pens are on the table.

Vocabulary: أَلْفَاظٌ

one third	يُكْسُوتُمْ
three fourth	بِسِّچَارَمْ
seven tenth	هَفْتَ دَهْمَ
half	نِيمَ، نِيهَ، نَصْفٌ
third	ثُلُثٌ
fourth	رُبْعٌ
fifth	خَمْسٌ
time	بَار، دَفْعَه، مَرَتبَه
once	يُكْبار
twice	دو بَار
three times	سَهْ بَار
four times	جَهْار بَار
hour	سَاعَةٌ
half an hour	نِيم سَاعَتٌ
one and half hour	يُكْ سَاعَتٌ وَ نِيمٌ
minute	دَقِيقَه
second	ثَانِيه
quarter	رُبْع
number, numeral	شَارَه
week	هَفْتَه

روز	رَاه
month	سَال
year	يَعْمَم، أَوْلَى
first	دَوْم / دَوْم
second	سِسْوُم / سِسْوُم
third	جَهْارَم
fourth	بَنْجُوم
fifth	شِشم
sixth	يَازِدَهْم
eleventh	دَوازِدَهْم
twelfth	بِسْتَوْنِيَّم (bist o yekom)
twenty first	بِسْتَوْنِيَّم (bist o yekom)
first	يَعْمَن، أَوْلَين
second	دَوْمَين / دَوْمَين
third	سِسْوُمَين / سِسْوُمَين
fourth	جَهْارَمَين

Numbers : اعداد

۲. اسم - اعداد و صفتی

2. Ordinal numbers-noun

number:	مَعْدُود	noun:	اسْمٌ:
first	بِّنْجِمٌ / أَوَّلٌ	book	كِتَابٌ
second	دَوْمٌ	class	كَلَّسٌ
third	سَوْمٌ	lesson	دَرْسٌ
fourth	چَارِمٌ	day	رَوْزٌ
fifth	پِنْجِمٌ	month	مَاهٌ
sixth	شَشِمٌ	year	سَالٌ

● Example

the fifth lesson	دَرْسٌ بِنْجِمٌ	the first book	كِتَابٌ بِّنْجِمٌ
the third month	سَهْلٌ سَوْمٌ	the second class	كَلَّسٌ دَوْمٌ
the second day	رَوْزٌ دَوْمٌ	the third lesson	دَرْسٌ سَهْلٌ

month

year

season

meter

centimeter

kilometer

kilogram

liter

person (counting word)

oil

potato

onion

rice

sugar

session

cloth

of

* * *

ماہ

سال

فصل

متر

سانتیمتر

کیلومتر

کیلوگرام، کیلو

لیٹر

نفت

پیاز

بُرجنج

مشکر

جلسہ

پارچہ

از

The first book	كتاب أول
The first day	روز أول
3. Of the ordinals, the following numbers are slightly irregular:	

2nd / second **دوُم** (*dovom*) or **دوُم** (*dovom*)

3rd / third **سُوْم** (*sevom*) or **سُوْم** (*sevom*)

4. The ordinal numbers may also be formed by adding **-م** to the cardinal:

to the cardinals:

يَكْمِيْن / **أَوْلَيْن**

دُوْمِيْن / **دَوْلَيْن**

سُوْمِيْن / **سَوْلَيْن**

جَهَارِيْن

دَوْرَادِيْن

بِسْتَوْكِمِيْن

بِسْتَوْكِمِيْن

5. The ordinals are also used as fractions:

one third **يَكْسُوْم**

three fourth **سَهْجَارِم**

seven tenth **هَفْتَدِهْم**

also the following fractions are used:

يَكْمِم

- **Notes:**
- 1. The ordinal numbers are formed from the cardinal numbers by the suffix «-م» which in the case of a compound number is added to the final component.
- 2. The regular **يَكْمِم** occurs normally as the final element of compound numbers:

21st **بِسْتَوْكِمِم**
31st **سَهْجَارِمِم**

and otherwise **أَوْلَ** is generally substitute for the ordinal

يَكْمِم

يَكْمِم / **أَوْلَ**, **دُوْم** / **دَوْلَم**, **سُوْم** / **سَوْلَم**, **جَهَارِم**, **بِسْتَوْكِمِم**, **هَفْتَدِهْم**, **يَكْمِم**, **دَوْرَادِيْم**, **سَهْجَارِم**, **جَهَارِدِهْم**, **بِسْتَوْكِمِم**, **هَفْتَدِهْم**, **يَكْمِم**, **نَوْزَدِهْم**, **بِسْتَم**, **بِسْتَم** ...

- 3. Of the ordinals, the following numbers are slightly irregular:
- 4. The ordinal numbers may also be formed by adding **-م** to the cardinal:

the fourth book	كتاب روز
the fifth class	كتاب بِسْتَوْكِمِم
the first year	سَهْجَارِم

9th/ ninth.....	one fifth.....
10th/ tenth.....	two third.....
11th/ eleventh.....	six eighth.....
13th/ thirteenth.....	seven twelfth.....
12th/ twelfth.....	three sixth.....



B. Write in persian:

1. the first day
2. the second day
3. the third day
4. the forth week
5. the first month of the year
6. the third day of the week
7. the tenth person
8. the third table
9. the first season
10. the second season of the year
11. the twelfth hour of the day
12. the seventh kilometer
13. two fifth of (a) book
14. one tenth of a centimeter
15. one hundredth of a kilometer
16. one sixtith of hour

● Exercise

A. Write the name of the following ordinal numbers in persian letters like the example:

fourth / رُبْع
fifth / پنجم

20th/ twentieth / بیستم / بیست و یکم

5th/ fifth.....	21st.....
6th/ sixth.....	22nd.....
1st/ first.....	23rd.....
2nd/ second.....	27th.....
3rd/ third.....	100th.....
7th/ seventh.....	121st.....
8th/ eighth.....	nine tenth.....

C. Write in English:

- ا. پنج کتاب آنجلیست.
ب. سه دفتر اینجلیست.

۳۳. سوچین فمی سال
۳۴. شماره هشتم
۳۵. نفر اول
۳۶. نفر دوم
۳۷. نفر سوم
۳۸. یک کیلو سیبز میخی
۳۹. دو کیلو بیزار
۴۰. ده کیلو برنج
۴۱. سه کیلو و نیم شکر
۴۲. نصف شب
۴۳. نیمه شب
۴۴. دو سوم کتاب
۴۵. چهارمین منزلی
۴۶. پنجمین خانه
۴۷. سوچین جلسه
۴۸. اولین کلاس
۴۹. اولین جلسه کلاس
۵۰. هفت متر بالرجه
۵۱. نصف درس
۵۲. اولین ماه سال
۳۳. هفت درخت در بلاغ است.
۳۴. چهار خانم و دو بچه در حیاط هستند.
۳۵. بیست و یک نفر در کلاس هستند.
۳۶. چهل و پنج دشتر و پسر در کلاس هستند.
۳۷. سه کتاب و هفت دفتر روی میز است.
۳۸. یک کلاس و سی دانشجو
۳۹. دو ماه و شش روز
۴۰. یک سال و نه ماه
۴۱. یک ماه و یک هفته
۴۲. چهار ماه و بیست دقیقه
۴۳. دو دقیقه و بیست و پنج ثانیه
۴۴. یک ساعت و نیم
۴۵. دو ساعت و ربع
۴۶. هشت لیتر نفت
۴۷. نه متر و هفت سانتیمتر
۴۸. درس بیست و یکم
۴۹. بیست و یکمین درس
۵۰. ثلث کتاب

* * *

ant اورچہ

star ستارہ

friend دوست

village روستا

city شہر

garden باغ

country کشور

mother مادر

mountain کوہ

river رود، رودخانہ

mouth دهان

eyebrow بُرُج

lip بَلْ

* * *

singular

plural

tree

flower

leaf

bird

fruit

selection

mosque

industry

person

truth

law

nation

holiday

لُغات: Vocabulary

مفرد مُفرَد
جمع جَمْع
درخت بَرْجَفْت
کل بَرْك
برندہ بَرْنَدَہ
میوہ بَرْنَدَہ
استھاب بَرْنَدَہ
مسجد مَسْجِد
منجات بَرْنَدَہ
شخص شَخْص
حقیقت بَرْنَدَہ
قانون قَانُون
ملت بَرْنَدَہ
تعلیل تَعْلِیل

girls	دُخْتَرٌ / دُخْتَرَانٌ	girl	دُخْتَرٌ
plural markers	[]		
زُشَاهِهَايِ جَمْعٍ	[]		
	[]		

LESSON SIX: شش درس

مُفَرَّد - جَمْع

Singular - Plural

Notes:

There are two plural markers: «اًن» (ān), لـ (ha).

- a. In the classical persian and written language, the plural of the animate beings is formed by «اًن» , and the plural of the inanimate objects is formed by «لـ».
- b. In the colloquial persian there is a tendency to form the plural of all nouns in «لـ».

مُفَرَّد:

trees	درختا	tree	درخت
flowers	گلبا	flower	گل
leave	برگبا	leaf	برگ
fruits	بُرُوهَا	fruit	بُرُوه
men	مردها/مردان	man	مرد

women	زنها/زنان	woman	زن
boys	پسرها/پسران	boy	پسر

1. gentlemen	آقایان	singular: مُفَرَّد:	آقا
--------------	--------	---------------------	-----

broken plurals most commonly used in Farsi:

2. students	دانشجویان	student
3. birds	پرنده‌کان	bird
4. ants	مورچه‌کان	ant
5. elections	انتخابات	election
6. schools	مدارس	school

■ Notes:

school	مُدرِّسَة	Singular	Plural
mosque	مسجِد		مَساجِد
industry	صنعت		صَنْاعَة
person	شخص		شَخْص
truth	حقیقت		حَقْيَقَة
number	عدد		أَعْدَاد
law	قانون		فُوَّاضَيْن
nation	بُلْتَ		بُلَّاتٍ

- When the plural marker «ان|」 is added to nouns ending in «ـا» (a) and «ـو» (u), a «ـي» (y) is inserted before the plural marker: آقايان → آقاين
- When the plural marker «ان|」 is added to nouns ending in «ـه» (e), the «ـهـا» (ea) is dropped and a «ـكـ» (ek) is inserted before the plural marker: پرندهکان → پرنده



Exercise

A. Write the plural of following words:

- Exercise
- جَادَ ۱.
- قَلْمَنْ ۲.
- دَرَ ۴.
- مَنْزَلَ ۵.

.....
.....
.....
.....
.....

C. Write in persian:

1. The woman and children
2. The girls and boys are there.
3. The flowers and trees are in the garden.
4. The sky and stars
5. The cities and country
6. The houses and gardens
7. The teacher and students are in the class.
8. The books and notebooks are on the table.
9. One woman and three girls are in the house.
10. One classroom and twenty students
11. The days and weeks
12. One week and four days
13. Two years and five months
14. The mothers and fathers
15. The ladies and gentlemen
16. The men and women
17. The mountains and rivers
18. The temples and lakes

B. Write the singular of the following plural words:

۱. بُنْجَرَه.....۷
۲. دَانْشِجُو.....۸
۳. اسْتَادَ.....۹
۴. كَلَّاس.....۱۰
۵. بُسْر.....۱۱
۶. دَهْتَر.....۱۲
۷. زَن.....۱۳
۸. مَرْد.....۱۴
۹. بُجَّه.....۱۵
۱۰. آقَا.....۱۶
۱۱. سَر.....۱۷
۱۲. دَسْت.....۱۸
۱۳. صُورَت.....۱۹
۱۴. جَشْم.....۲۰
۱۵. بَأْل.....۲۱
۱۶. مَرْدَنْگَان.....۲۲
۱۷. خَانَهَهَا.....۲۳
۱۸. حَقَائِيق.....۲۴
۱۹. قَوَابِين.....۲۵
۲۰. آنَبَا.....۲۶

18. One mouth and two eyebrows

19. The eyes and eyebrows

20. The fingers and arms

21. The university and students

* * *

Vocabulary: لغات:

definite

indefinite

on

desert, plain

sea

stream

gazelle

island

road, way

tray

medicine, drug

food

* * *

مُعْرِفَةٌ

وَرَوِيٌّ

مُحْمَراً

دَرِيَاً

مَهْوَى

بَزْبَرْهُ

رَاهٌ

بَيْنِيٌّ

دَارُوا، دَوْلَا

غَذَا

۱. نکره = یک + معروفه : یک کتاب
 ۲. نکره = یک + معروفه + ی : یک کتابی

LESSON SEVEN

Notes:

- There is no definite article (the) or indefinite article (a) in the strict sense, in persian.

A noun becomes indefinite by means of the suffix **ی**.

A noun also becomes indefinite, especially in the colloquial language, by means of the numeral **یک**.

This **یک** may even be used in combination with the suffix **ی**. Ex.:

یک قلم روی میز است.
 A pen is on the table.

2. The final «ی» (ی), before the indefinite suffix (ی) is generally changed to medial «ی» (یی). Ex.:

مندی + ی = مندلی (= مندلیی = مندلی ای)

* * *

معرفه - نکره

Definite - Indefinite

بخش ۱

Indefinite:	Definite:	Indefinite:	Definite:
کتابی / یک کتاب / یک کتابی	The book	کتاب	كتاب
قلمی / یک قلم / یک قلمی	The pen	قلم	قلم
میزی / یک میز / یک میزی	The table	میز	میز
کوهی / یک کوه / یک کوهی	The mountain	کوه	کوه
مندلی / یک مندلی / یک مندلی	the chair	مندلی	مندلی

۱. نکره = معروفه + ی : کتابی

بخش ۲: ۲

letter (h), from final vowel «e». Ex.:

		Indefinite:	Definite:	معرف:
a mountain	کوه	کوهی	کوه	کوه
a road	راہ	راہی	راہ	راہ
a star	ستارہ	ستارہی	ستارہ	ستارہ
an island	جزیرہ	جزیرہ‌ای	جزیرہ	جزیرہ
		ا desert	The desert	صحراء
			صحرائی / صحرائی	
		a sea	The sea	دریا
			دریائی / دریائی	
		a gazelle	The gazelle	آهو
			آهوی / آهونی	آهو
		a stream	The stream	جو
			جوبی / جوئی	
		a house	the house	خانہ
			خانائی	
		a child	The child	بچہ
			بچہ‌ای	
		a star	the star	ستارہ
			ستارہ‌ای	

4. If two or more nouns are joined by و (= and), and are indefinite, the indefinite suffix (ی) is added to the final one only. Ex.:

کتاب و مداد و قلمی

5. The indefinite suffix (ی) may also be added to plural nouns:

کتاباتی
قلمبائی
خانہاتی
مردھائی / مردانی
پسرھائی / پسرانی

Notes:

1. The indefinite suffix (ی), when is added to words ending in «ا» (a) or «و» (u), is written سی or بچہ ای; آهوی / آھوی: سی or بچہ ای

صرائی / صحرائی

2. The indefinite suffix (ی), when is added to words ending in «ا» or «و» (final «e»), is generally written سی: خانہ ای ; ستارہ ای

Exercise

3. Care must be taken to distinguish the «و» as a consonant

مرد: مردی، یک مرد، یک مردی

مرس:.....

بَنْتٌ:.....

بَنْجَهَا:.....

مَارِزٌ:.....

مَارَانٌ:.....

كُوٰهٌ:.....

مَحْرَاجٌ:.....

سَنَارٌ:.....

دَارُوٰ:.....

مَرْنَدٌ:.....

أَرْجَنٌ:.....

خَذَلٌ:.....

سَيْبَىٰ:.....

3. The man is there.

4. A man is there.

5. The man and woman

6. A man and a woman

7. The men and women

8. Some men and women are there.

9. The gazelle is in the garden.

10. A gazelle is in the desert.

11. Some children are in the street.

12. Five children are in the house.

13. The stars are in the sky.

14. Some chairs and tables are in the class.

15. The pen is here and the pencil is there.

16. Some students are in the school.

17. A girl, a woman and a boy are in the garden.

18. A ship and a boat are on the sea.

19. A bird is on the tree.

20. She is a mother and he is a father.

21. A tray is on the table.

B. Translate into persian:

1. It is a book.

2. It is the book.

لُغَاتٌ: Vocabulary

قدیمی **قَدِيمٌ**
 نَظِيرٌ **نظِيرٌ**
 کثیف **كَثِيفٌ**
 قَرْمَزٌ، سُرْخَنٌ **قرمز، سُرخَنٌ**

old	قَدِيمٌ
clean	نظِيرٌ
dirty	کَثِيفٌ
red	قرمز، سُرخَنٌ
green	سبز
yellow	زرد
yard	حَيَاطٌ
street	خیابان
professor	استاد
	* * *
pronoun	هُنَّا
adjective	آن
demonstrative pronoun	آنها
demonstrative adjective	آنها
this	هُنَّا
these	آنها
that	آنها
those	آنها
white	سفید
black	سیاه
good	خوب
bad	بُدُل
tall	بلند
small	کوچک
big	بزرگ

Those pencils are black.

آن مدادها سیاه است.

■ Notes:

- The simple demonstratives are [سین] (=this) and [آن] (=that). They may be used either as adjectives or as pronouns.

1. As demonstrative pronouns, they stand alone and may be

singular [آن] or plural ([آنها، اینها]).

2. As demonstrative adjectives, they precede the noun they

qualify. The demonstrative adjectives are always singular and qualify both singular and plural nouns: [این کتاب: This book.]

[این کتابها: These books.]



● Exercise

A. Translate into persian:

[[اف - بـ فارسی ترجمه کنید:]

1. This book

2. These books

LESSON EIGHT

دروس هشت: ضمیر اشاره - صفت اشاره

Demonstrative pronoun

۱. صفت اشاره
این، کتاب است.
آن، مداد است.
اینها، کتاب است.
آنها، مداد است.
۲. صفت اشاره
این کتاب، سفید است.
آن مداد، سیاه است.
این کتابها، سفید است.

This book is white.

That pencil is black.

These books are white.

22. These two windows are clean.

3. That pen

23. Those three shirts are dirty.

4. Those pens

5. This is good.

6. These are good.

[B. Translate into English:]

ب۔ بے اکلیسی ترجمہ کنید:

7. This book is good.

8. These books are good.

9. That one table

10. Those five tables

11. These four children

12. Those ten girls

13. This mother and that father
و۔ آن هفت درخت

14. This is (a) mother and that is (a) father.

15. Those boys are there.

16. Those are boys.

17. This tree is tall.

18. These trees are tall.

19. This house is small.

20. That house is big.

21. Those houses are old.

۱۵. این مرد در خیلیان است.
 ۱۶. آن بچه‌ها اینجا هستند.
 ۱۷. آن دخترها آنجا هستند.
 ۱۸. آن خانم و آقا در خانه هستند.
 ۱۹. آنها داشجو هستند.
 ۲۰. اینها استاد هستند.

۲۱. آن سه کتاب و این دو مداد سفید هستند.
 ۲۲. این کتاب خوب است.
 ۲۳. آن کتابها بد است.

* * *

Vocabulary: لغات:

spring	summer	autumn	winter	first season	third season	months of spring season	week	saturday	sunday	monday	tuesday	wednesday	thursday	friday
بَرَّا	تِسْتَان	بَلَيْزَر	زِعْتَان	فَصْلُ اول، اوْلَيْن فَصْل	سُوتَّيْن فَصْل، فَصْل سُوتَّم	ماهیاً فَصْل بَرَّا	هَنْتَه	شَنبَه	پِيشَنْبَه	دوشَنبَه	سَهْنَبَه	چَهَارَشَنبَه	پِنجَشَنبَه	جَمْعَه

درس نهم: LESSON NINE

LESSON NINE : نه	درس نه : نه
last	آخرین
last day	آخرین روز
days of week	روزهای هفته
holiday	تعطیل
into persian	به فارسی
how many, several	چند
which	کدام
what...	چندم
What season of year is winter?	زمستان، فصل چندم است؟
Iran	ایران
say! tell!	بگوییدا
چهارمین فصل زمستان است.	ماههای فصل بیار، فروردین، اردیبهشت و خرداد است.
فصل اول بهار است.	ماههای فصل تابستان، تیر، مرداد و شهریور است.
فصل دوم تابستان است.	ماههای فصل پییز، مهر، آبان و آذر است.
سومین فصل پاییز است.	ماههای فصل زمستان، دی، بهمن و اسفند است.
یک سال چهار فصل است.	یک هفته هفت روز است.
در ایران اولین روز هفته شنبه است.	در ایران اولین روز هفته شنبه است.
آخرین روز هفته چهار است.	آخرین روز هفته چهار است.
روز جمعه تعطیل است.	اسم روزهای هفته به فارسی اینهاست:
	شنبه

یکشنبه
دوشنبه
سهشنبه
چهارشنبه
پنجشنبه
جمعه

۱۰. ماههای تابستان کدام است؟
۱۱. ماههای پاییز کدام است؟
۱۲. اولین روز هفته در ایران کدام است؟
۱۳. آیا در ایران روز شنبه تعطیل است؟
۱۴. آیا در ایران روز جمعه تعطیل است؟
۱۵. اسماهی روزهای هفته را بگویید.

* * *



● به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

[Answer to the following questions:]

۱. یک سال چند فصل است؟
۲. اویین فصل سال کدام است؟
۳. دوّمین فصل سال کدام است؟
۴. پنجم، فصل چند است؟
۵. زمستان، فصل چند است؟
۶. ماه اول سال کدام است؟
۷. آخرين ماه سال کدام است؟
۸. ماههای بهار چیست؟
۹. ماههای زمستان چیست؟

بخش دوم

PART 2

لغات

بخش ا: نگات درس

Part 1: Vocabulary of the text

I am من هستم، هستم

He is ten years old. / او ده سال دارد. / او ده ساله است.

How old are you? شما چند سال دارید؟

I am twenty years old. من بیست سال دارم.

He/She goes. منی زاد.

He/She does not go. نمی رود.

to go زندن

school مدرسه

high school دبیرستان

five پنج

ten ده

fifteen پانزده

twenty بیست

ایران	Iranian
زندگی کردن	to live
زندگی می کنم	I live
زندگی می کنیم	we live
زندگی می کنید	you live
تهران	Tehran: Capital of Iran
کی؟ چه کسی؟	who
کجا؟	where
شما کجا بی هستید؟ آهل کجا بیدید؟	What is your nationality?
شما کجا بی هستید؟ آهل کجا بیدید؟	Where are you from?
فعل	
خواندن	
می خوانم	
زیر، ذیل	
نوشتن	
می نویسم	
گفتن	
می گویم	
خوردن	
می خورم	
غذا	
جای خالی	
مناسب	
*	*
*	*
شخصی	

بخش ۲: لفاظ دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

شناشه	ending
صرفی	conjugational endings
شناشلهای صرفی	to conjugate
صرف کردن (فعل)	conjugate
صرف کنید	verb
فعل	to read
خواندن	I read
می خوانم	following
زیر، ذیل	to write
نوشتن	I write
می نویسم	to say
گفتن	I say
می گویم	to eat
خوردن	I eat
می خورم	food
غذا	blank
جای خالی	appropriate
مناسب	personal
*	*
*	*
شخصی	

۴. من چند سال دارم؟
۵. کی به مدرسه می‌رود؟
۶. کی به دبیرستان می‌رود؟

۷. ما کجا بی هستیم؟
۸. ما در کجا زندگی می‌کنیم؟

* * *

درس ۵

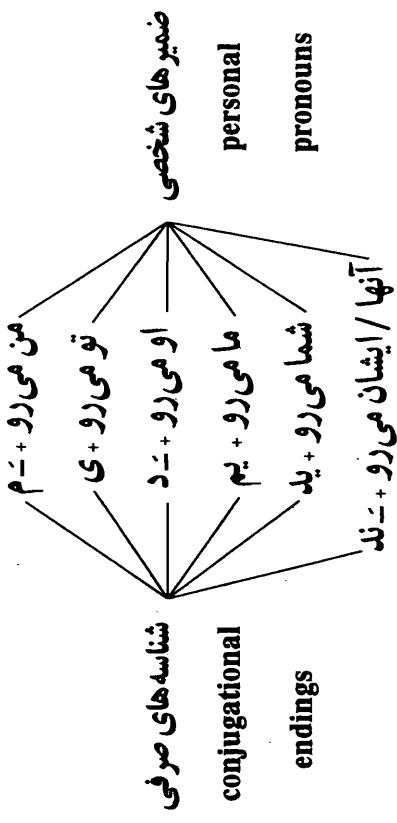
- من برویز هستم.
خواهی من مریم ده سال دارد.
او به مدرسه می‌رود.
برادر من حسن پنج سال دارد.
او به مدرسه نمی‌رود.
برادر دیگر من احمد پانزده سال دارد.
او به دبیرستان می‌رود.
من پیست سال دارم. به دانشگاه می‌ردم.
ما ایرانی هستیم. در تهران زندگی می‌کنیم.



پرسش: Question

۱. من چند برادر و خواهر دارم؟
۲. مریم چند سال دارد؟
۳. احمد چند سال دارد؟

Grammer: دستور زبان

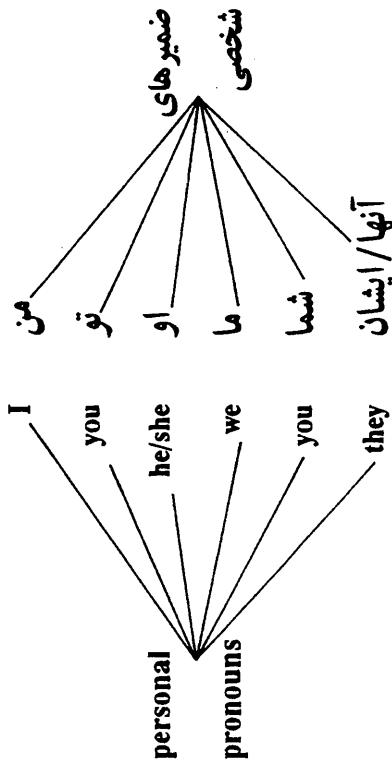


Notes:

1. The structure of the persian verb is regular in the extreme. The verbs usually are formed from one of two stems ; and the conjugational endings are in either case identical except the third person singular of the simple past** which has no conjugational ending. Ex.:

to go: رفتن
past stem رفت
I went رفت + نه = رفتم
you (singular) went رفت + ی = رفتی
he/she went رفت + ۰ = رفت

- من به دانشگاه می رزم
 - تو به دانشگاه می روید
 - او به دانشگاه می رود
 - ما به دانشگاه می رویم
 - شما به دانشگاه می روید
 - آنها / ایشان به دانشگاه می روند
- I go to the university
You (singular) go to the university
He/She goes to the university
We go to the university
You (plural) go to the university
They go to the university



*&**. We will speak about «stem» and «simple past» in the other lessons.

we went

you (plural) went

they went

رفت + به = رفتهم

رفت + به = رفتهیده

رفت + نه = رفتند

Grammer: سنتور زبان:

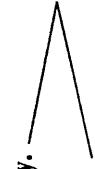
Simple verb: فعل ساده
Compound verb: فعل مُركب:

2. The personal pronouns are not necessary to be used as subject with the verbs, because the conjugational endings play the role of subject.

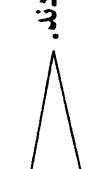
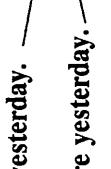
The personal pronouns may be used with the verbs to emphasize the subject.

3. The second person plural pronoun «you» (= شما) is generally used like English as both singular and plural

second person. Ex.:

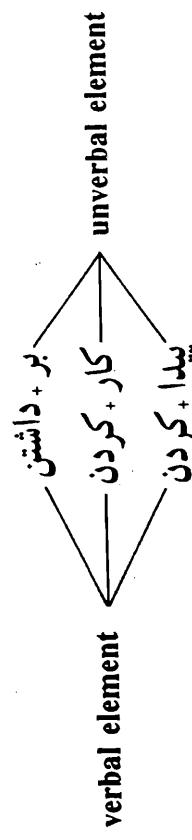
We saw you (sing.) yesterday. 
We saw you (pl.) yesterday. 

4. The third person plural pronoun «آیشان» («ایشان»), in modern persian, sometimes is used for the third singular pronoun as polite expression. Ex.:

He was here yesterday. 
They were here yesterday. 

- خواندن
- دیدن
- رفتن
- to read
- to see
- to go

- بُراشتن = بُر + داشتن
- کارکردن = کار + کردن
- پیداکردن = پیدا + کردن
- to pick up
- to work
- to find



■ Notes:

1. The compound verb consists of a non-verbal element and a verbal element. The simple verb has not unverbal element.
2. In the compound verbs, the conjugational endings is added to the verbal element. Ex.:

to eat: خوردن: to eat:

- | | | |
|---------------|--------------|-------------------------------|
| 1. من می خورم | I eat | I live |
| ۲. من نوشتم | (من خوردم) | (من زندگی می کنم) |
| ۳. نوشیدم | | (ما) زندگی می کنیم . |
| ۴. نوشیدم | | (آنها) کتابها را برداشتند . |
| ۵. نوشیدم | | (شما) قلم را پیدا کردید . |



to work: کارکردن: to work:

- | | | |
|------------------|--------|------------|
| 1. من کار می کنم | I work | I work |
| ۲. کار کردم | | کار کردم : |
| ۳. کار کردم | | کار کردم : |
| ۴. کار کردم | | کار کردم : |

• Exercise

١. فعالیت زیر را صرف کنید:

- [] . Conjugate the following verbs:
to write: نوشتن: to write: نوشتن:

۵. بیک انشاء نوشت.
 ۶. تو بیک انشاء
 ۷. در آنجا نشینیدم.
 ۸. در آنجا می نشینم.
 ۹. در آنجا می نشیند.
 ۱۰. شما در آنجا
 ۱۱. تو در آنجا
 ۱۲. در شهر زندگی می کنیم.
 ۱۳. او در شهر
 ۱۴. در شهر زندگی می کنید.
 ۱۵. آنها در شهر
 ۱۶. در شهر زندگی می کنی.
 *
- we sit there.
- to go back:** برگشتن: to go back: برگشتن
- I went back I go back ۱. من برگشتم
۲.
 ۳.
 ۴.
 ۵.
 ۶.
 ۷.
 ۸.
 ۹.
 ۱۰.
 ۱۱.
 ۱۲.
 ۱۳.
 ۱۴.
 ۱۵.
 ۱۶.
۱. من برگمی گردم
- we live in the city.**
۱. در جاهای خالی فعل یا ضمیر شخصی مناسب بگذارید:
- [2. Fill in the blanks with appropriate verb or personal pronoun:]**
- I wrote a composition.
۱. بیک انشاء نوشت.
 ۲. آنها بیک انشاء
 ۳. ما بیک انشاء
 ۴. بیک انشاء نوشتبند.

لُغات

نَسْخَه

Handwriting

بخش ا: افلاط درس

Part 1: Vocabulary of the text

من

ار

برادر من

بُرادر

حسن

حسن / حسن

و

او

او

بنج

سال

دارد

بنج

سال

دارد

به

به

به

بنج

بنج

بنج

سال

سال

سال

دارد

دارد

دارد

مدرسہ

مدرسہ

مدرسہ

مدرسہ

مدرسہ

مدرسہ

نمی رود

نمی رود

نمی رود

نمی رود

نمی رود

نمی رود



• تصریف کنید:

برادر من حسن بنج سال دارد . او به مدرسہ نمی رود.

اسم، نام

اسم من، نام من = اسمم، نامم

دوست

دوست من = دوستم

آدیتات

ادیتات فارسی

تاریخ

خواندن

می خواند

می خوانم

استاد

استاد من = استاد من

استاد او = استاد او

name

my name

friend

my friend

literature

persian literature

history

to read, to study

he/she reads, he/she studies

I read

professor

my professor

his professor

داشتن	دازم	خواهَرَم = خواهِرِ من
to have	I have	بایم = پایِ من
my foot	my sister	مویم = مویِ من
my hair	my brothers	صنَدَلَیم = (صنَدَلَیِیم) = صنَدَلِیِ من
my chair	to study	کتابَیم = کتابِ من
my book	they study	مالِ من
mine	small	مالِ نو
yours (sing.)	my small brother	مالِ اور
his/her	question	مالِ ما
ours		مالِ شما
yours (pl.)		مالِ آنها / مالِ ایشان
their		مالِ کی؟
Whose?		مالِ کیست؟
Whose is?		زونگ
diligent, clever		کفشن
shoe	pronoun	لباس، زخت
clothes	pronouns	منزل، خانه
house	possessive	شهر
town, city	suffixed	أتاق
room		*
		*
		*

بخش ۲: ثات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

ضمیرهای ملکی پیوسته	ضمیر	ضمیرها / ضمایر
بایم = پایِ من	ضمیر	ضمیرها / ضمایر
مویم = مویِ من	ملکی	ملکی
صنَدَلَیم = (صنَدَلَیِیم) = صنَدَلِیِ من	پیوسته	پیوسته
کتابَیم = کتابِ من	ضمیرهای ملکی	ضمیرهای ملکی
مالِ من	پیوسته	ضمیرهای پیوسته
مالِ نو		
مالِ اور		
مالِ ما		
مالِ شما		
مالِ آنها / مالِ ایشان		
مالِ کی؟		
مالِ کیست؟		
زونگ		
کفشن		
لباس، زخت		
منزل، خانه		
شهر		
أتاق		

درس یازده

۵. اسم استاد پرویز چیست؟
 ۶. اسم استاد نادر چیست؟
 ۷. پرویز چند برادر دارد؟
 ۸. پرویز چند خواهر دارد؟
 ۹. آیا خواهر پرویز درس می خواند؟
 ۱۰. کدام برادر پرویز درس نمی خواند؟
- * * *

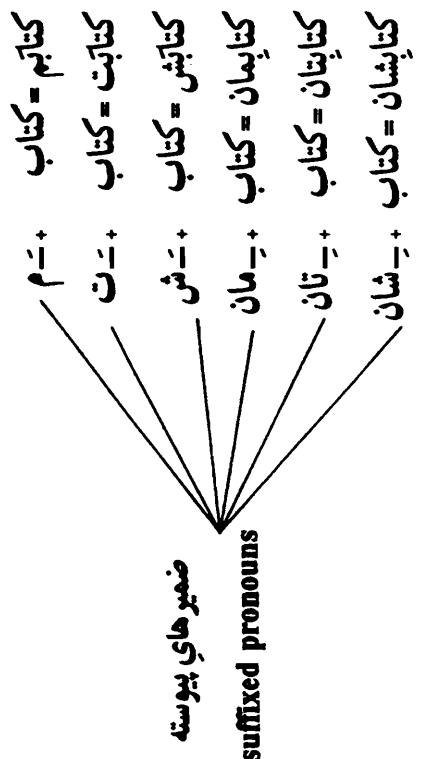
اسم من پرویز است.
اسم دوست من نادر است.
من در دانشگاه تهران ادبیات فارسی می خوانم.
اسم استادم دکتر شفیعی است.
نادر در دانشگاه تاریخ می خواند.
اسم استادش دکتر باستانی است.
من یک خواهرو و برادر دارم.
خواهرم و یکی از برادرهايم درس می خواند.
برادر کوچک درس نمی خواند.



● پرسش

۱. اسم دوست پرویز چیست؟
۲. پرویز در کجا درس می خواند؟
۳. پرویز چی می خواند؟
۴. نادر چه درسی می خواند؟

Grammar: دستور زبان



Notes:

1. The suffixed pronouns are usually used as possessive pronouns, and for this reason are called: «ضمیرهای ملکی» or «ضمیرهای ملکی بیوسته».

2. When a word ends with «ي» (=I), «ا» (=a), and «ـر» (=u), a «ـي» (=y) intervenes between two vowels. In words ending in «ـي» (=e), separate forms (آش، آت، آم) are used. Ex.:

my hair	моڻم	پايم
your hair	موئت	پايت
his/her hair	موئش	پايش

- كتاب من روی میز است. = کتاب من روی میز است.
- كتاب تو روی میز است. = کتاب تو روی میز است.
- كتاب او روی میز است. = کتاب او روی میز است.
- كتاب هاروی میز است. = کتاب هاروی میز است.
- كتاب شما روی میز است. = کتاب شما روی میز است.
- كتاب اشان روی میز است. = کتاب اشان روی میز است.

- كتاب من = کتاب من
- كتاب تو = کتاب تو
- كتاب او = کتاب او
- كتاب ها = کتاب ها
- كتاب شما = کتاب شما
- كتاب آنها = کتاب آنها

بایمان	→	بایمان	→	بایمان
صندلیش	→	صندلیش	→	صندلیش
خانه‌ام	→	خانه‌ام	→	خانه‌ام
خانه‌ات	→	خانه‌ات	→	خانه‌ات
خانه‌اش	→	خانه‌اش	→	خانه‌اش

صندلیش (= صندلی + ام)
صندلیش (= صندلی + ات)
صندلیش (= صندلی + اش)

4. When the noun qualified by an adjective or adjectives, the suffixed pronouns are added to the final adjective.

Ex.:

- کتاب خوبش
- دختر کوچکتان
- باغ سبز بزرگشان
- his good book
- your small daughter
- their green big garden

our hair	→	مویمان	→	مویمان
your hair	→	مویستان	→	مویستان
their hair	→	مویشان	→	مویشان
my house	→	خانه‌ام	→	خانه‌ام
your house	→	خانه‌ات	→	خانه‌ات
his/her house	→	خانه‌اش	→	خانه‌اش
our house	→	خانه‌مان	→	خانه‌مان
your house	→	خانه‌تازان	→	خانه‌تازان
their house	→	خانه‌شان	→	خانه‌شان

3. In the colloquial language, the suffixed pronouns lose their initial vowel when joined to a word ending in a vowel:
5. The English possessive pronouns are translated by the personal pronouns preceded by the word « میال » (= میال) to which « -ه » (= e) is added:

colloquial	→	colloquial	→	colloquial
بایم	→	بایم	→	بایم
پات	→	پات	→	پات
پاش	→	پاش	→	پاش
صندلیم	→	صندلیم	→	صندلیم
صندلیت	→	صندلیت	→	صندلیت

- این کتاب مای من است.
این کتاب مای توست.
این کتاب مای اوست.
- This book is mine.
This book is yours (sing.).
This book is his/hers.

این کتاب مالی ماست.

This book is ours.

این کتاب مالی شماست.

This book is yours (pl.).

این کتاب مالی آنهاست.

This book is theirs.

However, possessive case can be expressed in three forms:

این کتاب مالی من است. = این کتاب من است. = این کتابم است.

این کتاب مالی توست. = این کتاب توست. = این کتابت است.

این کتاب مالی اوست. = این کتاب اوست. = این کتابش است.

☞ In the colloquial language «-ش» and «-ت» are pronounced «-ش» and «-ت». Ex.:

کتابت / کتابت.

کتابش / کتابش.



● تمرینات ● Exercise

1. Translate into persian like the example:

۱. مانند مثال بالوارسی ترجمه کنید:
My friend is Iranian: ب - دوست من ایرانی است.

ب - دوستم ایرانی است.

1. Your friend is Iranian.

2. Their friend is Iranian.

3. Your friends are Iranian.

4. Her friend is Iranian.

5. Your (sing.) friends are Iranian.

6. Our friend is Iranian.

7. Whose is this garden?

8. This is his garden.

9. The child is in your room.

10. He gave your book to me.

11. This is their house.

12. My notebooks

13. Your (sing.) notebooks

14. Her hair is black.

15. Your hair is brown.

16. Their books are old.

۱۷. Our house is large.
۱۸. His eyebrow is white.
۱۹. The name of our professor is Dr. Shahidi.
۲۰. The name of her mother is Parvin.
۱۵. اسم دوستت چیست؟
۱۶. کتاب دوستان کدام است؟
۱۷. موی کی سیاه است؟
۱۸. دانشگاه ما کوچک نیست.
۱۹. بدروش معلم نیست.
۲۰. جرا درستان را نمی خوانید؟
۲۱. مادر شما به منزل ها آمد.
۲۲. برادر تان به شهر رفت.
۲۳. بچه در اتاق شماست.

۲۰. به انگلیسی ترجمه کنید:

[۲, Translate into English:]

۱. این خانه مال هاست.
۲. آن باغ مال آنهاست.
۳. این کتابها مال هاست.
۴. اینها کتابهای من است.
۵. آنها قلمهای شماست.
۶. این دفتر مال اوست.
۷. خانه شان بزرگ است.
۸. استادشان ایرانی است.
۹. دوستم دانشجوی زنگی است.
۱۰. این صندلی کیست؟
۱۱. این کفشها و لباسهای هاست.
۱۲. این خانه مال اوست.

لغات

Handwriting

دستخط

دانشگاه	دانشگاه	دوفت	دوفت	درست	دانشگاه
تاریخ	تاریخ	تهران	تهران	آریخ	تهران
اسم / اسم	اسم	ادبیات	ادبیات	اسم	ادبیات
استادرش	استادرش	فارسی	فارسی	استاد	فارسی
کتر	کتر	می خوام	می خوام	خواه	می خوام
		خواه	خواه	خواه	خواه
		کوچک	کوچک	کوچک	کوچک
		دکتر	دکتر	دکتر	دکتر
		باستانی	باستانی	باستانی	باستانی
		درس	درس	درس	درس



• تمرین کنید:

خواه کوچک درس می خواهد.
روزت من تاریخ می خواهد. اسم استادرش کتر باستانی
است. من در دانشگاه تهران ادبیات فارسی می خواهم.

درخت

بخش ا: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

city	شهر
city of Tehran	شهر تهران
to live	زندگی کردن
capital	پایتخت
the country of Iran	کشور ایران
avenue, street	خیابان
Enghehāb avenue	خیابان انقلاب
room	آتاق
dining room	آتاق ناهارخوری
sitting room	آتاق نشیمن
tree	درخت

Genitive case
Kasre of annexation (the name of particle «-»)

apple tree
plane tree

scent, smell

leaf

the Kārun river (the name of a river in Iran)

leaves of trees

Sa'di (one of the most famous Iranian poets)

season

Hāfez (one of the most famous Iranian poets)

season of spring

poet

summer

right

green

left

season of autumn

Nile (the name of a river in Egypt)

yellow

Egypt

Nāder's house

square

square

Shohadā square

square

* * *

square

Genitive
Kasre of annexation (the name of particle «-»)

Genitive

بخش ۲: نکات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

Genitive case
Kasre of annexation (the name of particle «-»)

Genitive

اضافه

درس دوازده

۱۳. تهران پایتخت کدام کشور است؟
۱۴. خانه‌ها در کدام خیابان است؟
۱۵. خانه‌ها چند اتاق دارد؟
۱۶. اتاق نشیمن چند پنجره دارد؟
۱۷. خانه‌ها چند درخت دارد؟
۱۸. اسم درختهای خانه‌ها چیست؟
۱۹. آیا خانه‌شما درخت دارد؟
۲۰. در کدام فصل، برگ‌های درختان سبز است؟
۲۱. کی برج درختان زد می‌شود؟
۲۲. خانه‌نادر کجاست؟

* * *

۱. ما در شهر تهران زندگی می‌کنیم.
تهران، پایتخت کشور ایران است.
خانه‌ها در خیابان انقلاب است.
خیابان انقلاب، یکی از خیابانهای تهران است.
خانه‌ها سه اتاق دارد.
اتاق ناهارخوری یک پنجره دارد. اتاق نشیمن دو پنجره دارد.
خانه‌ها سه درخت دارد: یک درخت سیب و دو درخت چنار.

برگ‌های درختان در فصل بهار و تابستان سبز است و در فصل پاییز زرد
است.

خانه‌نادر، دوست من، در میدان شهداء است.



پرسش

۱. ما در کجا زندگی می‌کنیم؟
۲. شما در کجا زندگی می‌کنید؟



2. When the «کسرهٔ اضافه» is added to words ending in «ا» (=ā) and «و» (=u), is pronounced «ي»; and, the letter «ي» is written. Ex.:

Ahmad's books	کتاب‌هایی احمد
Mr. Akbari	آقای اکبری
the leaves of tree	برگ‌های درخت
Maryam's hair	موی مریم
the scent of the flower	بوی گل

3. In the words ending in «ا» (=e), «کسرهٔ اضافه» is also is pronounced «ي», but the small letter «ي» like «هـ» is written. Ex.:

(هـ) is written. Ex.:

our house	خانهٔ ما
Hasan's house	خانهٔ حسن
my friend's letter	نامهٔ دوستم

■ Notes:

1. The genitive case is formed by means of coupling of two nouns by means of particle «ـ» (=e).
The particle «ـ» is known as «کسرهٔ اضافه» (the *kasre of annexation*) or simply: اضافه.

Grammer: دستور زبان:

اضافه: Genetive

the country of Iran	کشور ایران
Ahmad's book	کتاب احمد
Parrin's daughter	دختر پرین
my notebook	دفتری من
Mrs. Akbari	خانم اکبری

اسم + ـ + اسم → حالت اضافه
کتاب + ـ + پسر → کتاب پسر

• نمرین

۱. به ایلیسی ترجمه کنید:

[۱. Translate into English:]

۱. دست مادر
۲. موي پرورين
۳. آقاي احمدى
۴. خانم احمدى
۵. کشور گره
۶. بري درخت
۷. بري سبز درخت
۸. نام معلم شما
۹. لباس، قهوه اي حسن
۱۰. کتاب شما روی میز است.
۱۱. آن کتاب مالی من است.
۱۲. آن خانه مالی کیست؟
۱۳. این منزل هاست.
۱۴. پدر این بچه کجاست؟

2. Translate into persian:

[۲. به فارسي ترجمه کنید:]

1. Her sister
2. Your friends
3. Our professor
4. Your teacher's name
5. Whose is this house?
6. The house is his.
7. My friend came to our house.



۱۵. مادر شما به منزلی ما آمد.
۱۶. این قلم مالی اوست.
۱۷. بسیر او در باوغ است.
۱۸. گرمه دختر من زیب و میز است.
۱۹. رود کارون در ایران است.

۲۰. اسم استاد ما آقای دکتر یوسفی است.
۲۱. اسم استاد شما چیست؟
۲۲. تهران پایتخت ایران است.
۲۳. سعدی و حافظ شاعران ایرانی هستند.

دستخط

Handwriting

8. The horse and the cow are out of the garden.

9. The pen and the pencil are on the table.

10. Your father went to the country of Iran.

ما بمنزهه
شهر نشیمن نشیمن / نشیمن
پایتخت پایتخت
ناهار ناهار
برگها برگها
بهار بهار
بالیز بالیز

11. He gave your book to me.
12. This is their house.
13. That car is yours.
14. These books are mine.
15. My right hand
16. The university of Tehran is very big.
17. The river Nile is in (the) Egypt.
18. There is a white horse under the tree.
19. Those five books are on the table.
20. A black and white cat is on the tree.



۰ تمرین کنید:

- ماریم شهربانی زنگی می کنم. تهران پایتخت کشور ایران است.
آقای نامادری کیک بخورد دارد. آقای نشیمن را بخورد دارد.
برگلای درختان در فصل بهار و تابستان سبز است و در زمستان
زرد است. در خانه ما سه درخت سبز در درخت چنار
است.

* * *

bus	אוטובוס
on foot	پیاده
to move (house)	اسباب کشی کردن
themselves	خودشان
last week	هفته‌گذشته
to sell	فروختن
they sold	فروختند

بخش ۱: نفاث درس

Part 1: Vocabulary of the text

every day	هر روز
himself/herself	خودش
too, also	هم، همچینی، نیز
myself	خودم
usually, generally	معمولاً، غالباً
alone	تنها
often, very often, usually	أَنْجَب
classmate	همکلاسی
I sold	همکلاسی خود
I saw	نزدیک
I came	دور

بخش ۲: نفاث دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

self	خود
I sold	فروختم
I saw	دیدم
I came	آمدم
common pronoun	ضمیر مشترک
reflexive pronoun	ضمیر انعکاسی
emphasizing pronoun	ضمیر تأکیدی

گم کردن

سریش کردن

سریش کردن

سُحافِت کردن

سُحافِت کردن

حرف زدن، صحبت کردن

بنشان دادن

حرف میزند

بنشان داد

دادن

دادم

ایننه

* * *

to lose

to blame

they blamed

to protect

he protected

to talk

to show

He talks

He showed

to give

I gave

mirror

امحمد هر روز خودش به دیپرستان می‌رود.
من هم هر روز خودم به دانشگاه می‌ردم.
مریم معمولاً خودش تنها به دبستان نمی‌رود.
او اغلب با همکلاسی خود به دبستان می‌رود.
خانه‌ها به دانشگاه نزدیک است. که هم معمولاً خودش به دانشگاه می‌روم.
من پیاده به دانشگاه دور است.
خانه دوستم، نادر، از دانشگاه دور است.
او هر روز با اتوبوس به دانشگاه می‌رود.
خانواده نادر امروز آسباب کشی می‌کنند.
آنها خانه خودشان را هفتگه گذشته فروختند.
خانه آنها خیلی کوچک بود.

● پرسش

۱. احمد با کی به دیپرستان می‌رود؟
۲. آیا مریم معمولاً خودش به دبستان می‌رود؟



دزدیده
خود را
خود را

(در همه ۳ ماهی هایی خود -)
در همه ۳ ماهی هایی خود -)

درس سیزده

Grammar: دستور زبان:

خود: Self

من خانه خود را فروختم.
خانه خود را فروختم.
من خانه خود را فروختم.

I sold my house.

I sold my house.

I sold my (own) house.

- I saw myself in the mirror.
I saw myself in the mirror.
I came myself.

- I came myself.
I came myself.
I came myself.

Notes:

1. «خود» (*khad*), in persian grammar is called «**ضمير معمولی**» (common pronoun). It has no personal number inherent itself, but takes its person and number from the

۳. آیا شما هر روز خود تان تنها به دانشگاه می‌روید؟
۴. خانه شما از دانشگاه دور است؟
۵. نادر هر روز پیاده به دانشگاه می‌رود؟
۶. آیا من هر روز با اتوبوس به دانشگاه می‌روم؟
۷. خانواده نادر امروز چه کار می‌کنند؟
۸. آیا خانه شما بزرگ است؟
۹. خانواده نادر کی خانه خود را فروختند؟

* * *

reflexive : direct /
indirect
من خود را در آینه دیدم.
من خود را در آینه دیدم.

as an emphasizing pron.
من خود آدمم.
من خود آدمم.
من خود آدمم.
خود من آدمم.

(b) As a «reflexive pronoun» (ضمیر انعکاسی) like the

English «myself», «yourself», etc., when it is direct or indirect object which referring to the subject of sentence. Ex.:

من خود را در آینه دیدم.
I saw myself in the mirror.

من بک کتاب برای خود خریدم.
I bought a book for myself.

(c) As an «emphasizing pronoun» (ضمیر تأکیدی) like the English «myself», «yourself», etc., when it is referring back to the subject of sentence for emphasize of subject. Ex.:

من خود آمدم.
I came myself.

او خود آمد.
He came himself.

subject of the verb of the clause in which it occurs. It can thus signify any person or number.

2. In the literary and classical language, «خود» stands by itself in the sense of «myself», «yourself», etc; but, in the spoken persian, almost always it is usual to add suffixed pronouns:

خود + -م = خودم
خود + -ت = خودت
خود + -ش = خودش
خود + -مان = خودمان
خود + -تان = خودتان
خود + -شان = خودشان

3. The pronoun «خود» (*khad*) is used:

(a) As a possessive suffixed pronoun. Ex.:

من خانه ام را فروختم.
من خانه خود را فروختم.
من خانه خودم را فروختم.

۱۲. او خودش را محافظت کرد.
 ۱۳. من برای خود کتاب می خوانم.
 ۱۴. او با خودش حرف می زند.



2. Write in Farsi:

۲. به فارسی بنویسید:

۱. به انگلیسی ترجمه کنید:
- [۱. Translate into English:]
۱. We sold our own house.
 ۲. He showed me himself his photograph.
 ۳. I myself gave her a book.
 ۴. My son himself came.
 ۵. Her father himself was here.
 ۶. Where are the children themselves?
 ۷. She sees herself in the mirror.
 ۸. My daughter's classmate herself came here.
 ۹. He wrote himself this book.
 ۱۰. His father himself bought a pen for me.
 ۱۱. They bought three pens and six notebooks for themselves.
 ۱۲. You show us yourselves her photograph.
- * * *
۱۰. شما خودتان را سرزنش کنید!
 ۱۱. آنها خودشان را سرزنش کردند.

• تمرین

لغات

۶۰۵۴۷۳۶

بخش ا: لغات درس

part 1: Vocabulary of the text

old	قدیمی، کهنه	دز	در	بز	بزرگ	بزرگ	باغچه	قراداشتن، واقع بودن	هر سال
door		تعیز		حیاط					
clean		خانه قدیمی							
old house									
yard									

دستخط Handwriting

امروز	مریم	امروز	مریم
پنجه	همکلاسی	پنجه	همکلاسی
گذشتہ	ہر روز	گذشتہ	ہر روز
خود	معمولًا	خود	معمولًا
اسباب کشی	تہما	اسباب کشی	تہما



• تصریفین کنید:

مریم معولاً خودش تہما بر دست ان نمی رود. او اغلب با
ہمکلاسی خود بر دست ان نمی رود. احمد خودش بر
بریستان می رود. من ہم ہر روز خودم بر داشتگاہ
می روم. خواوارہ نادر اور اس باب کشی می کنند.
آنا خانہ خود رشان را حفظ، گذشتہ فرمختند.

سبری	گل	کل	گل	گلهاي قشنگ	زبيا، قشنگ	گلهاي قشنگ	سبری
vegetable	flower						
مرد دانا	بنج بزرگ	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	مرد دانا
مرد خوب	مرد خوب	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	مرد خوب
مردان خوب	مردان خوب	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	مردان خوب
نو، تازه	نو، تازه	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	نو، تازه
new							نو، تازه
long	دراز	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	long
interesting	جذاب، جالب	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	جذاب، جالب
story	داستان	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	داستان
dirty	کثيف	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	dirty
lazy	تَبَل	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	lazy
old	پیش	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	old
happy	خوشبخت	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	happy
warm, hot	گرم	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	warm, hot
small	کوچک	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	small
ill, sick	مریض	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	ill, sick
to fall ill	مریض شدن	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	to fall ill
test, examination	امتحان	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	test, examination
to fail	زَدْشَلْنَ	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	to fail
	*	*	*	*	*	*	*

بخش ۲: نگات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

the wise man	مرد دانا	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد	مرد
the big garden	بنج بزرگ	گلهاي قشنگ					
the good man	مرد خوب	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه
the good men	مردان خوب	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه
the good man	مرد خوب	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه	گرمه
new	نو، تازه	پنده	پنده	پنده	پنده	پنده	پنده
long	دراز	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	پرندگان
interesting	جذاب، جالب	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	جذاب، جالب
story	داستان	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	داستان
dirty	کثيف	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	dirty
lazy	تَبَل	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	lazy
old	پیش	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	old
happy	خوشبخت	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	happy
warm, hot	گرم	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	warm, hot
small	کوچک	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	small
ill, sick	مریض	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	ill, sick
to fall ill	مریض شدن	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	to fall ill
test, examination	امتحان	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	test, examination
to fail	زَدْشَلْنَ	پرندگان	گربه	پنده	پرندگان	گربه	to fail
	*	*	*	*	*	*	*

→ Reader p 42
Change to Past tense
درس چهارده

۳. آیا حیاط خانه ما کوچک است؟
۴. آیا درها و پنجره‌های خانه شما تمیز است؟
۵. آیا درها و پنجره‌های خانه ما کثیف است؟
۶. با غچه خانه ما در کجا قرار دارد؟
۷. پدرم در با غچه چی می‌کارد؟
۸. کی به گریه کوچک غذا می‌دهد؟
۹. چرا حسن خانه قدیمی را دوست دارد؟
۱۰. چرا پدر خانه قدیمی را دوست دارد؟
۱۱. آیا مادر و خواهرم خانه قدیمی را دوست دارند؟

* * *

8 سیاست و اقتصاد

خانه ما قدیمی و کهن است.
درها و پنجره‌های خانه ما تمیز است.
خانه ما یک حیاط بزرگ دارد.
در وسط حیاط یک با غچه قواردارد.
پدرم هر سال در با غچه سبزی و گلهای فشنگ می‌کارد.
در حیاط خانه ما یک گربه سفید و زیارتگی می‌گذرد.
حسن، برادر کوچکم، این گربه سفید کوچک را خیلی دوست دارد.
او به این گربه غذا می‌دهد و با آن بازی می‌کنند.
حسن و پدرم این خانه قدیمی را دوست دارند.
مادرم و خواهرم این خانه قدیمی را دوست ندارند.



Section 9
سیاست و اقتصاد

- پرسش
- ۱. خانه چطور است؟
- ۲. آیا خانه شما هم قدیمی است؟

adjectives. Ex.:

good men
large mountains
old houses

مردان خوب
کوهای بزرگ
خانه‌های قدیمی

مردانه

جفت: Adjective

گستور زبان: Grammar

3. Adjectives may be follow each other by means of «ــ» (= *wa, o* : and). Ex.:

کسره اضافه: کسره اضافه: =

the pretty white cat
the pretty and white cat
the big new book
the long interesting story
the old and dirty window

گربه سفید قشنگ
گربه سفید و قشنگ
کتاب بزرگ نو
داستان دراز جذاب
پنجره کثیف و کهنه

Notes:

4. The indefinite suffix may be added to the noun or adjective. Ex.:

a great man

مردی بزرگ

1. The adjective usually follows the noun it qualifies and is joined to it by means of the particle «ـ» (=)
کسره اضافه: =
2. The qualified nouns do not agree with adjective in plural;

in other word, plural nouns always take singular



مرد بزرگ
خانه‌ای بزرگ
خانه بزرگ

a great man
a big house
a big house

• تمرین

۱. صفتی مناسب را انتخاب کنید و در جمله‌ها بگذارید:

[۱. Select appropriate adjectives and put in the sentence]

beautiful	زیبا	wise	دانان
old	قدیمی	lazy	تبیل
red	سرخ	green	سبز
sour	ترش	sweet	شیرین
short	کوتاه	tall	بلند
black	سیاه	white	سفید
dirty	کثیف	new	نو
blue	آبی	yellow	زرد

5. When the noun is indefinite and is qualified by more than one adjective, the adjectives must be linked by the conjunction «و» (*ya, o* :and). Ex.:

خانه‌ای قدیمی و بزرگ و قرمز
مردی بزرگ و دانا

6. The adjective may be expressed as a predicate. In this case, it is not joined to the noun. Ex.:

این پسرها زرین‌اند.
آن دختر نیبل است.
این کتابها خوب است.

- These boys are clever.
That girl is lazy.
These books are good.
۱. آن خانه است.
 ۲. آن دیوار است.
 ۳. آن درخت است.
 ۴. این دانشجوی آمد.
 ۵. آن زن رفتند.

۱. به انگلیسی ترجمه کنید:

2. Translate into English:]

۱. هوای سرد
۲. درخت سبز
۳. پنجره‌های باز
۴. مردان بزرگ
۵. زهای پیور
۶. پسران جوان
۷. زنان و مردان خوشبخت
۸. شهای تاریک
۹. هوای گرم تابستان
۱۰. در تابستان هوا گرم است.
۱۱. برگهای زرد درختان زرد است.
۱۲. در پاییز برگهای درختان زرد است.
۱۳. آن مرد جوان یک دختر کوچک دارد.
۱۴. آن زن پیر یک پسر بزرگ دارد.
۱۵. مرد پیر دیروز مریض شده.
۱۶. دانشجوی نهلی از امتحان رد شده.
۱۷. در پاییز برگ درختان زرد است.
۱۸. آن دانشجو و دارند.
۱۹. این مردان لباس و دارند.
۲۰. آسمان و دارند.
۲۱. پنجره‌های آن خانه و دارند.
۲۲. سبب سرخ و دارند.
۲۳. لباس آن زن دارند.
۲۴. آن بچه‌های پیاره دارند.
۲۵. آن دختر کوچک دارد.
۲۶. آن پسر بزرگ دارد.
۲۷. آن زن پیر دارد.
۲۸. آن پسر بزرگ دارد.
۲۹. آن پسر بزرگ دارد.
۳۰. آن پسر بزرگ دارد.
۳۱. آن پسر بزرگ دارد.
۳۲. آن پسر بزرگ دارد.
۳۳. آن پسر بزرگ دارد.
۳۴. آن پسر بزرگ دارد.
۳۵. آن پسر بزرگ دارد.
۳۶. آن پسر بزرگ دارد.
۳۷. آن پسر بزرگ دارد.
۳۸. آن پسر بزرگ دارد.
۳۹. آن پسر بزرگ دارد.
۴۰. آن پسر بزرگ دارد.
۴۱. آن پسر بزرگ دارد.
۴۲. آن پسر بزرگ دارد.
۴۳. آن پسر بزرگ دارد.
۴۴. آن پسر بزرگ دارد.
۴۵. آن پسر بزرگ دارد.
۴۶. آن پسر بزرگ دارد.
۴۷. آن پسر بزرگ دارد.
۴۸. آن پسر بزرگ دارد.
۴۹. آن پسر بزرگ دارد.
۵۰. آن پسر بزرگ دارد.
۵۱. آن پسر بزرگ دارد.
۵۲. آن پسر بزرگ دارد.
۵۳. آن پسر بزرگ دارد.
۵۴. آن پسر بزرگ دارد.
۵۵. آن پسر بزرگ دارد.
۵۶. آن پسر بزرگ دارد.
۵۷. آن پسر بزرگ دارد.
۵۸. آن پسر بزرگ دارد.
۵۹. آن پسر بزرگ دارد.
۶۰. آن پسر بزرگ دارد.
۶۱. آن پسر بزرگ دارد.
۶۲. آن پسر بزرگ دارد.
۶۳. آن پسر بزرگ دارد.
۶۴. آن پسر بزرگ دارد.
۶۵. آن پسر بزرگ دارد.
۶۶. آن پسر بزرگ دارد.
۶۷. آن پسر بزرگ دارد.
۶۸. آن پسر بزرگ دارد.
۶۹. آن پسر بزرگ دارد.
۷۰. آن پسر بزرگ دارد.
۷۱. آن پسر بزرگ دارد.
۷۲. آن پسر بزرگ دارد.
۷۳. آن پسر بزرگ دارد.
۷۴. آن پسر بزرگ دارد.
۷۵. آن پسر بزرگ دارد.
۷۶. آن پسر بزرگ دارد.
۷۷. آن پسر بزرگ دارد.
۷۸. آن پسر بزرگ دارد.
۷۹. آن پسر بزرگ دارد.
۸۰. آن پسر بزرگ دارد.
۸۱. آن پسر بزرگ دارد.
۸۲. آن پسر بزرگ دارد.
۸۳. آن پسر بزرگ دارد.
۸۴. آن پسر بزرگ دارد.
۸۵. آن پسر بزرگ دارد.
۸۶. آن پسر بزرگ دارد.
۸۷. آن پسر بزرگ دارد.
۸۸. آن پسر بزرگ دارد.
۸۹. آن پسر بزرگ دارد.
۹۰. آن پسر بزرگ دارد.
۹۱. آن پسر بزرگ دارد.
۹۲. آن پسر بزرگ دارد.
۹۳. آن پسر بزرگ دارد.
۹۴. آن پسر بزرگ دارد.
۹۵. آن پسر بزرگ دارد.
۹۶. آن پسر بزرگ دارد.
۹۷. آن پسر بزرگ دارد.
۹۸. آن پسر بزرگ دارد.
۹۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۰۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۱۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۲۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۳۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۴۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۰. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۱. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۲. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۳. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۴. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۵. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۶. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۷. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۸. آن پسر بزرگ دارد.
۱۵۹. آن پسر بزرگ دارد.
۱۶۰. آن پسر بزرگ دارد.

لغات

3. Translate into persian:

[۳. به فارسی ترجمه کنید:]

1. A bad thing
2. Some big houses
3. These two closed windows
4. This old and dirty door
5. That big girl
6. That girl is big.
7. This good father
8. That father is not good.
9. A very small child
10. The child is very small.
11. The clever boy and the good girl are there.
12. Where is the little child?
13. The mother is old and the girl is young.
14. This young mother has two small clean children.
15. Those old women went slowly.

* * *

بخش ا: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

season	فصل
summer	تابستان
season of summer	فصلِ تابستان
weather	هوا
hot, warm	گرم
the day before yesterday	پنجمین روز
holiday	تعطیل
to travel	مسافرت کردن، سفر کردن
he/she travelled	مسافرت کرد، سفر کرد
Shiraz (the name of a city in Iran)	شیراز
yesterday	گردهز
letter	دیروز
	نامه

oldest

قدیمی‌ترین

to have

داشتن

بیک نامه داشتم = بیک نامه دریافت کردم

I received a letter

twenty three

بخش ۳: نگات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

بزرگتر
بزرگتر از ...

comparison

مقایسه

اصفهان

مقایسهٔ صفات (= صفت‌ها)

comparative adjective

صفت بزرگتر

خنک

صفت بزرگتر (= صفت‌ها)

superlative adjective

صفت بزرگترین

دزده

صفت بزرگترین

useful

مفید

پسلیله

بلند

صفوی / صفویه

از

taller than...

بلندتر از ...

پاینخت

کتابخانه

وجود دارد

ساخت، مشکل

وجود دارد

کوتاه

تاریخ

پیشرفت

تاریخی

ساده

آثار تاریخی

بیشتر

قدیمی

بیشتر

تاریخی

بیشتر

آثار تاریخی

بیشتر

قدیمی

بیشتر

درس پانزده

مشهور	famous
مُؤَدِّب، بالأدب	polite
مهربان	kind
داننا	wise
بِزَنْگ	clever
خوشمزه	delicious
گرمان	dear, expensive
ثروتمند	rich
شهر	town
خیلی، زیاد	much
فهیم	important
تلذ	fast
آرزان	cheap
رسیدن	to arrive
اداره، دفتر	office
زود	early
گریبه	cat
راحت	comfortable

* * *

فصلی تاپستان در تهران هو اگرم است.
مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها در تاپستان تعطیل است.
نادر دوستم پریورز به شیراز مسافرت کرد.
هوای شیراز از هوای تهران گرمتر است.
دیروز از دوستم علی یک نامه داشتم.
علی داششجو نیست. او معلم است.
علی بیست و سه سال دارد. هن بیست سال دارد.
علی سه سال از من بزرگتر است.
علی با پدر و مادرش در اصفهان زندگی می‌کند.
هوای اصفهان از هوای تهران خنکتر است.
اصفهان در دوره سلسله صفوی پایتخت ایران بود.
در اصفهان آثار تاریخی وجود دارد.
اصفهان یکی از قدیمی ترین شهرهای ایران است.

Grammer

مقایسه صفات

Comparison of adjectives

big

بزرگ

bigger

بزرگتر

biggest

بزرگترین

short

کوتاه

shorter

کوتاهتر

shortest

کوتاهترین

useful

مفید

more useful

مفیدتر

most useful

مفیدترین

پرسش

۱. کی هوای تهران گرم است؟
۲. در ایران کی مدرسها و دانشگاهها تعطیل است؟
۳. نادر به کجا مسافرت کرد؟
۴. علی چند سال دارد؟
۵. علی از کی بزرگر است؟
۶. آیا هوای تهران از هوای اصفهان خنکتر است؟
۷. اصفهان در چه دوره‌ای پایتخت ایران بود؟
۸. آیا اصفهان از شهرهای جدید ایران است؟
۹. در اصفهان چی وجود دارد؟

* * *

describes. Ex:

- | | |
|----------------------|---------------|
| the best city | بهترین شهر |
| the prettiest girl | زیباترین دختر |
| the most useful book | مفیدترین کتاب |

صفت + تر = صفت بتر

(Comparative adjective) (Adjective)

صفت + ترین = صفت بترین

(Superlative adjective) (Adjective)

■ Notes:

5. When the superlative adjective precedes the noun is in

plural, the connective «e» (= کسره اضافه: -) may or may

not be used. Ex.:

بهترین شهرهای ایران / بهترین شهرهای ایران
زیباترین دخترها / زیباترین دخترها
مفیدترین کتابها / مفیدترین کتابها

1. The comparative adjective is formed by addition of suffix

«تر» to adjective.

2. The superlative adjective is formed by addition of «ترین» to adjective.

3. When the comparison is between two persons or objects,
the preposition for the second term of comparison, is
«از». Ex.:

این پسر از آن دختر بلندتر است.
خانه شما از خانه ما بزرگتر است. Your house is bigger than our house.
کتاب من از کتاب شما مفید تر است. my book is more useful than yours.

6. The superlative adjective always must be followed by a noun. It never occurs as a free predicate adjective. Ex:

the most useful book in this library
the most difficult days in my life
مفیدترین کتاب این کتابخانه
سخت ترین روزهای زندگی من

4. The superlative adjective directly precedes the noun it



۱۲. این کشور کشور جهان است. (پیشرنده)
۱۳. این ساختمان تهران است. (سرد)
۱۴. همدان شهر ایران است. (سرد)
۱۵. احمد شاگرد کلاس است. (بهتر)
۱۶. پروری دانشجوی این دانشگاه است. (مؤدب)
۱۷. مادر مردم است. (مهربان)
۱۸. او از همه مردم شهر است. (دانان)
۱۹. پدر بزرگ مرد خانواده است. (پیری)
۲۰. دانشجوی کلاس پرویز است. (جوان)
۲۱. یکی از شهرهای جهان پاریس است. (زیبا)
۲۲. ایران از کشورهای جهان است. (قدیمی)
۲۳. این میوه از همه میوه‌ها است. (خوشمزه)

• تمرين

۱. جاهای خالی را با صفت بتو و صفت بترین پر کنید:

[۱] . Fill in the blanks with comparative and superlative adjective:]

۱. این درخت از آن درخت است. (بلند)
 ۲. آن کتاب از این کتاب است. (هدید)
 ۳. این دختر از آن بسر است. (کوتاه)
 ۴. خانه شما از خانه ما است. (بزرگ)
 ۵. این کشور از آن کشور است. (پیشرفت)
 ۶. حسن از مریم است. (کوچک)
 ۷. انگور زرد از انگور سبز است. (شیرین)
 ۸. زبان فارسی از زبان کره‌ای است. (ساده)
 ۹. لیمو از همه میوه‌ها است. (ترش)
 ۱۰. سبب میوه‌هاست. (مفید)
 ۱۱. دانشگاه تهران دانشگاه‌های ایران است. (مشهور)
- 2. Translate into persian:**
- [۲] . فارسی ترجمه کنید:
1. This is the biggest house.
 2. That is the smallest boy.
 3. This book is dearer than that one.
 4. This table is the biggest.

دستخط

Handwriting

5. Who is the richest man in this town?

6. Ali is rich, but you are much richer.

7. Which book was most important?

8. Old people know better than young ones.

9. I can walk faster than you.

10. Can you give me a cheaper one than this?

11. He always arrives to the office earlier than you.

12. Does he have a faster car than you?

13. Why does the cat always sit on the most comfortable chair?

هوا
گرم
گرمه
شیاراز
دانشجو
خنکتر
سلسله
شیاراز
تاریخی
اصفهان
کرم
مواریدا
نامه
الصفهان



• تمرين کنيد:

بهوانی شیاراز از بهوانی تهران گرمتر است . بهوانی
اصفهان از بهوانی تهران خنکتر است . اصفهان در درجه
سلسله چنگویی با بخت ایران بود . در اصفهان آثار تاریخی
وجوهردار . ریزوفراز روکسشم علی یک نامه را نوشتم .

لغات

۱۶
۰۰:۰۰
Secti
after

بعد از
ناهار

حدود، در حدود

ساعت چهار (= در ساعت چهار)

bazaar, market

to go
We went

زفون
(فیلم)

چتر
پراهن

shirt
pair

shoe
a pair of shoes

to buy
I bought

He bought
at seven o'clock

to come back
We came back

very

بخش ا: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

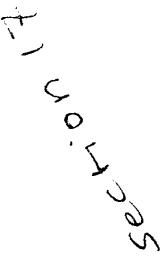
بعد از	دیروز	بـ	آمدن	آمد	تکلیف (= تکلیف درسی)	نوزشن	نوشیدم	کمی	هم، همچنین، نیز	رادیو	گوش کردن	گوش کردیم
ناهار	yesterday	to	to come	He/ She/ It came	homework	to write	We wrote	a little	too, also	radio	to listen	We listened
حدود، در حدود	(فیلم)	umbrella	shirt	pair	homeworks	to buy	I bought	He bought	ساعت هفت (= در ساعت هفت)	تگشتن	تگشیدم	خیلی
ساعت چهار (= در ساعت چهار)	چتر	بزار	پراهن	shoe	a pair of shoes	to come back	We came back	at seven o'clock	نوزشن	نوشیدم	گوش کردن	گوش کردیم
bazaar, market	پراهن	زفون	کفشه	کفش	تکلیفها = تکالیف	نوزشن	نوزشن	دوست	نوزشن	نوشیدم	گوش کردن	گوش کردیم

ضمایر شخصی (= ضمیرهای شخصی)

nice, good

to have a good time

your friend



باغ ما

all

تمام روز، همه روز

تا

خواستن

زیلدن

تماشا کردن

آموختن، یادگاری

ازیزد

می ارزد

خوردن، صرف کردن

صیحانه

شناسه صرفی

منفی، نفی

معولاً

* * *

خوش (Khash)، خوب

خوش گذراندن

دوست خود (= دوستان)

to sit

on

to work

our garden

all day

until, till

to want

to arrive

to watch

to learn

to cost

It costs

to eat, to have

breakfast

person

generally

مصدر

زمان

ماضی، گذشته

ساده

(زیله، ستابک)

زمان ماضی ساده

past tense

infinitive

tense

past

simple

simple past tense

stem, root

past stem

conjugational

negative

prefix

negative prefix

خوش (Khash)، خوب

خوش گذراندن

دوست خود (= دوستان)

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

درس شانزده

۴. بعد از ناهار درباره چی صحبت کردیم؟
۵. ماکی به بازار رفتیم؟
۶. من از بازار چی خریدم؟
۷. نادر از بازار چی خریدد؟
۸. دیروز به ما چطور گذشت؟
۹. آیا شما هم با دوست خود به بازار می‌روید؟
۱۰. آیا شما هم با دوستان درباره استادان دانشگاه صحبت می‌کنید؟
۱۱. شما ساعت چند ناهار می‌خورید؟
۱۲. شما معمولاً ساعت چند به دانشگاه می‌روید؟

* * *

دیروز دوستم نادر به خانه می‌آمد.
صحب تکلیفها یمان را نوشتم. کمی هم به رادیو گوش کردیم.
ظهر ناهار خوردیم. بعد از ناهار، درباره دانشگاه و استادان دانشگاه صحبت کردیم.
بعد از ظهر، در حدود ساعت چهار به بازار رفیم.
نادر یک چتر و یک پیراهن خرید.
من یک جفت کفش و یک شلوار خریدم.
ساعت هفت به خانه برگشتم.
دیروز به ما خیلی خوش گذشت.

۱۹
۱۱۰-۱۴۰-۷۰

پرسش

۱. نادر کی به خانه می‌آید؟
۲. من و نادر صبح چه کار کردیم؟
۳. من و نادر کجا ناهار خوردیم؟

I went رفت + م → رفم
 You (sing.) went رفت + ی → رفی
 He/ She/It went رفت + ۰ → رفت
 We went رفت + بم → رفتم
 You (pl.) went رفت + بید → رفید
 They went رفت + بند → رفند

ماضی ساده = ریشهٔ ماضی + شناسهٔ صرفی

Notes:

- All persian infinitives end in «دان» (dan) or «ن» (tan).
 - The past stem is in all of the verbs obtained by dropping the infinitive ending «ن» (an).
 - The simple past tense is formed with the addition of conjugational ending * (ـم، ـی، ـیم، ـید، ـند) to the past stem.
 - The third person singular in the simple past tense has no conjugational ending. It is equivalent to past stem. Ex.:
- | | | | | | | | | | |
|------------|-----------|---------|-----|------------|-----|------------|-----|----------|-----|
| ریشهٔ ماضی | past stem | رُشْتَن | ـ ن | ـ دیدَن | ـ ن | ـ خوانَدَن | ـ ن | ـ آمدَن | ـ ن |
| | | رُشْتَن | ـ ن | ـ نوشتَن | ـ ن | ـ گفتَن | ـ ن | ـ گفتشَن | ـ ن |
| | | رُشْتَن | ـ ن | ـ خوانَدَن | ـ ن | ـ دیدَن | ـ ن | ـ آمدَن | ـ ن |

*. See lesson ten, Grammar, p.106.

نستور زبان: Grammar

مصدر؛

Simple past tense: زمان ماضی ساده

رفت → رفم
 رفی → رفت
 رفت → رفت
 رفتم → رفت
 رفید → رفتید
 رفند → رفند

to go
 to say
 to write
 to see
 to read
 to come

نوشتن
 دیدن
 خواندن
 آمدن

رفتن
 گفتن
 گفتشن

رفتن → رفت
 گفتن → نوشت
 گفتشن → دیده
 گفتشن → خوانده
 آمدن → آمد

رفتن → نوشتن
 دیدن → خواندن
 آمدن → آمدن

begin with «آ، آ، ا» (a, ā, o), a «ب» (y) is infixated between the negative prefix and the verb stem. Ex.:

I did not come	نَ + آمدم	← نیامدم
I did not bring	نَ + آوردم	← نیاوردم*
I did not add	نَ + آفرودم	← نیافرودم*
I did not fall	نَ + آفتادم	← نیافتادم
I did not fall	نَ + آفتادم	← نیافتادم**

زَفَّـن - بَن - ← رَفَـت
خَرِيدَن - بَن - ← خَرِيد
He went
He bought

5. The personal pronouns (من، تو، او، ما، شما، آنها) can be used with conjugational endings. Ex.:

I did not come	نَ + آمدم	← نیامدم
I did not bring	نَ + آوردم	← نیاوردم*
I did not add	نَ + آفرودم	← نیافرودم*
I did not fall	نَ + آفتادم	← نیافتادم
I did not fall	نَ + آفتادم	← نیافتادم**

7. In the compound verbs, the negative particle takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

I did not live	نَ + زنگی کردم	← زنگی نکردم
I did not work	نَ + کار کردم	← کار نکردم
I don't like	نَ + دوست دارم	← دوست ندارم

6. The negative simple past tense of all verbs is formed by prefixing the particle «نَ» to the verbs. Ex.:

I did not go	نَ + آمدم	← نیامدم
I did not say	نَ + کہم	← نکہم
They did not read	نَ + خواندند	← نخواندند

When the negative prefix is added to the verbs which

*,**. Some writers, orthographically drop the «alef» (ا، ئ) after the infixated «ب» (y) in stems beginning with «alef», but the pronunciation remains the same in either cases.

*. See Lesson ten, Grammar, p.106.

• تمرین

۱. فعل ماضی ساده (گذشته ساده) را از مصدرهای زیر صرف کنید:

[۱. Conjugate the simple past tense of the following

infinitives:]

۱. شنیدن
۲. خوردن
۳. خنده دیدن
۴. گرفتن
۵. گفتن
۶. آمدن
۷. یادگار گرفتن
۸. آنها دیشب یک دفتر دارند.
۹. او دیروز دیر.
۱۰. آنها دیشب خیلی دیر.

۳. Translate into persian:

[۳. به فارسی ترجمه کنید:]

۱. I went.
۲. They went.
۳. You went.
۴. We went.
۵. You (sing.) went.
۶. She went.
۷. I was.
۸. He was.

۲. جاهای خالی را با کلمات مناسب بپرکنید:

[۲. Fill in the blanks with appropriate persian verbs and pronouns:]

۱. دیروز دوستم را در خیابان

۱. ما دیشب تکالیف خود را
۲. من سال گذشته چهار کتاب
۳. آنها سال گذشته پنج کتاب
۴. شما سال گذشته سه کتاب
۵. دیشب یک دفتر خریدم.
۶. دیشب یک دفتر خریدم.



28. What did you have for breakfast?

29. Where did you buy that book?

30. Didn't you go to any other place?

31. What other person did you see?

32. There was no other person present.

33. They were not in that old city.

34. You did not buy this book.

* * *

9. We were.

10. They were.

11. We came.

12. They came.

13. You came.

14. They bought five books.

15. He bought two notebooks.

16. You sat on the chair.

17. We sat on the chairs.

18. My friend came to my house yesterday.

19. We worked in our garden all day yesterday.

20. I listened to the radio until 12 o'clock.

21. His brother went to London last night.

22. She arrived late for the lesson.

23. We watched television last night.

24. What did you do yesterday?

25. Did you learn English at school?

26. How much did it cost?

27. When did she begin learning Persian?

a little

bus

car

colour

blue

by, with

sometimes

to get on, to ride

to take

driving

to drive

certificate, licence

driving licence

near

everyday

is not

school

high school

present indicative

مُضارع إخباري، حال إخباري

generally, usually

دَيْرِسْتَان
مَعْوَلَةً

مَدْرَسَة

بَيْسِت

دَور

زَفْن

رَزْم

رَزَدْ

إِدَارَه

بَيْلَادَه

هَرَرَوز

زَدِيدَك

بعضی و قهها، گاهی

سوارشدن

بُرْدَن

(راندگی)

راندگی کردن

گواهینامه، تصدیق

گواهینامه راندگی، تصدیق راندگی

I go

He/She goes

to go

far

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

مُعْوَلَةً

دَيْرِسْتَان

مُضارع إخباري، حال إخباري

ریشه هفهارع

present stem	دانشتن
to have	ترجمه کردن
to get up	گرید
under	زیر
breakfast	کدامیم یک
to come back	دیر
late	همسر، زن
wife	کیلو
kilo	سیب زمینی
potato	گوشت گوساله
veal	روزنامه
newspaper	درختی سیب
apple tree	فهمیدن
to understand	یاددادن
to teach	یادگرفتن
to learn	این روزها
these days	*

دانشمن

to know	پیدا کردن، یافتن
to translate	هیچ وقت = هیچ وقت
cat	هیچ کدام = هیچ کدام
under	هیچ کس = هیچ کس
Which one	
late	
wife	
kilo	
potato	
veal	
newspaper	
apple tree	
to understand	
to teach	
to learn	
these days	

پیدا کردن، یافتن
هیچ وقت = هیچ وقت
هیچ کدام = هیچ کدام
هیچ کس = هیچ کس

ੴ ਸਤਿਗੁਰ

卷之三

۳۰. شما چطور به دانشگاه می‌روید؟

۲۰. من چگونه به دانشگاه می‌روم؟

۵. آیا هاشمین پدرم کهنه است؟

۶. آیا رنگِ ماشین پلردم سیاه است؟

۷. کی گواہینا مارنگی دارد؟

۸. آیا شما تصمیم بیو (اندگی) دارید؟

۹. نادر کے گو اہنامہ گرفت؟

* * *

خانه‌ها به داشتگاه نزدیک است.

من هر روز پیاده به دانشگاه می‌روم.

میریم ہم معموراً پیدا کرنا ہے جو (۶۰)

احمد بی اتو بو سو، به دیگرستان می‌رود.

دیپرستان از خانه‌ها کمی دور است.

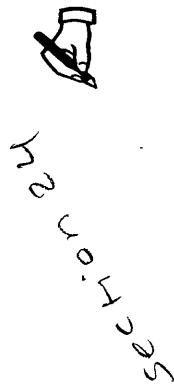
بعضی و قتها خواهرو برادرم در ماشین پدر سوار می‌شوند و او آنها را پدرم یک ماشین امی دارد. او با ماشین خودش به اداره می‌رود.

بہ ملہ رسہ میں بڑے

ماشین پلر نو نیست، اقا ما آن را دوست داریم.

من رانندگی نمی کنم، اما نادر دوستم رانندگی می کند.

او سال گذشته گواهینامه رانندگی گرفت.



● ३

۱. آما خانه ها از دانشگاه در است؟

Grammar: دستور زبان

۱۹۶۰
۱۳۴۷

مضارع اخباری: Present indicative

می خواند = می + خوان + -د
 می خوانیم = می + خوان + -یم
 می خوانید = می + خوان + -ید
 می خوانند = می + خوان + -ند

Notes:

1. The verbs in persian have two stems: past stem and present stem. The past stem is readily derivable from the infinitive ; but the present stem, however, cannot always be derived from the infinitive and must be learned as a verb.

verb.

2. The present indicative tense is formed by prefixing the particle «می» to the present stem and adding the conjugational ending.

Note that in the present tense, the third person singular also has special ending. Ex.:

مصدر	ریشه مضارع	ریشه ماضی
خواندن	خوان	خواند
نوشتن	نوش	نوشت
رفتن	رفت	رفت
آمدن	آمد	آمد

مضارع اخباری = می + ریشه مضارع + شناسه صرفی

می خوانم = می + خوان + -م
 می خوانی = می + خوان + -ی

می خواند = می + خوان + -د

*. See lesson sixteen, Grammar, p. 182.

می نویسند = می + نویس + ن

آمدن: to come

ریشه مضارع: آ

می آید	→	می آیم
می آیی / می آئی	→	می آی + آم
می آید	→	می آی + آی
می آید	→	می آی + آید
می آید	→	می آی + آیم

می آید	→	می آید
می آید / می آید	→	می آید + آید
می آید	→	می آید + آند
می آید	→	می آید + آند
می آید	→	می آید + آند

کفتن: to say

ریشه مضارع: گو

می گویم	→	می گو + م
می گوید	→	می گو + د
می گوییم	→	می گو + بیم
می گویید	→	می گو + بید
می گویند	→	می گو + بند

6. The present indicative is used:

3. In the compound verbs, the indicative particle «می» takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

مقدار	ریشه مضارع	مضارع اخباری
بزداشت	I pick up	برمی دارم
کار کردن	I work	کار می کنم
زندگی کردن	He lives	زندگی می کند

4. The negative present indicative is formed by prefixing negative particle (ن) to the indicative particle (می). Ex.:

ن + می خوانم	← نمی خوانم
ن + زندگی می کند	← زندگی نمی کند

5. With the addition of conjugational endings to stems ending in vowels, a «ـی» (y) is infixated before the conjunctive endings. Ex.:

6. The present indicative is used:

I always go there.

من همیشه به آنها می‌روم.

Everyday he gets up at five.

او هر روز ساعت پنج بلند می‌شود.

We eat breakfast at seven.

ما ساعت هفت صبحانه می‌خوریم.

(a) to convey an action still in progress. Ex.:

من کار می‌کنم.
Men kār mi-kñm.

من حالا به خرید می‌روم.
Men ḥala be ḫarid mi-rom.

پچه، در حیاط می‌دود.
Peché, dar ḥiyāṭ mi-dod.

(c) to convey an action in future in place of the future

tense (as in English). Ex.:

I am going to Tehran tomorrow.
من فردا به تهران می‌روم.

He comes back next week.
او هفته آینده بر می‌گردد.

I will bring you a book.
من یک کتاب برای شما می‌آورم.

من فردا به تهران می‌روم. / من فردا به تهران خواهیم رفت.
او هفته آینده بر می‌گردد. / او هفته آینده برخواهد گشت.

من یک کتاب برای شما می‌آورم. / من یک کتاب برای شما خواهیم
آورد.

● In the colloquial language, this meaning is conveyed by the use of the simple present of «داشتن» (= to have: دارم, داری, دارد...) in connection with the appropriate form of the present indicative. Ex.:

I am working.
من دارم کار می‌کنم.

You (sing.) are working.
تو داری کار می‌کنی.

He/She is working.
او دارد کار می‌کنند.

We are working.
ما داریم کار می‌کنیم.

You are working.
شما دارید کار می‌کنید.

They are working.
آنها دارند کار می‌کنند.

(b) to convey a habitual action. Ex.:

1. رسیدن [رس]
to arrive

2. آوردن [آور]
to bring

۱. داشتن [دان] to know
۲. نوشن [نویس] to write
۳. پرسیدن [پرس] to ask
۴. بگشتن [برگردان] to come back
۵. کارکدن [کارگن] to work
۶. پیدا کردن [پیداگن] to find
۷. جاهای خالی را با فعلهای مناسب پر کنید:
۸. آن را نمی داشت.
۹. اینها را کی خوبید؟
۱۰. ما گفتیم.
۱۱. کجا رفیدی؟
۱۲. هر روز دوستم را (دیدم)
۱۳. آنها همیشه به اینجا (آمدند)
۱۴. همچو قوت بموقع به کامن (آمدند)
۱۵. شما همیشه در (آمدند)
۱۶. فردا به او (گفتند)
۱۷. میوه را تجویز دند.
۱۸. خیلی درس نخواندیم.
۱۹. کتابها را نیاوردیم.
۲۰. او یک کتاب نوشت.
۲۱. من یک داستان ترجمه کردم.
۲۲. هر سال در آنجا (کارکردن)
۲۳. آنها فردا ز سفر (برگشتن)
۲۴. او کتابش را به هیچکس (دادن)
۲۵. هیچ کدام از دانشجویان (درس خوانند)

۱۱. بچه ها در حیاط (بازی کردن)

۱۲. فعلهای ماضی جمله های زیر را به مضارع اخباری تبدیل کنید:

[۳. Change the simple past tense into present indicative.]

۱. آن را نمی داشت.
۲. اینها را کی خوبید؟
۳. ما گفتیم.
۴. هر روز دوستم را (دیدم)
۵. شما را شناختند.
۶. گوش کردند.
۷. میوه را تجویز دند.
۸. خیلی درس نخواندیم.
۹. کتابها را نیاوردیم.
۱۰. او یک کتاب نوشت.
۱۱. من یک داستان ترجمه کردم.
۱۲. هر سال در آنجا (کارکردن)
۱۳. آنها به دانشگاه نیامدند.
۱۴. دشیب به خانه ها نیامدند.

۱۳. فعلهای ماضی جمله های زیر را به مضارع اخباری تبدیل کنید:
۱۴. جاهای خالی را با فعلهای مناسب پر کنید:
۱۵. Fill in the blanks with appropriate persian verbs:
۱. من هر روز دوستم را (دیدم)
۲. آنها همیشه به اینجا (آمدند)
۳. او همچو قوت بموقع به کامن (آمدند)
۴. شما همیشه در (آمدند)
۵. فردا به او (گفتند)
۶. او حالا به مدرسه (رفتن)
۷. ما هر سال در آنجا (کارکردن)
۸. آنها فردا ز سفر (برگشتن)
۹. او کتابش را به هیچکس (دادن)
۱۰. هیچ کدام از دانشجویان (درس خوانند)

18. I do not always go there.

4. Translate into persian:

[۴. بِ لَارْسِی تَرْجُمَه کَنْدید:]

19. They do not return from school at three o'clock.

20. He does not buy an umbrella.

* * *

1. The cat sits under the table.
2. When do you go shopping?
3. When are you at home?
4. Don't you know his name?
5. You ask questions and I will answer.
6. We always speak persian with him.
7. Which one will you buy?
8. Why do you come late and go early?
9. My wife bought 3 kiloes potato and one kilo veal.
10. My father buys a newspaper everyday.
11. Where do you sit? Near the apple tree or far from it?
12. When are they returning from town?
13. We go to school everyday, and there we read and write.
14. Do you understand what I say?
15. Who is teaching you persian?
16. I am learning English these days.
17. He does not go for shopping today.

لغات

and mystics

poet

great

these days

cold

weather

moderate

season of autumn

guest

our guests

We have

Mr. Karimi

Mrs. Karimi

They are small.

شاعر

بزرگ

این روزها

سرد

هوای

معتدل

فصلی پاییز

مهماں

ویتمانهای ما

داریم

آقای کریمی

خانم کریمی

کوچک‌اند. = کوچکند.

بخش ا: نفاث درس

Part 1: Vocabulary of the text

روز جمعه، جمعه

روز تعطیل، تعطیل

در خانه‌ایم. = در خانه هستیم.

آشپزخانه

آنذا

پختن

می‌پزد.

حیاط

بازی‌کردن

بازی می‌کنند.

نوب

داشتن

دارند

اتفاق نشین

Masnavi (the name of the most famous book of Moulavi (=Rumi))

حسته

بخش ا: نفاث دستور زبان

Part 1: Vocabulary of the grammar

tired

درس هیجده

زیبا، قشنگ	جوان	لباسها، لباس	هنوز	لباس	زنست	میوه	ترسیده، کمال	عاقل، خردمند	تشنه	گرسنه	کیف	دُکْتُر، پزشک	غمده	عمو	خیابان	
pretty	young	clothes	still	dress	ugly	fruit	unripe	wise	thirsty	hungry	brown	bag	doctor	aunt	street	
امروز روز جمعه است.	در ایران جمعه روز تعطیل است.	ما امروز در خانه ایم:	مادر در آشپزخانه غذا می پزد.	حسن و مریم در حیاط بازی می کنند.	آنها یک توپ بزرگ دارند.	پدر در اتاق نشیمن است. او کتاب منشوری می خواند.	کتاب منشوری عالی شاعر بزرگ ایران مولوی است.	این روزها در ایران فصلی پاپیز است. در تهران هوا سرد نیست. هوا مُقدّل است.	ما امروز مهمان داریم. مهمانهای ما آقای کریمی و خانم کریمی هستند.	آقا و خانم کریمی دو بچه دارند. بچه های آنها کوچک‌اند.	* * *					
dr	dr	dr	dr	dr	dr	fr	ur	wi	th	hu	br	ba	do	aun	st	

Grammar: دستور زبان

مُضارعِ اخباری

to have : to be : بودن : داشتن :

● بودن:

I am in the class.

من در کلاس هستم. = من در کلاس‌م.

You (sing.) are in the class.

تو در کلاس هستی. = تو در کلاسی.

He/She is in the class.

او در کلاس است. = او در کلاس است.

We are in the class.

ما در کلاس هستیم. = ما در کلاسیم.

You are in the class.

شما در کلاس هستید. = شما در کلاسید.

They are in the class.

آنها در کلاس هستند. = آنها در کلاسنده.

I am	من در کلاس‌م	کلاس + -م = هستم
You are	تو در کلاسی.	کلاس + -ی = هستی
He/She is	او در کلاس است.	کلاس + -است = است
We are	ما در کلاسیم.	کلاس + -یم = هستیم
You are	شما در کلاسید.	کلاس + -ید = هستید
They are	آنها در کلاسنده.	کلاس + -ند = هستند

● پرسش

۱. در ایران کدام روز هفته تعطیل است؟
۲. مادر کجاست؟
۳. حسن و مریم کجا هستند؟
۴. پدر چه کار می کند؟
۵. کتاب مشنوی مال کیست؟
۶. مادر چه کار می کند؟
۷. هوای تهران در فصل پاییز چطور است؟
۸. کی امروز مهمان هاست؟
۹. آیا بچه‌های آقا و خانم کریمی بزرگند؟

* * *

■ Notes:

I am tired.	ام	→	من خسته‌ام.
You (sing.) are tired.	ای	→	تو خسته‌ای.
He/She is tired.	است	→	او خسته است.
We are tired.	ایم	→	ما خسته‌ایم.
You are tired.	اید	→	شما خسته‌اید.
They are tired.	آند	→	آنها خسته‌اند.

1. The present stem of «بودن» is «است»; but, this stem is not used except in third person singular.
In the modern persian, «است» is generally used for «است» and conjugational endings are added to «هست».
2. The conjugational endings in the present indicative of «بودن» in reality are enclitics and as suffixes joined to the previous word and express a predicative state. Ex.:

I am good.	ام خوبم.
You (sing.) are good.	تو خوبی.
He/She is good.	او خوب است.
We are good.	ما خوبیم.
You are good.	شما خوبید.
They are good.	آنها خوبند.

4. When the preceding word ends in «ـا» (ā) and «ـو» (u) and «ـي» (i), the suffixes of «بودن» (to be) are written as follows:

I am here.	ام بینجایم / اینجایم.
You (sing.) are here.	اینجا بی / اینجایی.
He/She is here.	اینجا است.
We are here.	اینجا بیم / اینجایم.
You are here.	اینجا بید / اینجاید.
They are here.	اینجا بیند / اینجایند.

دانشجویم / دانشجوأم.

I am (a) student.

3. When the preceding word ends in vowel «ـا / ـو» (e = ـ), the suffixes of «بودن» (to be) must be written in the following forms:

دانشجویی / دانشجوئی.	You (sing.) are (a) student.
دانشجوست.	He/She is (a) student.
دانشجوییم / دانشجوئیم.	We are students.
دانشجویید / دانشجوئید.	You are students.
دانشجویند / دانشجوئند.	They are students.

نیست	He/She/It is not
نیستم	We are not
نیستید	You are not
نیستند	They are not
داشتن:	to have:

ریشه مضارع: دار	
I have	دار + م → دارم
You (sing.) have	دار + ی → داری
He/She has	دار + د → دارد
We have	دار + میم → داریم
You have	دار + ید → دارید
They have	دار + ند → دارند

ایرانیم / ایرانی آم.
ایرانی / ایرانی ای.
ایرانیست / ایرانی است.
ایرانیم / ایرانی ایم.
ایرانیید / ایرانی اید.
ایرانیند / ایرانی اند.

Notes:

The present indicative of « داشتن » (to have) is formed by adding the conjugational endings to « داشتن » in the present indicative of « داشت ». Note that the prefix « داشت » is like above. Note that the prefix « داشت » in the present indicative of « داشت » and « بودن » (to have) is dropped.

5. The negative present indicative of « بودن » (to be) is formed by adding the conjugational endings to « بیست » which it is itself the third person singular negative:

نیستم
نیستی
I am not
You (sing.) are not

• تمرین



۱۴. آنها بزرگ ...
۱۵. شما بزرگ ...
۱۶. من ایرانی ...
۱۷. تو ایرانی ...
۱۸. آنها کوچک های ...

[1. Write the appropriate present indicative of «بودن» را مانند مثال بنویسید:

- من بچه... من بچه‌ام. / من بچه هستم.
۱. ما دانشجو ...
۲. آنها دانشجو ...
۳. خواهر من دانشجو ...
۴. شما دانشجو ...
۵. تو دانشجو ...
۶. من دانشجو ...
۷. ما بچه ...
۸. آنها بچه ...
۹. شما بچه ...
۱۰. او زیبا ...
۱۱. شما زیبا ...
۱۲. تو زیبا ...
۱۳. ما بزرگ ...

as example:]

I am child.



[2. Write the appropriate present indicative of «داشتن» as

example:]

- تو یک قلم ...: تو یک قلم داری.
۱. ما سه کتاب ...
۲. شما هفت کتاب ...
۳. تو یک کتاب ...
۴. او دو کتاب ...

۱. فعل ماضی اخباری از مصدر «بودن» را مانند مثال بنویسید:
[1. Write the appropriate present indicative of «بودن» را مانند مثال بنویسید:

۵. آنها سه قلم و چهار کتاب ...
۶. من سه قلم و چهار کتاب ...
۷. Where am I now?
۸. He has a pen.
۹. I have two sisters.
۱۰. What is in that brown bag?
۱۱. A dirty dress is very bad.
۱۲. Who is that man?
۱۳. You are always here.
۱۴. They are always there.
۱۵. I am not a doctor, I am a teacher.
۱۶. These clothes are clean.
۱۷. That old woman is still beautiful.
۱۸. We have four guests today.
۱۹. They have a small house.
۲۰. You have an old car.
۲۱. She has three brothers.
۲۲. His mother and father are not old.
۲۳. Where is your house?
۲۴. They are in the school today.
۲۵. Your aunt and uncle are at our house tonight.

۳. Write in Farsi:

[۳. فارسی بنویسید:]

۱. It is pretty.
۲. I am young.
۳. It is bad.
۴. Where are you?
۵. How is he?
۶. How are you?

لئات

بخش : لئات متن

Part 1: Vocabulary of the text

- 26. The name of that street is Englelab.
- 27. They are not in the class.
- 28. She is in the class.
- 29. The children are not there.
- 30. These are not useful books.

* * *

tomorrow	فردا
new	جدید، تازه، نو
new house	خانه جدید
We will go	خواهیم رفت
apartment	آپارتمان
floor	طبقه
third floor	طبقه سوم
Mr. Jamali	آقای جمالی
for us	برای ما
to find	پیدا کردن
near our house	نزدیک خانه ها
real estate agency	بنگاه معاملات ملکی
porter	باربر

آتاییه	future tense
بُردن، حَمْلِ كَرْدَن، كَشِيدَن	to carry, to take
مَيْبَرَند، حَمْلِ مَيْكَنَد	They are carrying
فُروختَن ازِيشَه مَضَارَع؛ فَرُوشَن	to sell
قَسْقَسَن	cage
يَثْلِي، مَانِيدَي	like, as
إِاضَى كَرْدَن	to satisfy, to content
خُوشَحَال	glad, happy
آتَهَا خُوشَحَانَد	They are glad
شُدَن	because
آموزَگَار	to become, to get
دوبارَه	teacher
تَكْرَارِكَرْدَن	again
أَجْعَامَ دَادَن	to repeat
حَلِّكَرْدَن	to do
مُوافِقَبُودَن	to solve
آتَهَا	to agree
آشپِزخَانَه	but
آینده	kitchen

زمان آینده، زمان مستقبل
تعريف کردن

future tense
to narrate

to narrate

to show

to show

to forget

to become, to get

teacher

again

to repeat

to do

to solve

* * *

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

future

آینده

پرسش‌سازش

۱. ما فردا به کجا خواهیم رفت؟
۲. خانه جدید ما در طبقه چندم است؟
۳. آقای جمالی چه کاره است؟
۴. باربرها چه کاری می‌کنند؟
۵. هریم و احمد چرا خوشحالند؟
۶. چرا هادر خوشحال است؟
۷. چرا حسن خوشحال نیست؟
۸. چرا پدر آپارتمان را دوست ندارد؟
۹. آیا شما آپارتمان را دوست دارید؟

* * *

درس نوزده

ما فردا به یک خانه جدید خواهیم رفت.
خانه جدید ما یک آپارتمان در طبقه سوم است.
این آپارتمان را آقای جمالی برای ما پیدا کرد.
آقای جمالی نزدیک خانه ما بگاه معاملات ملکی دارد.
حالا باربرها اثاثیه‌های را به خانه جدید می‌برند.
پدرم موافق نبود خانه قدمی ما را بفرشید و آپارتمان بخرد اتفاق مادر و
مریم او را به این کاراضی کردند.

هریم و احمد خیلی خوشحالند چون آنها در آپارتمان جدید یک اتاق دارند.
حسن خوشحال نیست چون آپارتمان حیاط ندارد.
پدر می‌گوید: آپارتمان مثل قفس است.
من هم آپارتمان را دوست ندارم اما مادر خوشحال است چون آپارتمان ما یک آشپرخانه بزرگ دارد.

فعل آینده = مضارع «خواستن» + ریشه ماضی فعل

Notes:

1. The future tense is formed by the present indicative of «خواستن» (=to want) without prefix «می», followed by the past stem of verb.

2. In ordinary usage, the present indicative is used for the future. Ex.:

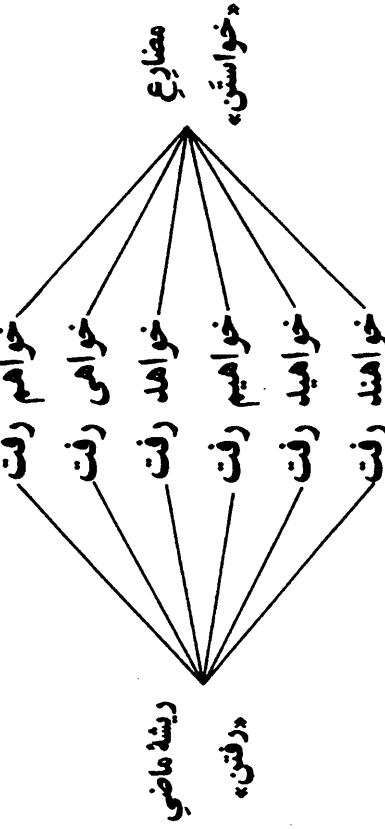
من فردا به اینجا خواهم آمد. = من فردا به اینجا می آمیم.

3. In the compound verbs, the auxiliary «خواستن» «inter-venes between verbal and unverbal element. Ex.:

۱. بُرگشتن: to go back: ۲. کمک کردن:

برخواهم گشت
کمک خواهم کرد
کمک خواهی گشت
برخواهد گشت
کمک خواهد کرد
کمک خواهیم گشت
کمک خواهید گشت
برخواهند گشت

Future Tense of «رفتن» (to go)



دستور زبان: Grammar:

فعل آینده: Future:

I will go / I shall go

You (sing.) will go

He/She will go

We will go

You (pl.) will go

They will go

The negative future tense is formed by prefixing negative particle «نـ» to the auxiliary. Ex.:

- ۱. من فردا به سفر (رفتن)
- ۲. او امروز به خانه ما (آمدن)
- ۳. زمستان هوا خیلی سرد (شدن)
- ۴. تابستان مدرسه ها تعطیل (بودن)
- ۵. ما با آموزگار (صعبت کردن)
- ۶. شما سال آینده پنج کتاب (خواندن)
- ۷. او کی شمارا دوباره (دیدن)
- ۸. من درس را دوباره (تکرار کردن)
- ۹. ما فردا تکلیفها یمان را (نجام دادن)
- ۱۰. ما تمرینها را در کلاس (حل کردن)
- ۱۱. آنها فردا مهمان (داشتن)
- ۱۲. من امشب دیر (خوابیدن)



● تمرین

۱. فعلهای زیر را در زمان آینده صرف کنید:

[1. Conjugate the following verbs in the future tense:]

- ۱. خواندن
- ۲. نوشتن
- ۳. شنیدن
- ۴. خوردن
- ۵. زندگی کردن
- ۶. فراموش کردن

۲. فعلهای داخل پرانتز را بزمان آینده بنویسید:

[2. Put the bracketed verbs into the future tense:]

- امروز یک کتاب می خرم.
- امروز یک کتاب خواهم خرید.

۳. فعلهای جمله های زیر را به زمان آینده تبدیل کنید و بعد آنها را به انگلیسی ترجمه کنید. ماتنده مثال:

[3. Change the verbs of the following sentences to the future and then translate them into English, like the example:]

لغات

بخش ا: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

hungry

گرسنه

food, meal

غذا

to bring

آوردن

Bring!

یاور!

minute

دقیقه

to wait

صبر کردن

Wait!

صبر کن!

lunch

ناهار

Chelow Morgh (rice and chicken)

چلو مرغ

Chelow Kabab (rice and kabab)

چلو کباب

roast chopped meat, roast minced meat

کباب

to make = to cook

درست کن!

Make! = Cook!

پختن!

۱. فردا به دیپرستان می‌روم.
۲. امروز به خانه جدید نمی‌روم.
۳. دستان را برای ایشان تعریف می‌کنم.
۴. آنرا به شما نشان نمی‌دهم.
۵. هفتة آینده می‌روزند.
۶. آنها لباس گران نمی‌خرند.
۷. ما آن غذای رانی خوریم.
۸. حرفهای مرا فراموش می‌کنید.
۹. تا بیک هفتة دیگر برندی گردم.
۱۰. او آنجا کار نمی‌کنند.

* * *

imperative verb

فعلی أمر، فعلی أمري

macaroni

more

بیشتر

همهین حالا

زندگ زدن.

to stay

ماندن، اقامت کردن

right there

همانجا

زنگ زدن

right here

همینجا

بازکردن

talk, speak, saying

حروف، سخن، صحبت

cheap

آرزان

شفرو

to put

گذاشتن

بردن

to listen

گوش کردن

پیرا!

to lose, to miss

گم کردن

پیشتاب

to show

نشان دادن

چنگال

to hit

زندن

قاشق

newspaper

روزنامه

کمک کردن

story

داستان، قصه

کمک کن!

truth

حقیقت

فهوه

cup

فنجان

چهوه

coffee

چای، چائی، چایی

چاهه

tea

example

مثال

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

أمری، أمر

دروس بیست

* * *

احمد: هادر! من گرسنہا م. غذارایاور!

هادر: چند دیقہ صبر کن!

پرویز: امروز ناہار چی داریم؟

هادر: چلو مرغ.

مریم: هادر! من چلوکاب دوست دارم. فردا چلوکاب درست کن!

حسن: من ماکارونی دوست دارم. اهشب ماکارونی پیزا!

احمد: پدر کی می آید؟ من گرسنہا م.

هادر: همین حال می آید.

مریم: زنگ زند. پدر آمد. احمد برو در را بازن!

هادر: مریم یا سفره را بیر!

حسن: من چھی را بیرم؟

پرویز: تو بشقاها را بیاور!

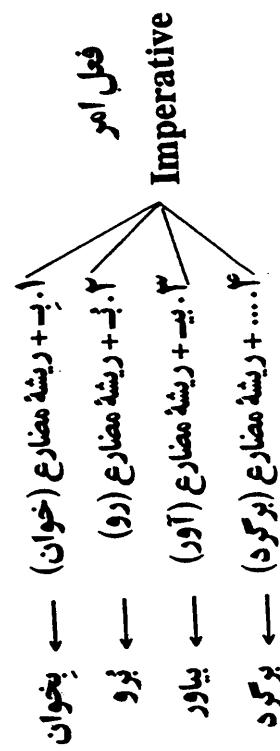
پدر: نه! بشقاها را نیاور! تو قاشقها و چنگالها را بیاور!

پرویز: احمد! تو هم کمک کن! قدری آب یاوار!

Grammar: دستور زبان

فعل امری: Imperative

Imperative	ریشه مضارع	فعل امر	مصدر
Read!	بخوان!	خوان	□ خواندن
Write!	بنویس!	نویس	نوشتن
Put!	بگذار!	گذار	گذاشتن
Go!	برو!	رو	رفتن
Bring!	پیارو!	آور	□ آوردن
Fall down!	پیافت!	افت	افادن
Throw!	پیانداز!	انداز	آنداختن
Go back!	برگرد!	برگرد	□ بروگشتن
Work!	کارکن!	کارکن	کارکردن



● پرسش

- امروز ناهار چه غذایی داریم؟
- مریم چه غذایی را دوست دارد؟
- حسن چه غذایی را دوست دارد؟
- آیا شما هم با قاشق و چنگال غذا می خورید؟
- آیا شما هم در خانه ناهار می خورید؟
- آیا پدر غذا می بزد؟
- کی گرسنه بود؟
- کی ماکارونی دوست دارد؟
- آیا شما ماکارونی دوست دارید؟
- شما ظهر ساعت چند غذا می خورید؟
- پدر شما شها زود به خانه می آید؟
- شما چه غذایی دوست دارید؟

* * *

■ Notes:

نَخُوازِيْدَا!

نَرِو!

نَرِوِيْدَا

نَيَاوِرَا!

نَيَاوِرِيْدَا

كَارِنِكِنَا!

كَارِنِكِيدَا!

Do not read! (pl.)

Do not go! (sing.)

Do not go! (pl.)

Do not bring! (sing.)

Do not work! (sing.)

Do not work! (pl.)

□ Exception:

- (a) The imperative of «بُرُون» (=to be) is formed from present stem «بَاشْ» * which never takes the imperative prefix:

Ex.:

بَاشْ!

بَخُوازِيْدَا = تو بخوان!

بَاشِيلْ!

بَخُوازِيْدَا = شما بخوانیدا!

بِيَا!

بَخُوازِيْدَا = شما بخوان!

بِيَايِيدَا!

بَخُوازِيْدَا = شما بخانیدا!

بَخُوازِيْدَا

6. The negative imperative is formed by negative prefix «نَّ» which is added to present stem, replacing the imperative prefix «بَ». Ex.:

بَاشْ → داشته

بَاشْ → داشتن

بُونْ → بُونْ

بُونْ → بُونْ

- Do not read! (sing.)
نَخُوازِيْدَا!

*. This form is another present stem of «بُون».

۸. آنها را به من (نشاندادن)

۹. به سؤالم (جواب دادن)

۱۰. با ما (حرف زدن)

۱۱. برادرت را (زدن)

۱۲. حرفها پیش را (فهمیدن)

۱۳. او را خپلی (دوسست داشتن)

۱۴. روز نامه را همینجا (گذاشتن)

۱۵. صندلی را (آوردن)

۱۶. فردا به خانه ما (آمدن)

۱۷. توب را (انداختن)

۱۸. این شعر را برا آنها (خواندن)

۱۹. این عکس را (دیدن)

۲۰. دو ساعت اینجا (بودن)

داشته + باش = داشته باش

داشته + باشید = داشته باشید

Hold this!

Keep this point in mind!



این را داشته باش!

این نکته را در نظر داشته باشید!

• تمرین

۱. فعل امو مفرد و جمع را از مصدرهای زیر مُعین کنید؛ مانند مثال:

[۱]. Give both the singular and the plural imperative of the following infinitives, like the example:]

مثال:

کتاب را (خریدن) : کتاب را بخُرِّ! □ کتاب را بخُرید!

۱. سه روز بیشتر (نمایدن)

۲. کتابش را همانجا (گذاشتن)

۳. حرفهای مولا (گوش کردن)

۴. اینها را ارزان (نفرود ختن)

۵. خود را (شناختن)

۶. همیشه فارسی (صحبت کردن)

۷. این را (گم نکردن)

۲. Translate into persian:

۱. به فارسی ترجمه کنید:

1. Please tell (pl.) me the story!

2. Always tell (sing.) the truth!

3. Sit on this chair!

لغات

4. Eat (sing.) your food with spoon and fork!

5. Please give (pl.) me your plate!

6. Please give (pl.) me a cup of coffee!

7. Be a man, don't cry!

بخش : لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

Azadi square

میدان آزادی

office, administration

اداره

classmate

همکلاس

athletics, sport

ورزش

to be interested in

علاقه داشتن به، علاقه مند بودن به

afternoon

غصر

after

بعد از

to be finished, come to an end

تمام شدن

(game of) football

فوتبال

to play

بازی کردن

course of high school

دوره دیروستان

to finish

تمام کردن

later

دیرتر

Part 2: Vocabulary of the grammar**بخش ۲: افادات دستور زبان**

اداره پست، پستخانه	post office
استخدام شدن	to be employed
گذشته	last
هر روز	everyday
می رفیم	We were going
تغطیلات تابستان	summer vacation
باشگاه = باشگاه ورزشی	club
والبیال	volley-ball
تینیس	tennis
ضیمی	intimate
دیدار، دیدن	meeting
درباره	about
خاطرات	remembrances
حatre	remembrance
من داشتم می رفتم = من می رفتم	I was going
هیچ وقت، هرگز	never
وقتی، وقتی که	when
نیمه شب، نیم شب	midnight
هر هفته	every week
گذشته	last
سال گذشته	last year
پروردی	the day before yesterday
سینما	cinema, picture
دانستان کوتاه، قصه	short story
تلفون کردن	to telephone
خوردن، صرف کردن	to have
نامرد	fiance
بیدارشدن	to get up
ماضی استمراری	continuous past

to shine

to leave

to fall down

while

to run

of, about

something else

all time

to invite

party

to go out

to arrive

to pass, to cross

soon

graduate

درخشیدن

ترک کردن، حرکت کردن (از)
افتدن، بزمین خوردن

هنگامی که، درحالیکه

دربدن

درباره

چیزی دیگر، چیز دیگری

تمام مدت

دعوت کردن

مفهومی

خارج شدن، بیرون رفتن

واردشدن

عبور کردن

بزودی

فارغ‌التحصیل (fareghottahsil)

* * *

درس بیست و پنجم

دیروز ناصر از میدان آزادی دیدم. او به اداره می‌رفت. ناصر از دوستان قدیم من است. من و ناصر در دیروزستان همکلاس بودیم. او به ورزش خیلی علاقه داشت. هر روز عصر، بعد از تمام شدن درس، فوتبال بازی می‌کرد. ناصر خوب درس نمی‌خواند. او دوره دیروزستان را کسال دیروز تمام کرد. بعد از دیروزستان، در اداره پست استخدام شده. در سالهای گذشته، من و ناصر هر روز باهم به دیروزستان می‌رفتیم. در تعطیلات تابستان، ناصر معمولاً به باشگاه می‌رفت و فوتبال و الیال و تنبیس بازی می‌کرد.

ناصر از دوستان صمیمی من است. در تابستان گذشته، هر هفته به دیدار او می‌رفم و گاهی درباره محاطرات گذشته صحبت می‌کردیم.



پرسش

- من و ناصر در کجا همکلاس بودیم؟
- ناصر به چی خیلی علاقه داشت؟

۳. ناصر هر روز عصر چه کار می‌کرد؟
 ۴. در نظیلات تابستان ناصر چه کار می‌کرد؟
 ۵. ناصر در کجا استفاده شد؟
 ۶. من کی به دیدار ناصر می‌رفتم؟
 ۷. من و ناصر درباره چه صحبت می‌کردیم؟
 ۸. ناصر را دیروز در کجا دیدم؟
 ۹. ناصر دیروز به کجا می‌رفت؟

* * *

ماضی استمراری:

Grammar: سسورة زبان

● Continuous past ● ماضی ساده ● ماضی استمراری

I was going / I used to go	می‌رفشم	رفشم
You (sing.) were going / You...	می‌رفشی	رفشی
He was going / He...	می‌رفت	رفت
We were going / We...	می‌رفتیم	رفتیم
You were going / You...	می‌رفتید	رفتید
They were going / They...	می‌رفتند	رفتند

ماضی استمراری = می + ماضی ساده

Notes:

- Notes:
 1. Continuous past is formed by prefixing the particle « می » to the simple past. The verbs of « داشتن » and « بودن » and « دو »

4. In the colloquial language, the progressive action is conveyed by the use of the simple past of « داشتن » (=to have) in connection with the appropriate form of the continuous past. Ex.:

I was going.
You (sing.) were going.
He was going.
We were going.
You were going.
They were going.

not take prefix « می ».

2. In the compound verbs, the continuous particle « می » takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

می + کار کردم ← کار می کردم
می + گردش کردن ← گردش می کردن

3. The continuous past is used:

(a) To convey a habitual action. Ex.:

(من) داشتم می رفتم.
(تو) داشتی می رفتی.
(او) داشت می رفت.
(ما) داشتیم می رفتم.
(شما) داشتید می رفتبند.
(آنها) داشتند می رفتدند.

هر سال به ایران می رفتم.
در آنجا زندگی می کردیم.

5. The negative past continuous is formed by prefixing negative particle to the continuous particle. Ex.:

دیروز او را دیدم. او در خیابان گردش می کرد.
دیروز گنجشکی در باغ می پرید.
دیروز کار می کردیم.

I saw him yesterday. He was walking in the street.

زن * + می رفتم ← زن می رفتم
زن + می رفتی ← زن می رفتی
زن + زندگی می کردیم ← زندگی زن می کردیم

*. The negative particle « ن » when followed by « می » changes to « ن ».

● تمرین

۱. جمله‌های زیر را با فعلی ماضی استمراری کامل کنید:

[۱] Complete the following sentences with continuous past:]

۱۰. وقتی که او صحبت می‌کرد، من ... (گوش کردن)
۱۱. او هیچ وقت ب موقع به خانه ... (برگشتن)
۱۲. او هرگز با همکلاسیها پیش ... (بازی کردن)
۱۳. ما دروز آنجا ... (کار کردن)
۱۴. ما از صبح تا شب آنجا ... (بودن)
۱۵. آنها هفته‌گذشته هر روز در خانه ... (بودن)
۱۶. ماه گذشته هر هفته مهمان ... (داشتن)
۱۷. وقتی به خانه برگشت ما ... درس ... (نوشتن)

2. Translate into persian:

[۲] به فارسی ترجمه کنید:

1. I was going to school.
2. I used to go to school everyday.
3. He was studying persian.
4. He used to study persian.
5. They were reading books yesterday.
6. We used to live there.
7. We weren't working yesterday.
8. I was reading your letter.

۱. من سال گذشته هر روز او را در دانشگاه ... (دیدن)
۲. او هر هفته به خانه ما ... (آمدن)
۳. آنها معمولاً دیر غذا ... (خوردن)
۴. حسن ماه گذشته هر روز دیر به دانشگاه ... (رفتن)
۵. او همیشه به ما ... (کمک کردن)
۶. آن داشجو همیشه دیر ... و زود ... (آمدن، رفتن)
۷. وقتی او را دیدم ... کتاب ... (خواندن)
۸. هر روز یک ساعت آنجا ... (ماندن)
۹. او در دوره دیپرستان خیلی خوب درس ... (خواندن)
۱۰. سال گذشته مدت یک ماه در ده ... (زندگی کردن)
۱۱. هفتگذشته او هر شب ساعت یک بعد از نیمه شب ... (خوابیدن)
۱۲. آنها در سالهای پیش هفته‌ای بکار به منزل ما ... (آمدن)
۱۳. آنها هر سال، مدت یک ماه در روستا ... (استراحت کردن)
۱۴. وقتی شما آمدیده ما ... (صحبت کردن)

9. He used to go to cinema every three weeks.

10. She used to write a short story every two months.

۱۱. They were eating lunch, when I saw them.

۱۲. When you telephoned, I was having dinner.

۱۳. She was talking with her fiance, when I saw her.

۱۴. When I got up this morning, the sun was shining.

۱۵. It was raining when I left home this morning.

۱۶. I was studying my persian lesson last night when they came.

۱۷. The boy fell down while he was running.

۱۸. He thought of something else all the time you were talking.

۱۹. اطفاً کتابخان را به من ...

۲۰. اطفاً در اتاق را ...

۲۱. خواهش می کنم پنجه را ...

۲۲. وقتی او را دیدم، غذا ...

۲۳. وقتی از خیابان ... او را دیدم

۲۴. وقتی از خانه خارج شدم، خورشید ...

* * *

۲۵. آنها سال گذشته هفتاد و دو ساعت درس ...

۶. چرا دریورز شما به خانه ما ...

۷. او دو روز پیش همه را به مهمنی ...

۸. فکر می کنم فردا هوا آفتابی ...

۹. فکر می کنم امسال او از امتحان ...

۱۰. یکشنبه آینده به گردش ...

۱۱. من پاییز را پیشتر از بهار ...

۱۲. آنها پریروز ساعت سه به تهران ...

۱۳. او همیشه دیر به کلاس ...

۱۴. او هیچوقت نگایلیض خود را ...

۱۵. آنها هرگز از کلاس ...

۳. جمله‌ای زیر را با فعلهای مناسب کامل کنید:

[3. Complete the following sentences with appropriate verbs:]

۱. او سال گذشته هر ماه یک کتاب ...

۲. ما سه سال در آنجا ...

۳. او سال آینده فارغ‌التحصیل ...

۴. دو هفته دیگر به مسافت ...

بخش سوم

PART 3

لغات

fox	رویاه
crow	کالخ
cheese	پنیر
tall	بلند
to decide, to take a decision by	تصمیم گرفتن با، بواسطه
to fly	پرواز کردن
to obtain	بدست آوردن
to flatter	تملیق گفتن (از)، چاپلوسی کردن
to begin	شروع کردن
	بچها!
bird	پرنده

quickly	زیبا، قشنگ
to pick up	برآق، درخشان
* * *	فریادزن، فریادکردن
What a beautiful bird!	صلایت، صلای تو
What glossy feathers!	به ..., برآپر، مساوی با
● چه پرنده زیبایی! ● چه پرهای برآقی!	زیبایی = زیبائی
How good!	پر
What a house!	سزاواربودن، شایسته بودن
What a beautiful house!	خواندن، نامیدن
How good!	شما
What a house!	بسیار، خوبی
What a beautiful house!	خوشحال شدن، خشنودشدن
How good!	غارگارکردن
What a house!	افتادن
What a beautiful house!	همینکه
to fall	حیله گر، زیرک
	as soon as, just as cunning

Exclamative sentence : جمله تعجبی :

■ Notes:

The Exclamative is formed by the word «چه» (=what) or

«جَبَ» (=wonder) is followed by an adjective, noun and noun+adjective.

When the noun and noun+adjective come after «چه» or «جَبَ», an «ی» (=i) is added to them.

کلاعی نکای پنیر دید. آن را برداشت و به سوی درخت بلندی پرواز کرد. روپاهی او را دید و تصمیم گرفت آن پنیر را بدست بیاورد. روپاه به زیر درخت آمد و شروع به تملق گفتن از کلاع کرد. او از زیر درخت فریاد زد: ((نهایاً چه پرنده زیبایی! چه پرهای برقی! اگر صدایت هم به زیبایی پوچایت باشد، سزاوار است که ترا شاه پرندگان بخواند)). کلاع از حرفهای روپاه بسیار خوشحال شد و دهانش را باز کرد تا غار غار کند. اما همینکه دهانش را باز کرد، نکه پنیر از دهان او به زیر درخت افتاد. روپاه حیله گر آن را برداشت و بسرعت فرار کرد.

* * *



● پرسش
۱. کلاع چه دید؟

۱. روپاه و کلاع

noun+adjective.

۱. کلاغ به کجا پرواز کرد؟
۲. چرا روباه از کلاغ تملق گفت؟
۳. روباه چطور از کلاغ تملق گفت؟
۴. روباه چطور از کلاغ تملق گفت؟
۵. چرا کلاغ دهانش را باز کرد؟
۶. پرها کلاغ چه رنگ است؟
۷. آیا کلاغ پرنده زیبایی است؟
۸. آیا کلاغ پرنده حیله‌گری است؟
۹. آیا روباه حیوان حیله‌گری است؟
۱۰. چرا کلاغ از حرفهای روباه خوشحال شد؟

۵. حیله‌گر:
۶. چطرون:
۷. پرواز کرد:
۸. سزاوار است:
۹. فرید کرد:
۱۰. تصمیم گرفتم:

۲. فعلهای ساده و مورگب را در درس **۱** پیدا کنید.

• تمرین

۱. با هر یک از کلمات زیر یک جمله بسازید:

۱. درخت:
۲. پرنده:
۳. دهان:
۴. زیبا:

with	بـ
on	برـ
to, with	بهـ
in, into	درـ
for	برایـ
on, over	رویـ
under	زیرـ
on, over	بالـ
as far as, up to, until	تاـ

حرف اضافه : Prepositions

حرف اضافه : Preposition

او از مدرسه به خانه آمد.
من با پدرم به خانه رفتم.
برادرم بک کتاب برای من خرید.

He came home from school.
I went (to) home with my father.
My brother bought a book
for me.

آنها در کارخانه کار می کنند.
They work in the factory.
Ali's pen is on the table.

2. In addition to simple prepositions, there are a great number of prepositional phrases which fall into two main categories:

- (a) The prepositional phrases which consist of a noun or adverb preceded by a preposition and followed by the

«کسریه اضافی» (= -.اضافه):

from

از

1. The simple prepositions are as follows:

■ Notes:

در بین / بین	between, among
در میان / میان	
د پس / پس	behind
در پشت / پشت	
در جلو / جلو	in front of
در پهلوی / پهلوی	

بعد از	between, among
پس از	
بیش از	behind
قبل از	
غیر از	in front of
راجع به	
regarding, concerning	in front of, with
*	on, over
*	
*	instead of
*	
*	because of

* * *

- (b) A few of these prepositional phrases consist of an adverb or adjective followed by a simple preposition:

*. The preposition در / در are often omitted from most of the prepositional phrases in the written, and always in the spoken language.

عکس، تصویر

مالی خودش، خودش

خیال کردن، تصویر کردن

دهان

لغات

mouth

to put down

to jump

in

to swim

to get out

to find

to covet

برزمیں گذاشت، انداختن

پیدا کردن، پنهان کردن

در، داخلی

پینا کردن

بیرون آمدن، خارج شدن

پیدا کردن، یافتن

طمع کردن

once

dog

greedy, covetous

piece

meat

shop

butcher

to steal

فرار کردن

پل

روی، بالای

گذشتن، عبور کردن

جوی، نهر

* * *

picture, image

its own

to imagine

mouth

to put down

to jump

in

to swim

to get out

to find

to covet

روزی، یک روز، زمانی

سگ

طمعکار، حُریص

تکه، قطعه

گوشت

دان

قصاب

فرار کردن

پل

روی، بالای

گذشتن، عبور کردن

جوی، نهر

۱۰ سگ طمعکار

روزی سگی تکه‌ای گوشت از یک دکان فضابی ربود و فرار کرد. در راه به پلی رسید. وقتی از روی پل می‌گذشت، عکس خودش را در آب دید. خیال کرد که سگ دیگری است که او هم تکه‌ای گوشت در دهان دارد. طمع کرد که آن تکه گوشت را هم بدست بیاورد. سگ تکه گوشت خودش را بر روی پل انداخت و در آب پرید. اما در آب سگ دیگری نبود. سگ شنا کرد و از آب بیرون آمد تا تکه گوشت خودش را از روی پل بردارد. اما آن را بر روی پل انداخت و در آب پرید. اما در آب سگ دیگری نبود. سگ شنا کرد و از آب بیرون آمد تا تکه گوشت خودش را از روی پل بردارد. اما آن را



● پرسش

۱. سگ از دکان فضابی چه ربوود؟
۲. سگ از کجا گذشت؟
۳. سگ در آب چی دید؟
۴. فرار کرد:
۵. پیدا کرد:
۶. پرید:
۷. شنا کردند:
۸. طمعکار:
۹. قصاب چی می‌فروشد؟
۱۰. نتیجه اخلاقی این داستان چیست؟
۱۱. آیا «طمعکاری» صفت خوبی است؟
۱۲. آیا سگ تکه گوشت خودش را روی پل پیدا کرد؟
۱۳. سگ چطور از نهر بیرون آمد؟
۱۴. چرا سگ در آب پرید؟

● تمرین

۱. با هدف کدام از کلمات زیر یک جمله بسازید:

ا. قصاب:

ب. پل:

ج. فرار کرد:

د. شنا کردند:

ه. طمعکار:

ی. پیدا کرد:

ز. قصاب:

۸ رسیدی:

۹ عکسی:

۱۰ کتاب خودتان:

۳. الف - فعلهای ماضی ساده را در درس ۲ پیدا کنید.
ب - حروف اضافه را در درس‌های ۱ و ۲ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

قید: Adverb

Adverb	قید	جمله
—	—	او آمد.
yesterday	دیروز	او دیروز آمد.
—	—	او نشست.
there	آنجا	او آنجا نشست.
—	—	او رفت.
slowly	آهسته	او آهسته رفت.
—	—	او بزرگشته است.
yet	هنوز	او هنوز بزرگشته است.
—	—	او غذا خورد.
very, much	خیلی	او خیلی غذا خورد.
—	—	او یک کتاب دارد.

He came very late.

2. The adverbs such as «او» (=now), «حالاً / اکنون» (=tomorrow), «کسی» (=when) are rare in persian. The function of adverbs being assumed by:

(a) adjective. Ex.:

زیبا: زیبا بازی می کند. نیز: نیز بسیار دیر آمد.
آف - صفت: از زیبایی: beautiful: صفت

آن قلم خوب است.

■ Notes:

آن قلم خوب می نویسد. نیز: well: قید

Ex.:

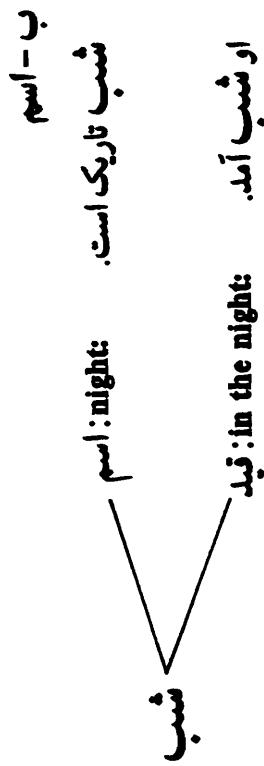
(b) noun. Ex.:

او آهسته صحبت می کند.
این قلم خوب است.
This pen is very good.

only	فقط	—	—	او فقط بیک کتاب دارد.
—	—	—	—	او خواندنده خوبی است.
too, also	نیز	نیز	نیز	او خواندنده خوبی نیز هست.
—	—	—	—	اتفاق باکیزه بنظر می رسد.
rather, fairly	نسبتاً	نسبتاً	نسبتاً	اتفاق نسبتاً باکیزه بنظر می رسد.
late	در	در	در	او دیر می آید.
generally	معمولاً	معمولاً	معمولاً	او معمولاً دیر می آید.
certainly	مطمئناً	مطمئناً	مطمئناً	او مطمئناً نمی آید.
wisely	عاقلانه	عاقلانه	عاقلانه	او عاقلانه صحبت می کند.
about	در حدود	در حدود	در حدود	ساعت در حدود پنج است.

for example
specially

متلاز
مخصوصاً



3. The persian adverbs or parts of speech used as such fall into the following main categories:

الف - قید مکان	الف - قید مکان
آنجا	آنجا
اینجا	اینجا
بالا	بالا
بین	بین
پشت، پس، عقب	پشت، پس، عقب
چلچلو، پیش	چلچلو، پیش
دور	دور
نزدیک	نزدیک
بیرون، خارج	بیرون، خارج
داخل، تو، در	داخل، تو، در
far	far
near	near
outside, out	outside, out
inside	inside

(c) The suffix «-ane» (= *ane*) which is added to both nouns and adjectives, usually has adverbial sense. Ex:

متاسفانه
عاقلانه
دوستانه

آخریا
تقربیا
کاملدا

(d) Arabic nouns or adjectives with tanvin «i». Ex:

recently
approximately
completely

فُرَا

immediately

sometimes

always

still, yet

unexpectedly, suddenly

never (it is used with
negative verb in persian language)

.....

.....

گاهی

همیشه، همواره

هنوز

ناگاهه، ناگهان

هرگز (در زبان فارسی، با فعل منفی

بکارمی رو د.)

.....

tonight

last night

yesterday

the day before yesterday

this year

the year before last

so much, very much

at least

چنان

نها، فقط

only

(hattā) حتى

even

everywhere

.....

(b) Adverbs of time

then

now

today

tonight

last night

the night before last

before

the day before yesterday

this year

the year before last

after

قبل، پیش

بعد، پس

سابقاً، قبل از این

همهجا

.....

ب - قید زمان

آنگاهه، آنوقت، پس

آکنون، حالا

امروز

امشب

دیشب

پریشب

دیروز

پریروز

امسال

پیارسال

قبل، پیش

بعد، پس

سابقاً، قبل از این

آنطور، اینطور

thus

.....

د - قید نقی و اثبات

(d) Adverbs of affirmation and negation

آری، بله [آره، بله: آرمی
خیر، نخیر، نه

yes

[in spoken form:

no, not

4. In addition to these adverbs, sometimes adverbial phrases

are used as adverbs. Ex.:

- کمی بعد از آن
درست در همان وقت
not long afterwards
just then

- تمرین
جاهای خالی را با قیدهای مناسب پر کنید:

- [Fill in the blanks with appropriate adverbs:]
۱. ... او به دانشگاه نمی‌آید.
۲. او ... دیر به کلاس می‌آید.
۳. در تابستان هوا ... گرم است.
۴. این داشجو ... درس نمی‌خواند.

۵. آن پیور مرد ... راه می‌رود.

۶. او ... یک خواهه دارد.

۷. خانه ما به دانشگاه ... است.

۸. من ... او را می‌شناسم.

۹. او ... از سفر بر نگشته است.

۱۰. من ... او را ندیده‌ام.

۱۱. پدرم ... از من به خانه آمد.

۱۲. من ... از پدرم به خانه رسیدم.

۱۳. آنها ... از کلاس پیرون رفتند.

۱۴. او ... یک کلمه حرف نزد.

۱۵. آنکه او پیاپید من رفتم.

۱۶. من ... شما می‌آیم.

۱۷. با او ... صحبت نکنید.

۱۸. صندلی ... شماست.

۱۹. ... بلند صحبت نکنید.

۲۰. ... هوا ابری شد و باران آمد.

لغات

خواستن	کشتن
to kill	جان، زندگی، حیات
life	شدید، سخت
hard, intense, severe	بسدت، شدیداً
hard, severely, vigorously	لابه کردن، زاری کردن، التماس کردن
to beg	نیجات، خلاصی، رها کردن
save, rescue	دلش به حال او سوخت.
He felt pity him.	رها کردن
to let go	کمی بعد از آن، آندک زمانی بعد
not long afterwards	دام، تور
net	غُریبدن، غُرش کردن
to roar	نلاش کردن، تقلّکردن
to struggle	خلاص کردن، رها کردن
to save, to rescue	کوشش، سعی
effort	بیهوده، بینایده
in vain	ذُرست در همان وقت
just then	گیرندن، گرفتار کردن

غم + گین = غمگین
غم + ناک = غمناک

to happen	
at once	
to start	
to gnaw	
rope	

adjective	suffix	noun
اسم	+ گین	= صفت
اسم	+ ناک	= صفت

■ Note:

The suffixes «ناک» and «گین» are used in formation of adjectives from some of the nouns. Some of the most famous of these adjectives are as follows:

painful	درد	+ ناک	→ دردناک
damp, moist, musty	نم	+ ناک	→ نمناک
shamefaced, ashamed	شرم	+ ناک	→ شرمناک
shamefaced, ashamed	شرم	+ گین	→ شرمگین
dreadful	سهم	+ گین	→ سهمگین
dreadful	سهم	+ ناک	→ سهمناک

* * *

A Grammatical Point

بسوزند:

خشم: anger
غم: grief, sorrow

اسم	بسوزند	صفت
خشم + گین	= خشمگین	
غم + ناک	= غمناک	

إنفاذ اتفادن، واقع شدن	
غوراً، بلا فاصله، بیدرنگ	
شروع کردن	
جوبیدن	
بنبل، رسماً، طناب	

* * *

sorry, sad
sorry, sad

۳. موش چرا ایله کرد؟
۴. چرا شیر موش را هاکرد؟
۵. شیر کجا گرفتار شد؟
۶. شیر چرا می‌غزید و تلاش می‌کرد؟
۷. چرا کوشش‌های شیر برای رهایی بیهوده بود؟
۸. موش چگونه شیر رانجات داد؟
۹. چرا موش به شیر کمک کرد؟



۰ نهرین

۱. با هر کدام از کلمات زیر یک جمله بسازید:

نگهان:

بنجه:

شکارچی:

فوار:

در زمانی کوتاه:

جوید:

۳۰ شیر و موش

شیری در چنگلی خوابیده بود. ناگهان موش کوچکی از روی بینی او دوید و او را از خواب بیدار کرد. شیر خیلی خشمگین شد. موش را در میان پنجه اش گرفت و خواست او را بگشد. آما موش برای نجات جانش بشدت لابه کرد. شیر دلش به حال او سوخت و او را هاکرد. کمی بعد از آن، شیر در دام یک شکارچی گرفتار شد. شیر با صدای بلند می‌غزید و تلاش می‌کرد تا خود را از دام خلاص کند. آما نمام کوشش‌های او برای رهایی بیهوده بود. درست همان وقت موش کوچکی آمد و دید که چه اتفاق افتاده است. موش فوراً شروع به جویدن بندهای دام کرد و در زمانی کوتاه شیر را از دام آزاد کرد.



● پرسش

۱. شیر در کجا خوابیده بود؟
۲. موش چطور شیر را از خواب بیدار کرد؟

دستور زبان

مفعول مُسْتَقِيمٍ - مفعول غَيْرِ مُسْتَقِيمٍ

Indirect object - Direct object

I bought that book.

I saw my friend.

Where did you see her?

I found Ali's pen.

على با حسن به خانه رفت.

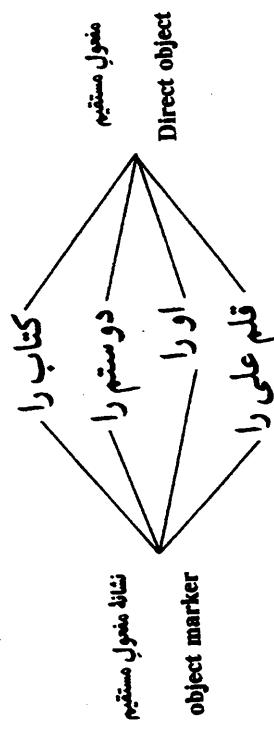
أين قلم راز او گرفتم.

أو با اتوبوس به اینجا آمد.

Ali went home with Hasan.

I took this pen from him.

He came here by bus.



لایک کردن:

درست همان وقت:

دلیل به حال او سوخت:

۲. در درسهای ۱ و ۲ و ۳ قیدها را پیدا کنید.

آن کتاب را خریدم.

دوستم را دیدم.

اورا کجا دید بد؟

قلم على را پیدا کردم.

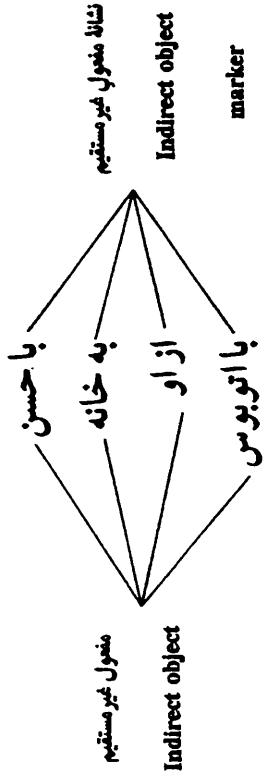
من کتاب و قلم و دفتر را خریدم.
 او خواهش و برادرش را دید.
 آنها موزه شهر را تماشا کردند.
 ما دوست او را ملاقات کردیم.
 من گلهای سرخ را دوست دارم.

3. The indirect object is always preceded by a preposition.

The indirect object is also named «verb complement»

(**مُثَبَّمٌ فعل**) in persian grammar.

* * *



■ Notes:

1. The direct object is usually followed by the particle «|» which is as object marker. This particle marks direct objects that are definite. The indefinite direct objects does not usually take «|». Ex.:

کتابی خواندم.
 صدایی نشنیدم.
 آنها خانهای خریدند.

2. If the direct object consists of two or more nouns connected by «ج» (=and) or if it is connected by the «ج» (*tasreye eṭṭaf*) with a following noun or pronoun or adjective, the «|» is placed at the end of the whole phrase. Ex.:

to run	آمدن (آب)، جاری بودن
to call	خواندن، نامیدن
thief	ذُرُد
last week	هفتہ گذشته، هفتہ قبل
to reply	جواب دادن
two years ago	دو سال پیش
to die	مردن، فوت کردن
then	پس، بنا بر این
certainly	لابد
to insult, to disgrace	تو همین کردن
angrily	با خشم، با عصبانیت
to cry	فریاد زدن، فریاد کشیدن
to have (food)	صرف کردن (غذا)، خوردن
to tear...to piece	باره باره کردن
I don't care. / It does not concern me.	به من چه مربوط است؟!
impolite	بی ادب

لغات

گُرگ	کنار، ساحل
گُرسنه	رودخانه، رود
غُروب	رسیدن
هَنَّگَام غروب	بُره، بُرہ
جواب دادن	بلایین، پائین
wolf	خوردن (آب)، نوشیدن
hungry	گیف کردن
evening	مغلیت می خواهم، بیخشیدا!
in the evening	
bank	
river	
to arrive, to come	
lamb	
below, down	
to drink	
to dirty	
I beg your pardon	

A Grammatical Point

adjective	noun	prefix
بـا	+ اسم	= صفت
بـي	+ اسم	= صفت

■ Note:

Many compound adjectives are formed by prefixes «بـ»

(=with) and «بـي» (=without) which are added to noun.

These compounds may be used as an adverb. Ex.:

با خشم، با عصیانیت : angrily

با دب : politely

با نکر : thoughtful

با هوش : intelligent

با فایده : useless

با نیلا ت / با دقت : careless

با شرم / بی شرم : shameless

* * *

Prefix: بـیشوند

politeness : ادب

literacy : سواد

consciousness : هوش

بـیشوند اسم صفت

با + ادب = بالدب

بـی + ادب = بـی ادب

با + سواد = با سواد

بـی + سواد = بـی سواد

با + هوش = با هوش

بـی + هوش = بـی هوش

گرسندهای هنگام غروب به کنار رودخانه‌ای رسید. در آنجا بروه
گرگ گرسندهای هنگام غروب به کنار رودخانه‌ای رسید. در آنجا بروه
دید. بروه پایینتر از او داشت از رودخانه آب می‌خورد. گرگ به بروه گفت:
«آی ادب! جرا آب را کثیف می‌کنی؟ من نمی‌توانم آب کثیف بخورم» بروه
گفت: «خیلی معدرت می‌خواهم آقا. اما آب از بالا به پایین می‌آید. چطور
ممکن است من آب را برای شما کثیف کنم؟» گرگ گفت: «چرا مادرت هفته
گذشته مرا دزد خواند؟» بروه جواب داد: «مادر من دو سال پیش مرد من
مادر ندارم.» گرگ با خشم گفت: «پس لابد پدرت بود که به من تو همین کرد.»
بروه گفت: «آقای گرگ! من پدر هم ندارم. او هم سال پیش فوت کرد.» گرگ با
عصبانیت فریاد زد: «به من چه مربوط است که پدرت فوت کرد. من
گرسنده و باید غذا بخورم» و درحالیکه این مشحن را می‌گفت، بروی بروه
بزید او را پاره پاره کرد و خورد.

• تمرین

۱. عبارات زیر را بصورت یک جمله کامل کنید:

۱. من با عصبانیت ...

• پرسش

۱. آگر کی به کنار رودخانه رسید؟
۲. بروه کنار رودخانه چه می‌کرد؟
۳. آیا بروه بالاتر از گرگ ایستاده بود؟
۴. گرگ به بروه چه گفت؟
۵. آیا بروه آب رود را کثیف می‌کرد؟
۶. آیا بروه پدر و مادر داشت؟
۷. آیا گرگ و بروه با هم دست هستند؟
۸. چرا گرگ به بروه حرفهای دروغ می‌گفت؟
۹. آیا بروه از دست گرگ فرار کرد؟
۱۰. گرگ بروه را چه کار کرد؟



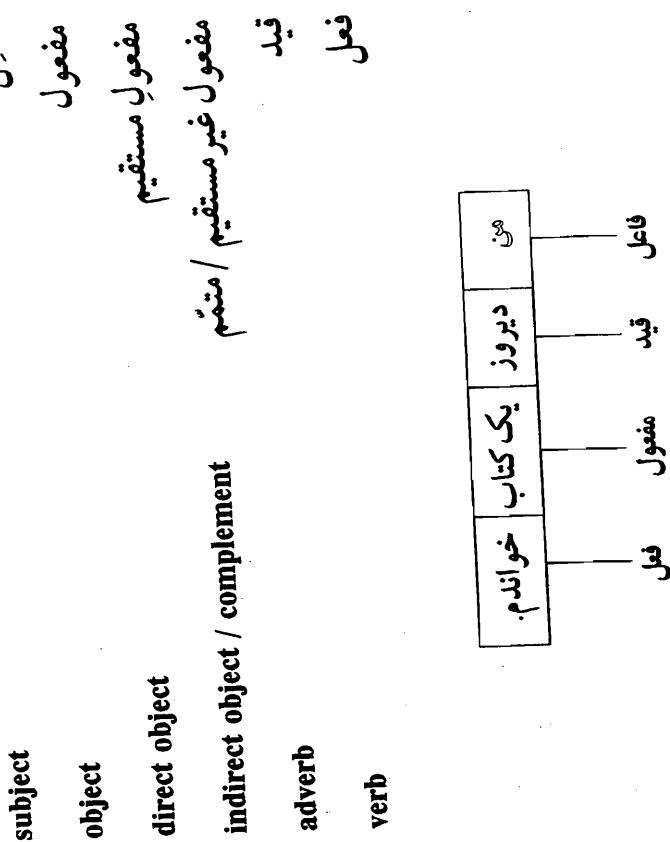
۱. من سه مسال پیش ...
 ۲. ... توهین کردن.
 ۳. هنگام ظهر ... رسیدیم.
 ۴. هر روز ... صرف می کنیم.
 ۵. او در حالیکه ... از ما خدا حافظی کرد.
 ۶. او در حالیکه ... از ما خدا حافظی کرد.
 ۷. پدر آن پسر ... فوت کرد.
 ۸. قطار ... بل ...
 ۹. لباس خود را ...

۲. مفهومی مستقیم و مفهومی غیرمستقیم یا متمم فعل را در درس‌های ۴ و ۳ بیدار نماییم.

دستور زبان

ترتیب کلمات در جمله

Order of words in the sentence



حروف اضافه	ح	منقول / مقتضی	کتابخانه	به	حسن	با	من	دیشب	تبدیل	حروف اضافه
------------	---	---------------	----------	----	-----	----	----	------	-------	------------

۵. سگی از دکان قصایق نکدای گوشت بود.
۶. سگ از روی پل عکس خودش را در آب دید.

۲. با هر گروه از کلمات زیر پک جمله سازید:

۱. دیدم، رودخانه، را، پل، مردی، روی

ا. پنیر، صبح، نان، امروز، و خوردهایم

۱۷۶

۵. دزد، دستگیر کرد، دیشپ، پلیس، را

۸ مرد، آن، زود، خیلی، رفت، اینجا، از
۷ لانگشته، هر روز، سال، او، دانشگاه، دیر، به، می‌آمد.
۶ اهسته، ما، یکدیگر، با، حرف می‌زنیم

۱. آنها، در کوچکی، کتار، خانه، رودخانه، زندگی، مه که دنبه

notes

1. The normal word order in a simple sentence is: subject, object or complement, verb.
 2. Adverbs or adverbial phrases precede or follow the object or complement.



୩୫

۱. نامهای دستوری هویک از کلمات را در جمله‌های زیر بنویسید.
 ۱. کلام بمسی درخت بلندی پردازکرد.
 ۲. کلام از حرفهای رویاه بسیار خوشحال شد.
 ۳. رویاه حیله‌گو پنیر را برواشت و بسرعت فوار کرد.

۳۰. فعلهای مضارع و ماضی استنواری را در درس‌های ۳ و ۴ بیدار نگهند.

* * *

Present perfect

● present perfect

I have gone

You have gone

He/She has gone

We have gone

You have gone

They have gone

● ماضی نقلی

رفتام

رفته‌ای

رفته است

رفته‌ایم

رفته‌اید

رفته‌اند

● ماضی نقلی = صفت مفعولی + پسوندهای «بودن»

Past participle: صفت مفعولی

● صفت مفعولی

رفته رفته

گفته گفته

دیده دیده

خورد خورد

زندگی کرد زندگی کرد

مانند

شی

رفته‌ام = رفته + ام

رفته‌ای = رفته + ای

رفته است = رفته + است

رفته‌ایم = رفته + ایم

رفته‌اید = رفته + اید

رفته‌اند = رفته + اند

* suffixes of «to be»

■ Note:

The past participle is formed with addition of suffix «ـ / ه» to the past stem; like the above.

* See p. 212, Notes 1, 2 and 3.

Present perfect continuous

● ماضی نقلی استمراری

I have been going

You have been going

He/She has been going

We have been going

You have been going

They have been going

ما این فیلم را سه بار دیده‌ایم.

هیچ وقت او را ندیده‌ام.

آیا شما تا هار تان را خورده‌اید؟

او در دو سال اخیر در اینجا زندگی کرده است.

ماضی نقلی استمراری = می + صفت مفعولی + پسوند های «بودن»

■ Note:

The present perfect is used:

- For any action or state in the past of which the effects continue into the present. Ex.:

می رفته ام

می رفته ای

می رفته است

We have seen this film three times.

I have never seen him.

Have you had your lunch?

از هفته گذشته تا به حال به دانشگاه نیامده است.

Since last week he has not come to university.

- (b) In making statements (as distinct from narration)

about events or conditions in the past which are felt to be of special relevance to the present. Ex.:



Hafez was a great poet

پدران ما در ایران زندگی کرده‌اند.

● تمرین

1. جمله‌های زیر را با فعل مناسب کامل کنید:

۱. او دروز است غذا (خوردن).
۲. من از دیشب تا به حال (خوایدن).
۳. ما ز صبح تا به حال اینجا (نشستن).
۴. او از دو ماه تا به حال سه مقاله (نوشتن)
۵. این سپها از دانشمندان بزرگ ایران (بودن)
۶. ما هفت سال آنها (زندگی کردن)
۷. آنها دو سال در این کارخانه (کارکردن)
۸. از سال گذشته دیگر به آنها ... (رفتن)
۹. نکر می کنم این مرد را بکبار (دیدن)
۱۰. این کتاب را پنج سال پیش (خواندن)
۱۱. نکر می کنم دیروز او از سفر (برگشتن)
۱۲. آنها این خبر را از رادیو (شنیدن)
۱۳. ما برای امتحان درس (خواندن)
۱۴. آنها هیچ وقت به اینجا (آمدن)

۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. She has not bought a dress since last year.

help, aid

to run, to hurry, to make haste, to haste

to understand

to lie

joke

to joke

several time

to repeat

really

to attack, to make an attack on

to rend, to tear, to kill

loudly

no body

to think

individually, singly

ئەمك

شىافىن، شىتاپىدىن

ئەمىدىن

دروغ ئەفتىن

شۇخى

شۇخى كىردىن

چىندىبار

تىكار كىردىن

واقعاً

حمله كىردىن بـ ..

ذىرىدىن

باصادىي بىلدى

ھېچكىسىن

ئەمان كىردىن، نىكىر كىردىن

بىتھايمى

* * *

لغات

چۈپان، شىبان

ئۈرگى

گو سەندى

گو سەندان، گو سەندەھا

بىزرا

دەمگەدە، دە، روسنا

بۇزىن

قىربىدەن

لەتپەردن

سەبب، ئىلت

رسىلىن بە

فريادىزدىن

shepherd

wolf

sheep

sheeps

grazing, pasturing

village

to take

to deceive, to play a trick on

to enjoy

cause, reason

to reach

to shout



● پرسش

۱. چوپان گو سفندانش را برای چرا به کجا می برد؟
۲. چوپان از چه (جی) لذت می برد؟
۳. چوپان چطور مردم رسنا (روستاییان) را فریب می داد؟
۴. چوپان کدام شو خی را تکرار می کرد؟
۵. چرا روستاییان به کمک چوپان می شناختند؟
۶. آیا گرگ به گو سفندان چوپان حمله کرد؟
۷. چرا روستاییان با آخر به چوپان کمک نکردند؟
۸. آیا چوپان خودش تو انسنت گو سفندها پیش رانجات دهد؟
۹. گرگ گو سفندها را چکار کرد؟
۱۰. آیا چوپان مرد راستگویی بود؟



● تمرین

۱. پسوندهای تکره (Indefinite suffixes) را در درس ۵ پیدا کنید.

۵. چوپان و گرگ

چوپانی هر روز گو سفندانش را برای چرا به کوهای نزدیک دهکده اش می برد. این چوپان از فریب دادن روستاییان لذت می برد. بد همین سبب، وقتی به کوه می رسید، فریاد می زد: «گرگ آمدا گرگ آمدا!» روستاییان به کمک او می شناختند. اما گرگی نبود و می فهمیدند که چوپان دروغ گفته است. چوپان این شو خی را چند بار تکرار کرد. روزی واقع نگارگی به گو سفندان حمله کرد و شروع به دریدن گو سفندان کرد. چوپان با صدای بلند فریاد زد: «گرگ آمدا گرگ آمدا!» اما این بار هیچ کس به کمک او نیامد؛ چون روستاییان گمان کردند که چوپان باز هم دروغ می گردید. چوپان دروغ گو نتوانست خودش بنهایی کاری انجام دهد و گرگ بسیاری از گو سفندان را کشت.

دستور زبان

Past perfect: ماضی بعید:

I had gone

You had gone

He/She had gone

We had gone

You had gone

They had gone

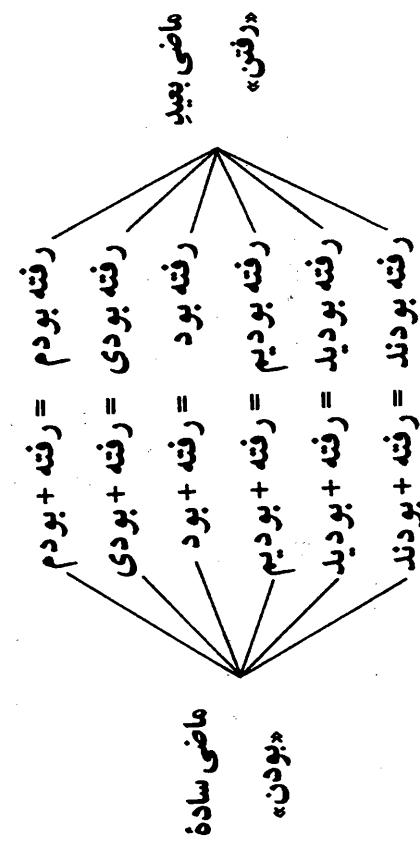
رفته بودم
رفته بودی
رفته بود
رفته بودیم
رفته بودید
رفته بودند

۳. ماضی استمراری و ماضی نقلی را در درس‌های ۳ و ۵ پیدا کنید.

۳. با فعلهای زیر جمله‌سازید:

خواپیده است:
شینده‌ای:
خوردایم:
فهیدایم:
کارکرده‌اند:
برگشته‌اند:
تکرار کردایم:
فریب داده است:
* * *

ماضی بعید = صفت معقولی + ماضی ساده «بودن»



We had (already) seen him before that.

■ Notes:

بیش از آنوقت بروگشته بودند.

They had (already) come back before that time.

آنها بیش از ما به خانه رسیده بودند.

They had arrived home before us.

موقعی که رسیدیم، آنها به خانه رفته بودند.

They had (already) gone home when we arrived.

روزی روباهی به باغ رفت (= رفت بود); چشمش به کلاغی افتاد.

One day a fox had gone into the garden, his eye fell upon the crow.



● تمرین

جمله‌های زیر را با فعل مناسب کامل کنید:

۱. وقتی ما آمدیم، او (رفتی).

۲. ما نشسته بودیم که او (آمدن).

۳. یک روز در پارک (نشستن) که او را دیدم.

۴. تا دیروز او را (دیدن).

1. The past perfect is formed by past participle of main verb followed by the simple past of «بودن» (=to be).

2. The past perfect is used to describe a past action that preceded another action. Ex.:

When you came, I had gone.

When you came, I had gone.

I had gone when you came.

● مشاهدا و کاربردهای دیگر ماضی بعید:

ما دیروز آمدیم، اما آنها پریروز آمده بودند.

We came yesterday; but, they had come the day before yesterday.

همنوز وارد کلاس نشده بودم که آنها را دیدم.

I had scarcely entered the classroom when I saw them.

همنوز نشسته بودم که در باز شد.

Scarcely I had sat down when the door opened.

قبل از آن او را دیده بودیم.

۵. پیش از این او را بکبار (مقالات کردن).
۶. هنوز وارد خانه (شدن) که سگی به او حمله کرد.
۷. هنوز دزد از دکان (خارج شدن) که پلیس او را (دستگیر کردن).
۸. امروز او دیر به داشتگاه (آمدن) چون دشسب دیر (خواپیدن).
۹. ما دیروز (آمدن) اما آنها هفتگی گذشت ... (آمدن).
۱۰. سه روز بود که خانه اش را (تمیزکردن).

* * *

گنج	گنج
hidden	پنهان
to hide	پنهان کردن
foolish	نادان، آبله
bag	کیسه
gold	طلاء
hole	سوراخ
ground	زمین
to dig	حفر کردن، گندان
to cover	پوشاندن
to visit	وارسی کردن، معابده کردن، دیدن
to take away	کنار زدن، برداشتن

لغات

آنگشست	finger	لمس کردن، دست زدن به
نمایش	to touch	ظاهر، بنظر آمدن
نمایش	annoyed, embarrassed, sad	نوکر، خدمتکار
نمایش	apparently, to seem, look	مُواظِب بودن، مُراقب بودن
نمایش	servant	ارباب، آقا
نمایش	to take care of (someone or something)	سنگ
نمایش	master	بالاندوه، غمگینانه
نمایش	stone	ذلیل، علت
نمایش	sadly	بیفایده، بی نفع
نمایش	reason	هنوز
نمایش	useless	هر وقت، هر وقت که
نمایش	still	* * *
نمایش	whenever	

پیر مرد نادانی یک کیسه طلا داشت. او سوراخ در زمین حفر کرد و کیسه طلا را در آن سوراخ گذاشت و با سنگی روی آن را پوشاند. پیر مرد هر روز آنجا را وارسی می کرد. او سنگ را کنار می زد و انگشتهاش را داخل سوراخ می کرد و طلاها را لمس می کرد و از این کار خوشحالی بسیار احساس می کرد.

روزی سنگ را برداشت و مثل همیشه انگشتها خود را در داخل سوراخ کرد و فهمید که گنجش آنها نیست. بسیار خشمگین و ناراحت شد. ظاهرا نوکری که مواظب کارهای اربابش بود، گنج را دزدیده بود.

پیر مرد نزد یکی از دوستانش رفت و با اندوه داستان را برای او تعریف کرد. دوستش گفت: «هیچ دلیلی برای غمگینی بودن شما وجود ندارد. طلای شما برای شما فایده‌ای نداشت. سوراخ هنوز هست. هر وقت بخواهید، می توانید آن را وارسی کنید.»

۶. گنج پنهان

۱. وارسی کردن:
۲. داخلی ... می کرد:
۳. هر وقت:
۴. هنوز:
۵. بهنان کرد:

۶. ضمیرهای پلکی، اسم و صفت و اضافه را در درس ۶ پیدا کنید.

* * *

● پرسش

۱. پیر مرد کیسه طلای خود را در کجا گذاشت؟
۲. پیر مرد روی سوراخ را با چه پوشاند؟
۳. پیر مرد چطور طلاها را المس می کرد؟
۴. پیر مرد از چه کاری احساس خوشحالی می کرد؟
۵. چرا پیر مرد خشمگین و ناراحت شد؟
۶. کی طلاهای پیر مرد را زده بود؟
۷. پیر مرد استان طلاها را برای کی تعریف کرد؟
۸. دوستش به او چه گفت؟
۹. آیا طلاها برای پیر مرد فایده داشت؟
۱۰. آیا پیر مرد شخص دانایی بود؟

● تمرین

۱. با کلمات زیر جمله سازید:
۲. موظب ... بود:

دستور زبان

Notes:

1. The present subjunctive of simple verbs is formed by prefixing the particle «ж» to the present stem.

Present subjunctive: مضارع التزامي

باید بروم.
شاید بروم.
می خواهم بروم.

I must go.

I may go.

I want to go.

I am able to go.

2. When the present stem beginning with the syllable by «تـ» (o), the prefix or particle «بـ» changes to «بـْ». Ex:

I must eat.	بـايد بـخورم (ريشـه مضارـع: خورـ).
I may do.	شـايد بـكـنم (ريشـه مضارـع: كـنـ).

3. When the present stem beginning with the vowels «أـ»،

«j» and «i», the prefix «-» becomes «-i» (bi). Ex.:

د + آندازه (بسهنه مضارع آنداز) ← ساندها / سانده

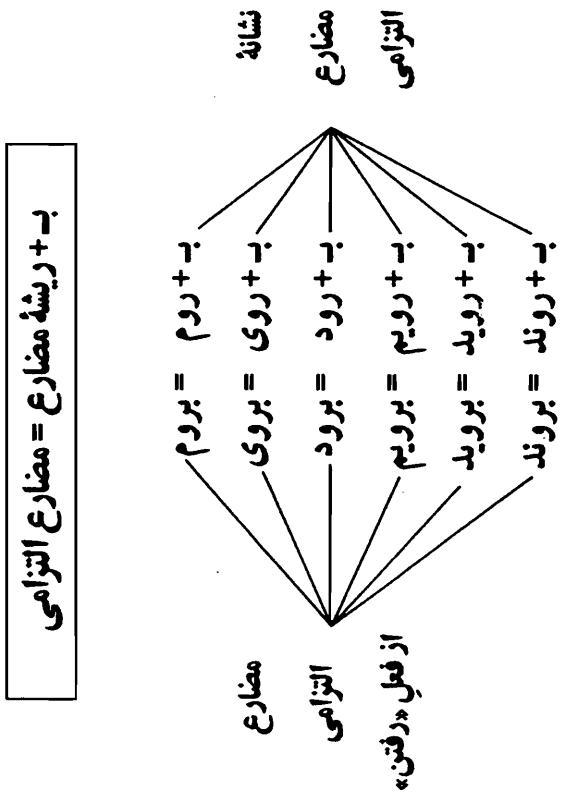
أُفْتَه + أُفْتَه (أُفْتَه مُضَارٌ عَنْ أُفْتَه) ← بِنَافَةٍ / أَنْفَافٍ

negative present subjunctive is formed by negative

prefix «**ȝ**» which is added to present stem replacing the

prefix «**כִּי**» and «**בַּיִת**». Ex.:

نحوه
زوم



6. The present subjunctive of «بودن» (=to be) does not take

prefix «بـ»:

باشم	باشیم
باشی	باشید
باشد	باشند

● Uses of present subjunctive:

The present subjunctive is used in reference to present or future action about which there is some doubt. It is therefore generally used:

(a) as personal complements of impersonal verbs such as «باید» (=must, should, have to), «شاید» (=may, might, perhaps). Ex.:

- I must go.
شاید بروم.
You must not go.
I may go/perhaps I go.
I may (might) not go.
I may (it is possible) go.

بیایم	→	بیایم
بگویند	→	نگویند
بخوانیم	→	نخوانیم

5. When nonverbal element of compound verbs is a noun, adjective and adverb, the present subjunctive prefix (ـ)

- may also optionally appear on compound verbs or not; but, when the nonverbal element is a particle or preposition such as «بـ», «در», «بر», the prefix «بـ» does not appear on compound verb. Ex.:
- کار کردن → کار بکنم / کار کنم
 - زندگی کردن → زندگی بکنم / زندگی کنم
 - پیدا کردن → پیدا بکنم / پیدا کنم
 - جواب دادن → جواب بدhem / جواب دهم
 - بناید بروند.
 - برگشتن → برگردم
 - بازگشتن → بازگردم
 - برداشتمن → بردارم

7. The past subjunctive of «دارشتن» (to have) is used in place

of the present subjunctive. Ex.:

بدارم = داشته باشم

*

بداری = داشته باشی

بدارد = داشته باشد



• تمرین

۱. در جاهای خالی فعل مناسب بگذارید:

۱. او باید ساعت دو اینجا ... (آمدن).

۲. ما باید امروز او را ... (دبدن).

۳. شاید فردا به سفر ... (رثق).

۴. شاید آنها فردا ... (نیامدن).

۵. شاید هفته آینده آنها ... (برگشتن).

۶. شاید او یک ماهه در اینجا ... (زندگی کردن).

۷. شما شاید او را در آنجا ... (ملاقات کردن).

۸. شما شاید او را در آنجا ... (نافری).

(b) as conditional verb after «گر» (=if) when the conditional sentence relating to present or future. Ex.:

اگر باید، بیفم شما را می دهم (خواهیم داد).

If he should come, I will give him your message.

اگر چند لحظه صبر کند، با او می روم (خواهیم رفت).

I shall go with him if he waits a few moments.

(c) as a dependent complement of the independent verbs

«خواستن» (to want) and «خواستن» (can, to be able). Ex.:

می خواهیم بروم.

می خواستم بروم.

می خواهند بیایند.

می خواستند بیایند.

می توانم بیایم.

می توانستم بیایم.

می توانیم بروم.

می توانستیم بروم.

*. See «past subjunctive». (ناضی انتزاعی), p. 339.

۸. تو باید اینجا (کارکردن).
۹. شما می توانید او را در دانشگاه (دیدن).
۱۰. او نمی تواند انگلیسی (صحبت کردن).
۱۱. ما می توانیم به شما (کمک کردن).
۱۲. من نمی توانم امشب به خانه (آمدن).
۱۳. او ممکن است از درخت (افتادن).
۱۴. ما ممکن است به او (گفتن).
۱۵. شما ممکن نیست حرف او را ... (فهمیدن).
۱۶. می خواهم برای شما یک داستان ... (معرفی کردن).
۱۷. می خواهد فردا به خانه ما ... (آمدن).
۱۸. آیا شما می خواهید آن کتاب را ... (خریدن)?
۱۹. نه من نمی خواهم آن کتاب را ... (خریدن).
۲۰. اگر فردا ... (آمدن)، او را می پینید.
۲۱. اگر سخنان او را ... (شنیدن)، آنها را باور خواهید کرد.
۲۲. اگر تا ظهر اینجا ... (ماندن)، او را ... (دیدن).
۲۳. اگر نمی توانید ... (خواندن)، بلهید من ... (خواندن).
۲۴. اگر آنها ... (زنق)، شما ... (زنق).
- ۲. به فارسی ترجمه کنید:**
1. He can play chess this afternoon.
 2. We can do this exercise.
 3. She can read many books during the holidays.
 4. She can play piano.
 5. I can swim a mile.
 6. A journey can be very interesting.
 7. Couldn't you give a correct answer to the question?
 8. I wanted to answer correctly, but I wasn't able to.
 9. You may be able to write an article.
 10. It might rain tomorrow.
 11. May I borrow your pencil?
 12. You must go now.
 13. We must obey our teacher.

14. You must do your exercise.	رُفیق، دوست
15. You must be a very good student.	یکی از آنان، بکی از آنها
16. They must bring it with them.	حیوان، جانور
17. They must help their friends.	ازمیان، از وسط
18. If I come tomorrow, he will see me.	بیرون، خارج
19. If he eats that food, he will be sick.	کنار
20. If he speaks English, we will listen to him.	کنار تو، در کنار تو
21. I can repeat his remark word for word.	ماندن، ایستادن
	گمک کردن
	حمله کردن
	پس از مدت کمی، پس از آنکه زمانی
	سر و صدای صدا
	noise

لغات

There was some noise.

far	دور	زدیک	نزدیک	near	bear	پرس	پرنس
put .. near to	مُراہی کردن، مُراہشدن	مُراہی کردن، مُراہشدن	مُراہ	danger	خطر	فُوراً، بلا فاصله، بیدرنگ	بالارفتن، صُعود کردن
danger	خطر	مُراہ	مُراہ	to companion	fellow-traveller, companion in the way	*	*
to companion	fellow-traveller, companion in the way	*	*	to be able	چاق، فربه	خودش	شانه
		*	*	fat	خودش	خودش	خودش
		*	*	to be able	مُراذن	مُراذن	مُراذن
		*	*	to lie down	مُرده	مُرده	مُرده
		*	*	to die	خود را به مُردن زد.	خود را به مُردن زد.	خود را به مُردن زد.
		*	*	dead	باپین	باپین	باپین
		*	*	down	باپین آوردن	باپین آوردن	باپین آوردن
		*	*	put down	موکردن	موکردن	موکردن
		*	*	to smell	تصوّر کردن، خیال کردن	تصوّر کردن، خیال کردن	تصوّر کردن، خیال کردن
		*	*	to suppose			

● پرسش

۱. رفیق اول به رفیق دوم چه گفت؟

۲. خرس از کجا بیرون آمد؟

۳. وقتی خرس آمد، رفیق اول چکار کرد؟

۴. وقتی خرس آمد، رفیق دوم چکار کرد؟

۵. چرا رفیق دوم از درخت بالا نرفت؟

۶. رفیق دوم درباره خرس چه (بج) شنیده بود؟

۷. چرا خرس پیش اش را پایین آورد؟

۸. چرا خرس رفیق دوم را بود کرد؟

۹. رفیق اول از رفیق دوم چه سؤالی کرد؟

۱۰. رفیق دوم چه جوابی داد؟



● تمرین

۱. درس لا خوب بخوانید و فعلهای آن را بیرون بیاورید و بعد نفع هریک از فعلها را بنویسید. مانند مثال زیر:

که با دوستانی که وقت خطر تو را تنها می‌گذارد، هرگز همراه نشوند

۷. دو رفیق و خرس

دو رفیق در جنگلی می‌رفندند. یکی از آنان به دیگری گفت: «اگر ناگهان حیوانی از میان درختان بیرون آید، من کنار تو می‌مانم و به تو کمک می‌کنم». رفیق دیگر گفت: «من هم اگر جانوری حمله کند، کنار تو خواهم ماند».

پس از مدت کمی سرو صدایی بلند شد و خرس بزرگی از میان درختان بیرون آمد. رفیق اول فوراً از درختی بالا رفت و خودش را در میان شاخه‌ها بیهان کرد. رفیق دیگر که خیلی چاق بود و نمی‌توانست از درخت بالا ببرد، روی زمین دراز کشید و خودش را به مردن زد؛ چون شنیده بود که خرس با مرده کاری ندارد، کمی بعد خرس بالای سرا او آمد و پیش اش را پایین آورد و او را بو کرد. چون تصور کرد که مرده است، از او دور شد. در این وقت رفیق اول از درخت پایین آمد و گفت: «وقتی که خرس دهانش را نزدیکی گوش تو آورد، به تو چه گفت؟» رفیق دوم جواب داد: «خرس به من گفت که با دوستانی که وقت خطر تو را تنها می‌گذارد، هرگز همراه نشوند».

دستور زبان

ماضی التزامی :

Past subjunctive

He must have gone.

He may have gone.

I hope they have come.

He cannot have done it.

باید رفته باشد.

شاید رفته باشد.

امیدوارم آمده باشند.

نمی تواند آن کار را کرده باشد.

۳. با فعلهای زیر جمله بسازید:

۱. کمک کردیم.

۲. پنهان کردند.

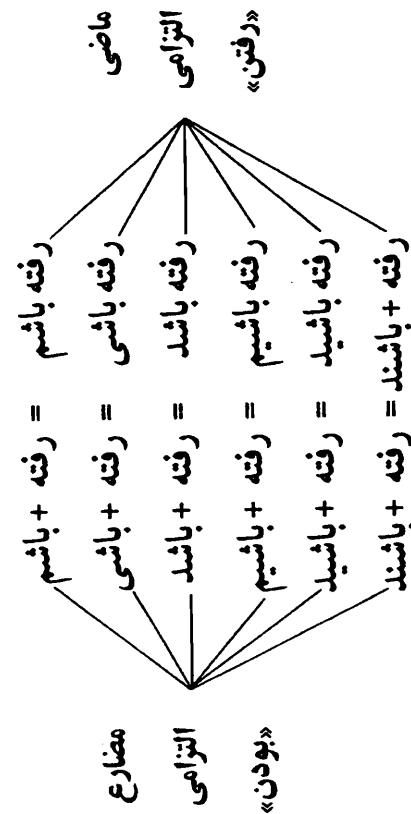
۳. بودند:

۴. کار ندارند:

۵. دواز کشیدند:

* * *

ماضی التزامی = صفت معنوی + مضارع التزامی «بودن»



Notes

(a) As personal complements of impersonal verbs such as

might, perhaps), etc. Ex.: ممکن است « شاید « باید « (= must, have to, may,

باید آن کتاب را خوانده باشید. / پیست^{*} آن کتاب را ...

شاید آن داستان را شنیده باشند.

ممكن است این فیلم را دیده باشد.

(b) As conditional verb after «*ξι*» (=if) when the condition

گامده باشد، اور ایم بنشند.

If he has come, you will see him.

گم کتاب را آورده باشد، آن ایگم بله.

If he has brought the book, take it.

گر این کتاب را ندیده باشید، به شما نشان می دهم.

If you have not seen this book I will show it to you.

(c) As a dependent complement of the independent verb

«تو انسٹری،» (can).

卷之三

1. The past subjunctive is formed from the past participle of main verb and the present subjunctive of «**بَلَّ**».

2. The negative past subjunctive is formed by negative prefix «ж» which is added to past participle. Ex:

زفتشن → زفته باشم، زفته باشی ...

برگشتن ← بونگشته باشم، بونگشته باشی ...

زندگی نکرده باشم، زندگی نکرده باشی ...

3. The past subjunctive of «لَعْنَتُ» (W-laynat) is used in place

of the present subjunctive. Ex.:

اشته باشم = بذارم

اشته باشی = بذاری

اشته باشد = بذارد

• Uses of past subjunctive:

The past subjunctive is used in reference to past action.

about which there is some doubt. It is therefore used:

نمی تواند آن کار را کرده باشد.
He can't have done it.

I couldn't have done it.

۱۲. ماید این فیلم را سال گذشته (دیدن).

۱۳. ممکن نیست این کار را آنها (کردن).

۱۴. فرض کن او را (دستگیر کردن).

۱۵. فرض کن از امتحان (رشدن).

۱۶. نکر می کنم تا حالا (رسیدن).

۱۷. امیدوارم نامه دوستم امروز صبح (رسیدن).

۱۸. امسال باید محصولات کشاورزی خوب (شدن).

۱۹. شاید آنها شغل خوبی (پیدا کردن).

۲۰. احتمال دارد جاده (بستن).

۲۱. اگر (رفتن)، او را می پیند.

۲۲. اگر خوب درس (خواندن)، در امتحان قبل می شود.

۲۳. اگر تکالیف را خوب (نجام دادن)، معلم به او نمره خوب

(دادن)

۲۴. شاید تکلیفهاش را (نجام ندادن).

۲۵. آیا ممکن است حالا از آنها (رفتن)؟

1. He must have gone.

2. They must have gone.



نماینده

۱. جمله های زیر را با فعل ماضی التزامی کامل کنید:

۱. شاید دیشب از سفر (آمدن).
۲. شاید او را هنته گذشته (دیدن).
۳. امیدوارم ما را (فرماوش کردن).
۴. نمی توانند آن کار را (کردن).
۵. ماید او را (وست داشتن).
۶. او باید دو سال در آنجا (زندگی کردن).
۷. شاید تکلیفهاش را (نجام ندادن).

۲. به فارسی ترجمه کنید:

۱. من ترسم این حرف را به او (کتفن).
۲. باید یک ساعت پیش (برگشتن).

20. You can not have known her last year because she had never come here.

3. You must have gone.

4. They may have gone.

21. They must have gone before I come.

* * *

6. You may have seen him.

7. I may have read that book.

8. I fear he has gone.

9. I hope both letters have arrived.

10. You ought not to have done it.

11. They may not have known this.

12. You must not have seen that film.

13. Some important events must have come up.

14. You can not have learned unless you have gone to university.

15. If you have read that book, you know who have written it.

16. If he has gone, give this letter to his sister.

17. If you have not known him, he knows you well.

18. You must have eaten something bad.

19. Her life must have been relatively quiet.

to call	صلاذن، خواندن
bundle	دسته
stick	چوب، تُرکه
to show, to produce	نشاندادن، ارائه دادن
to ask, to want	خواستن، خواهش کردن
each of them	هریک از آنان، هر کدام از آنان
to break, to break into pieces	شکستن، خرد کردن
each one	هریک، هر کدام
strength	نیرو، توان، زور
to succeed	موفق شدن، از عهد و رأ مدن
effort	سعی، کوشش
to try	سعی کردن، کوشش کردن، کوشیدن
untie	باز کردن، گشودن
to tie	بستن، گروزن
one by one, separately	یکی یکی، بطور مُدَافعه
easily	پأسانی، پسادگی
to face, to look, to turn	روی کردن

لغات

بین مرد = مرد بین
بُسر، فرزند
آغلب، أغلىْ او قات، بيشتر و قها
بناع کردن
تصيحيت کردن، پندادان
با يكيدگر، با همديگر
مهربان
مهربان بوندن، مهرباني کردن
سخن، حرف
چندان
اعتنا کردن (به)
اعتنا

joined to it by « - » (e = كسرة؛ أضفانه =) but, when the adjective precedes the noun it qualifies, the « - » is omitted.

اسم و صفت	صفت و اسم
old man	مرد بیرون = بیرون مرد
high road	راه بزرگ = بزرگ راه
red rose	گل سرخ = سرخ گل

* * *

advantage

union

united

nobody, no one

to injure

scattered, dispersed

to play

هیچکس

آسیب رساندن، آذیت کردن

پراکنده، متفرق

زدن، نواختن

أتعاد

مشجع

نتیجه، سود، فایده

A Grammatical Point

افتادن کسرة اضافه

(فقط اضافه)

Omission of «ezāfe»

■ Note:

The adjective usually follows the noun it qualifies and is

● پرسش

۱. چرا پدر اغلب اوقات پسرانش را نصیحت می‌کرد؟
۲. آیا پسران به نصیحت پدر توجه می‌کردند؟
۳. پدر به پسران چه می‌گفت؟
۴. پدر به پسرانش چی نشان داد و از آنان چه خواست؟
۵. آیا پسران موقع شدند دسته چوبها را بشکنند؟
۶. چرا پسرها نتوانستند دسته چوبها را بشکنند؟
۷. چرا پسرها نتوانستند چوبها را یکی یکی بشکنند؟
۸. بدنظر شما چه نتیجه برگزی در اتحاد وجود دارد؟
۹. پراکنده‌بودن چه زیانی دارد؟



● تمرین

- بیرون روی پسران خود را نصیحت می‌کردند. چوپ را بآنان نشان داد و از هریک از آنان خواست که دسته چوبها را بشکند. هریک از پسران او با همه نیز ویش سعی کرد اما موفق نشد که چوبها را بشکند. آنگاه پدر دسته چوب را باز کرد و از فرزندانش خواست که چوبها را یکی یکی بشکنند. پسران این کار را باسانی انجام دادند. سپس بیرون روی پسران خود کرد و گفت: فرزندان من! بینید چه نتیجه بزرگی در اتحاد وجود دارد! اگر شما متعدد زندگی کنید، هیچکس نمی‌تواند به شما آسیب برساند؛ اما اگر با هم نزاع کنید و پراکنده باشید، همه به شما آسیب می‌رسانند.

٨. پیر مرد و پسرانش

بیرون روی پسر داشت که اغلب اوقات با یکدیگر نزاع می‌کردند. پدر اغلب آنها را نصیحت می‌کرد که با هم مهربان باشند. اما آنان چندان اعتنای به سخنان او نمی‌کردند. روزی بیرون پسران خود را صدای زده و وقتی که پسران آمدند، دسته‌ای چوب را به آنان نشان داد و از هریک از آنان خواست که دسته چوبها را بشکند. هریک از پسران او با همه نیز ویش سعی کرد اما موفق نشد که چوبها را بشکند. آنگاه پدر دسته چوب را باز کرد و از فرزندانش خواست که چوبها را یکی یکی بشکنند. پسران این کار را باسانی انجام دادند. سپس بیرون روی پسران خود کرد و گفت: فرزندان من! بینید چه نتیجه بزرگی در اتحاد وجود دارد! اگر شما متعدد زندگی کنید، هیچکس نمی‌تواند به شما آسیب برساند؛ اما اگر با هم نزاع کنید و پراکنده باشید، همه به شما آسیب می‌رسانند.

دستور زبان

حروف ربط زیستی : Conjunction

مضارع التزامي : Present subjunctive

Simple conjunctions : ۱. حروف ربط ساده

and	و (va)	زیرا
and	و (o)	زیرا
that	که	نیز
also	بنز	منکر، جُز، غیر از
except		چون
because		تا
as, since		
until, in order that, so long as		

■ Note:

After the following conjunctions, present subjunctive comes

frequently:

● قبل از اینکه، پیش از اینکه : before

● پیش از اینکه شما پیاید، آنها رفته بودند.

They left before you come.

● قبل از اینکه بروید، با شما کار دارم.

I want to see you before you go.

until - اف-

● تا: ب-، by the time that-

-c in order that-

● اف:

Wait until I come.

I will not go until you go.

تا شما نزولید، من هم نمی روم.

تا به ما اجازه ندهند، نمی رویم.

We will not go until they give us permission.

● ب:

تا او برسد، آنها رفته اند.

By the time he arrives, they will have gone.

but

۲. حروف بعد مغایب :

چونکه	because
چندانکه	as much as
زیراکه	because
همینکه، به محض اینکه	as soon as
خواه ... خواه ...	either ... or ...
چه ... چه ...	both ... and ...
هم ... هم ...	both ... and ...
با ... با ...	either ... or ...
با وجود اینکه، اگرچه، هر چند	although
برای اینکه	because, in order that
بعد از آنکه، پس از آنکه	after
پیش از آنکه، قبل از آنکه	before

تا شما بیایید، دیر شده است.

By the time you come, it will be late.

۱. من ... احمد دیروز به سینما رفتم.

۲. همه آمدند ... علی.

۳. ما امروز دوستان خود را ندیدیم ... آنها به دانشگاه نیامدند.

۴. ... خیلی دیر بود، به خانه بگشتم.

۵. امروز خیلی خسته‌ام، ... دیشب نخواهد.

۶. ... بیاید ... نیاید، من باید تایک ساعت دیگر بروم.

۷. ما در مدرسه ... درس می‌خوانیم ... ورزش می‌کنیم.

۸. من ... موسیقی را دوست دارم ... کتاب را.

۹. آنها ... امشب می‌آیند ... فردا شب.

۱۰. شما به خانه ما بیایید ... ما به خانه شما می‌آیم.

۱۱. ... شما به خانه ما بیایید ... ما به خانه شما می‌آیم.

۱۲. امروز وقت ندارم ... فردا حتی شما را خواهم دید.

۱۳. ... او را بیینم، پیغام شما را به او می‌دهم.

۱۴. ... به خانه می‌رسد، از خستگی می‌خوابد.

۱۵. ... من آدمم، او رفت.

۱۶. ... پیک ساعت با هم صحبت کردیم، او خداحافظی کرد و رفت.

۱۷. پیش از آنکه ... (تفن)، به دوستش تلفن کرد.

ج:

کتاب را به او دادم تا بخواند.

I gave him the book to read.

I am coming to see you.

آمده است تا کتابش را بگیرد.

He has come to take his book.

می‌آیم تا شما را ببینم.
آمده است تا کتابش را بگیرد.
می‌آیم تا (تا اینکه) شما را ببینم.
می‌آیم تا (که) شما را ببینم.
می‌آیم تا (برای اینکه) شما را ببینم.



تمرین

۱. جاهای خالی جمله‌های زیر را با فعلها و حرف ربط متناسب بزنید:

۱.... او آمد، من رنگ بودم.

2. I want both the pen and the notebook.

3. Fetch me a cup of tea or coffee.

4. He went to bed after they had gone.

5. He is a stupid but an honest man.

6. She sings and plays at the same time.

7. He said that he was coming tomorrow.

8. Go out because it is morning.

9. When summer has passed, autumn comes.

10. This animal whose picture you see, is called a frog.

11. The food that we eat, enters the blood.

12. He brought a glass bowl in which there was a fish.

13. Provided^{*} you come, I will come too.

14. He is happy, though he is poor.

۱۸. قبل از آنکه غذا ... (خوردن)، دستهایش را شُست.

۱۹. کمی صبر کنید تا من هم ... (آمدن).

۲۰. تا شما این مقاله را ... (خواندن)، او آمده است.

۲۱. تا آنها ... (رسیدن)، هوایها رفته است.

۲۲. فردا نیم تا شما را ... (دیدن).

۲۳. شب زود می خوابد تا صبح زود ... (بیدارشدن).

۲۴. مردی را ... دیروز دیدم، نمی شناسم.

۲۵. امشب ... تکلیف‌هایم را (نجام) می دهم ... تلویزیون تماشا می کنم.

۲۶. شما ... بخواهید ... نخواهید، باید این کار را (نجام) بدهید.

۲۷. چه او ... (آمدن) چه ... (آمدن) فرقی نمی کند.

۲۸. ... او را نپیند، حرفهای مرا باور نمی کند.

۲۹. درس خواند، باسرواد نمی شود.

۳۰. امروز در خانه می ماند ... کارخانه تعطیل است.

۳۱. من پاییز را پیشتر از تابستان دوست دارم ... در پاییز هوا معتدل است.

۳۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. He says that this book is yours.

*. Provided: بذری که

estate, landed property

inheritance

bequeath

gladly

to find

field

to dig

to die, to pass away

hope

in the hope of

spade

pickaxe

to turn up down

to sow

product, crop, yield

harvest

to come (about), to reach

ملک، ملک

ارث، میراث

بمارث گذاشتن

باخوشحالی

یافتن، پیدا کردن

مزرعه

کنندن

در گذشتن، مردن

آمید، آمید

به آمید

بیل

ٹنگ

زیرو کردن، برگرداندن

کاشتن

محصول، حاصل، بار

برداشت

فارسیدن، رسیدن

لغات

کشاورز

هیچ کاری، هیچ چیزی

عمر، زندگی، وقت

گذراندن

بیهوده، بیطلات

عمر شان را بیهوده می گذرانند. = عمر شان را بیطلات می گذرانند.

They idle away their life.

بات، علت

از این بابت / به این علت

نگران، ناراحت

بسیار مُرگ

راز

اسم + مَنْد = صفت

شخّم کردن، شخّم زدن
منظور، مقصد، نیت
منظر، مقصد، نیت

خُردمند، عاقل، دانا
کار
کوپشیس
خُردمند، عاقل، دانا
کار
کوپشیس

■ Note:

The suffix «مَنْد» is used in formation of adjective. The suffix «مَنْد» indicates the possession a thing or quality. The most famous of these adjectives, are as follows:

painfull
rich, wealthy
respected, valuable, dear
useful, profitable
respectable, honourable
artist, artful, ingenious
intelligent

ذَرْدَمَنْد
ثِرْزَمَنْد
أَرْجَمَنْد
سُودَمَنْد
شِرْأَفْمَنْد
هُنْزَمَنْد
هُوشْمَنْد

* * *

adjective suffix noun
خُرد + مَنْد = خُردمند
دانش + مَنْد = دانشمند
wise
learned, scholar

A Grammatical Point

پسوند:

wisdom:
knowledge:
داش:

یافتن گنج، زمین را خیلی خوب شعم کرده بودند. پسران کشاورز از فروش محصول خود، پول بسیاری بدست آوردند. آن وقت بود که فهمیدند منظور پدر خردمندان از گنج پنهان، کار و کوشش بوده است.

۹. گنج کشاورز

● پرسش

۱. چرا کشاورز پیر نگران بود؟
۲. پسران کشاورز چطور زندگی را می‌گذرانند؟
۳. کشاورز در بستر مرگ به پسرانش چه گفت؟
۴. کشاورز برای پسرانش چه چیز بازث گذاشت؟
۵. پسران برای یافتن گنج چکار کردند؟
۶. آیا پسران گنج را پیدا کردند؟
۷. چرا کشاورز به پسرانش گفت گنجی در زیر زمین پنهان است؟
۸. چرا محصول کشاورزی پسران خیلی زیاد بود؟
۹. منظور کشاورز از گنج پنهان چه بود؟
۱۰. آیا پسران کشاورز عاقبت منظور پارشان را فهمیدند؟

کشاورز پیر سه پسر داشت. پسران او هیچ کاری انجام نمی‌دادند و عمرشان را بیهوده می‌گذراندند. کشاورز از این بابت خیلی نگران بود. وقتی که کشاورز در بستر مرگ اتفاق پسرانش را پیش خود خواند و به آنان گفت: «فرزندان من ابایه را ز مهمن را به شما بگوییم. در ملکی که برای شما به ارت می‌گذارم، گنج بزرگی در زیر زمین پنهان است ...» پسران کشاورز با خوشحالی فریاد زدند: «آن گنج کجاست؟» کشاورز پیر گفت: «من جای آن را درست نمی‌دانم؛ شما باید برای یافتن آن همه مزروع را بکنید.» کشاورز بعد از گفتن این سخنان درگذشت. بعد از مرگ پدر، پسران به امید یافتن گنج، بایل و کلنج شروع به کار کردند و خاک همه ملک را زیز و روکردند، اما گنجی پیدا نکردند. چون گنج را پیدا نکردند، زمین را کاشتند و به امید محصول آن نشستند. وقتی که زمان برآشت محصول فرارسید، محصول خیلی زیاد بود، زیرا آنان به امید





• نمرین

حروف ربط و حروف اضافه را در درس ۹ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

فعل مجهول : Passive

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| I saw him in the street. | او را در خیابان دیدم. |
| He was seen in the street. | او در خیابان دیده شد. |
| They see him in the street. | او را در خیابان می‌بینند. |
| He is seen in the street. | او در خیابان دیده می‌شود. |
| They will see him in the street. | او را در خیابان خواهند دید. |
| He will be seen in the street. | او در خیابان دیده خواهد شد. |

صفت معنوی + شدن = فعل مجهول

ماضی ساده مجهول «دیدن»

I was seen

دیده + شدم = دیده شدم

That letter must have been sent.

آن نامه باید فرستاده شده باشد.

دیده + شدی = دیده شدی

دیده + شد = دیده شد

دیده + شدیم = دیده شدیم

دیده + شدید = دیده شدید

دیده + شدید = دیده شدید

You were seen

He/She/It was seen

We were seen

You were seen

They were seen

■ Notes:

1. The passive is formed by conjugating the auxiliary verb « شدن » (=to become) with the past participle of the verb.

Ex.:

آن نامه فرستاده شد.

آن نامه فرستاده می شود.

آن نامه فرستاده خواهد شد.

آن نامه فرستاده شده است.

آن نامه فرستاده شده بود.

آن نامه باید فرستاده شود.

2. The negative passive is formed by adding negative particle « ن » for past and future and « نه » for present)

to the auxiliary verb « شدن ». Ex: :

گفته شد
فرستاده شد
دیده نمی شوند
خوانده نشده است

3. The passive of compound verbs is formed by changing the transitive verbal element into an intransitive one. Usually

« شدن » is changed to :

مجهول (passive)	علوم (active)
تفسیم شدن	تفسیم کردن
اعلام شدن	اعلام کردن
تمام شدن	تمام کردن
تمیز شدن	تمیز کردن
فراموش شدن	فراموش کردن

- آنها خانه را تمیز کردند.
خانه تمیز شد.
بول را تقسیم کردند.
بول تقسیم شد.

- They cleaned the house.
The house was cleaned.
They divided the money.
The money was divided.
۹. بزندگان را یک ساعت دیگر اعلام می کنیم.
۱۰. بزندگان را یک ساعت دیگر باید اعلام کنیم.
۱۱. شاید آنها را دعوت کنند.
۱۲. ما را به مهمانی دعوت نکردند.
۱۳. این موضوع را به آنها نگفته بود.
۱۴. این خبر را خواهند شنید.
۱۵. درس را ساعت تمام می کنیم.
۱۶. آنها را از امتحان رکردن.
۱۷. شما را در اداره نپذیرفتند.
۱۸. غذا را غلیق دیر خوردند.
۱۹. او را در جنگ کشتن.
۲۰. او کسی نامه را نوشته بود؟
۲۱. او کسی این مقاله را نوشته است؟
۲۲. هر روز او را در دانشگاه می دیدند.



● تمرین

۱. جمله های زیر را به جمله های با فعل مجهول تبدیل کنید. مثال:
● دیروز او را در خیابان دیدند. → دیروز او در خیابان دیده شد.
۱. این کتاب را برای او خواندم. →
۲. یک نامه برای او نوشتند. →
۳. او را به دانشگاه فرستادم. →
۴. آنها را به مهمنانی برداشتند. →
۵. این بول را به او دادند. →
۶. آنها را فراموش می کنند. →
۷. غذاها را تقسیم کردند. →
۸. غذاها را تقسیم کردند.

۲. به فارسی توجیه کنید:

1. He was seen.

19. Several new houses have been built here.
20. By the time you arrive, it will have been done.
2. He is seen.
3. You have been seen.
4. They had been seen.
5. You will be seen.
6. He was being seen.
7. He is being seen.
8. Elephants are found in India.
9. Such things are not spoken.
10. These letters must be sent as soon as possible.
11. Those books have been sold now.
12. The name of the winner has been announced.
13. No noise could be heard from the house.
14. He was told to wait.
15. When I saw him, he was being taken to the prison.
16. This concert will be held next month.
17. She seldom listens to what is said to her.
18. They were questioned by the police.

لغات

length طول، درازی

equal برابر، مساوی

breadth پهنا، عرض

a finger's breadth به اندازه پهناي يك آنگشت

to fear, to be afraid ترسیدن، به خشست افتادن

long دراز شدن

to be lengthened دراز شدن

short کوتاه

to shorten, to reduce کوتاه کردن، کم کردن

to show, to present نشان دادن، ارائه دادن

to compare مقایسه کردن

soon بزودی

culprit مجرم

to punish مجازات کردن، تنبیه کردن

prison, jail زندان

to put in jail به زندان فرستادن، به زندان آنداختن

* * *

قاضی judge

با هوش = هو شمند
با هوش، غرض clever, intelligent

کیسه، کیف purse

متوجه شدن، فهمیدن to understand

گم شدن to be lost

گم کردن to lose, to miss

شکایت complaint

شکایت پیش قاضی بردن، به قاضی شکایت بردن to make a complaint before a judge

خوبش زدن to guess

چند تکار servant

بول money

احضار کردن to summon, to call up

آنگاه، سپس، بعد then

چوب، ترکه stick



● پرسش

۱. کیسه پول در کجا بود؟
۲. آن مرد یک روز متوجه چه چیز شد؟
۳. مرد وقتی فهمید پوشش گم شده است، چه کار کرد؟
۴. قاضی چه حکم زد؟
۵. قاضی به خدمتکاران چه داد؟
۶. قاضی به خدمتکاران چه گفت؟
۷. آیا حکم قاضی درست بود؟
۸. مرد کیسه پول را دزدیده بود، چرا به وحشت افتد؟
۹. خدمتکار دزد وقتی به خانه رسید، چه کار کرد؟
۱۰. قاضی درباره دزد چه فرمان داد؟



● تمرین

۱. فعلایی مجهول را در درس ۱۰ پیدا کنید.
- بتوانند را نشان بدهند. قاضی چوپها را مقایسه کرد و بزودی متهم را شناخت. آنگاه به فرمان قاضی مرد دزد مجازات شد و به زندان فرستاده شد.

● قاضی باهوش

مرد کیسه‌ای پول در خانه خود داشت. یک روز متوجه شد که کیسه پوشش گم شده است. شکایت پیش فاضی برد. قاضی حکم زد که باید خدمتکاران آن مرد کیسه پول را دزدیده باشند. پس همه خدمتکاران آن مرد را احضار کرد. آنگاه به هر یک از آنها یک پاره جوبداد که طول همه آنها برابر بود. بعد به آنان گفت: «حالا همه به خانه‌هایتان بروید و فردا به اینجا بازگردید. چوب مرد که پول را دزدیده باشد، به اندازه پنهانی یک انگشت از جوب دیگران درازتر خواهد شد.» یکی از خدمتکاران که پول را دزدیده بود، به وحشت افتد و ترسید که شناخته شود. بنابراین وقتی به خانه رسید، پاره جوبش را به اندازه پنهانی یک انگشت کوتاه کرد.

روز بعد وقتی همه خدمتکاران به زندقاضی رفتند، او گفت که

بتوانند را نشان بدهند. قاضی چوپها را مقایسه کرد و بزودی متهم را

۳. فعلهای معلوم زیر را مجهول کنید و با هوکدام یک جمله سازید. مثال:

- خواندم: دروز یک کتاب خواندم.
- خوانده شد: دروز یک کتاب خوانده شد.
- صحبت کردند: درباره آن موضوع دو ساعت صحبت کردند.
- صحبت شد: درباره آن موضوع دو ساعت صحبت شد.

جمله‌های شرطی

Conditional sentences

گم کرد:

ماضی ساده
 مضارع اخباری / آینده

اگر او رفت من هم **می‌روم** / خواهم رفت.

If he would go, I will go too.

ماضی استردادی
ماضی استردادی / ماضی بعد

اگر او **می‌رفت** من هم **می‌رفتم** / رفته بودم.

فرستادند:

ماضی بعد
ماضی بعد / ماضی استردادی

اگر او **رفته بود** من هم **رفته بودم** / **می‌رفتم**.

If he had gone, I would have gone too.

Ex: (جزای شرط =)

اگر زدتر می آمدید،	او رامی دیدید.
جزای شرط	شرط

ماضی التزامی	مضارع اخباری / آینده
ماضی رفت	من هم می رشم.

If he has gone, I go too.

2. When the verb of the «result clause» is imperative, the verb of the «If-clause» will be present indicative or simple past. Ex:

اگر او رفت، تو هم برو.
اگر به پارک می روید، ما را هم ببرید.

فعل در جمله‌های شرطی

شرط	جزای شرط
ماضی ساده	مضارع اخباری / آینده / امر
ماضی استمراری	ماضی استمراری / اماضی بعد
ماضی بعد	ماضی بعد / اماضی استمراری
ماضی التزامی	مضارع اخباری / آینده
مضارع اخباری	مضارع اخباری / امر
ماضی التزامی	مضارع اخباری / آینده

If he has gone, I go too.

- اگر او می رفت، من هم می رشم.
اگر او می رفت، من هم رفته بودم.
اگر او رفته بود، من هم رفته بودم.
اگر او رفته بود، من هم می رشم.
 مضارع اخباری مضارع اخباری
اگر او عورد من هم عورد.

If he goes, I will go too.

ماضی التزامی	مضارع اخباری / آینده
ماضی رفت	من هم عورد / خواهم رفت.

If he goes, I will go too.

Notes:

1. The conditional sentences are divided into two clauses:
a) «If-clause»; and, b) «result clause»



● تصریفین

۱۵. اگر کوشش کنیم، در زندگی ... (موفق شدن).

۱۶. اگر خوب راندمگی کند، هیچ وقت ... (تصادف کردن).

۱۷. اگر امشب هم نیاید، فردا حتی ... (آمدن).

۱۸. اگر به خدا ایمان داشته باشید، هیچ وقت ... (ناامیدشدن).

۱۹. اگر مرا به مهمانی دعوت کند، ممکن است ... (آمدن).

۲۰. اگر آدمس او را بدانم، شاید برایش یک نامه ... (نوشتن).

۲۱. اگر ما راندیده باشند، با ما آشنا ... (شدن)

۲۲. اگر کتاب را خوانده باشند، باید اسعش را ... (شنیدن).

۲۳. اگر زبان فارسی نمی داند، می تواند ... (یادگرفتن).

* * *

جمله های شرطی زیر را کامل کنید:

۱. اگر نامه نوشتیم، سلام مرا ... (رساندن).

۲. اگر به خانه می رودم، کتاب مرا هم ... (بردن).

۳. اگر آنها را دعوت می کردند، ... (آمدن).

۴. اگر امشب او را می بینم، کتاب مرا از او ... (گرفتن).

۵. اگر آنها می آمدند، ما با آنها ... (رفتن).

۶. اگر دیروز به سفر می رفتیم، امروز آنها را ... (دیدن).

۷. اگر روزی دو ساعت درس خوانده بودند، ... (قویل شدن).

۸. اگر او را دیده بودم، پیغام شما را به او ... (صحبت کردن).

۹. اگر این کتاب را خوانده باشد، درباره آن ... (معرفی کردن).

۱۰. اگر آن داستان را نشنیده باشد، برای او ... (معرفی کردن).

۱۱. اگر شما راست می گویید، من هم راست ... (گفتن).

۱۲. اگر او حق دارد، ما هم حق ... (داشتن).

۱۳. اگر شما فردا آنها باشید، ما شما را ... (دیدن).

۱۴. اگر دروغ بگویید، به حرف او ... (گوش کردن).

لغات

to examine, to see	مُعايِّنه کردن، دیدن
to cure	مُعالجه کردن، شناختادن
to refuse	امتناع کردن، خودداری کردن
day after day	روز بروز
weak	ضعیف
weaker	ضعفیتر
for his son's sake	بخاطر پسرش
sake	خاطر
to inform, to give information	خبر دادن
Ebne Sīnā (<i>Avicenna</i>), the great and famous Iranian physician and philosopher in the fourth and fifth century	ابن سینا
to command	فرمان دادن
to invite, to summon	دعوت کردن
in the beginning, first	اَبْدِلَا، اَوَّل
carefully	با دقت، پی دقت
knife	کارد، چاقو
to sacrifice, to kill	قربانی کردن، قربان کردن

پزشک، دُکْتُر، طَبِيب	دانا
physician, doctor	در حدوُد
wise, learned	هزار سال پیش
about	شاهزاده
one thousand years ago	بیماری، مَرْض
prince	عجیب
illness	زَنجِ بردن، مُبتلا شدن
strange	خیال کردن، فکر کردن
to suffer	گاو
to reflect, to imagine, to think	خادم، خدمتکار
cow	قصیر، کاخ
servant	
palace	

راهنمایی کردن	to lead
درحالیکه	while
تیزکردن	to sharpen
گردان	neck
وامنود کردن	to pretend
پیشست	back
لا غیر، استخوانی	bony
بُجَریدن، چرا کردن	to graze
چاق، فربه	fat
چاق شدن، فربه شدن	to get fat
بعد از آن	after that
بدین طریق، به این طریق	in this way
دارو، دوا	medicine, drug
خواراندن	to feed, to cause to eat
بنیاد	well-being
رو به بهبود گذاشتن	to begin to recover
کم کم، پتدربیج	little by little, gradually

۱۰. پزشک دانا

در حدود هزار سال پیش شاهزاده‌ای ایرانی زندگی می‌کرد که به بیماری عجیبی مبتلا شده بود. او خیال می‌کرد که گاو شده است و از خادمان قصر بدرش می‌خواست که او را بپشند. پزشکان بسیاری او را معاینه کردن، اما هیچ‌گدام از آنان توانستند او را معالجه کنند. شاهزاده از خوردن غذا امتناع می‌کرد و روز به روز ضعیفتر شد. شاه پنجه‌پسرش خیلی غمگین بود. یک روز به شاه خبر دادند که پزشک جوانی به شهر آمده است که بیماری سینه را برای معالجه پسرش به قصر دعوت کنند. این سینه را سخت را معالجه می‌کند و اسم او این سینه است. شاه فرمان داد روز بعد این سینه به قصر آمد. پزشک جوان ابتدا با دقت داستان بیماری شاهزاده را گوش کرد. آنگاه مانند قصایدان لباس پوشید و کاردی بد دست گرفت و در حیاط قصر رفت. بعد به خادمان دربار گفت: «آن گاو را بایاورد

تاقربانی کنم»، خادمان دربار شاهزاده را به نزد او راهنمایی کردند. پزشک جوان در حالیکه مانند فرشابان کارد خود را تیز می کرد، گفت: «پاهاي اين گاو را بینيد». آنگاه خود گردن گاو را گرفت و وامنود کرد که می خواهد آن را ببرد. بعد که کمی به گردن و پشت گاو دست کشید، گفت: «عجب گاو لاغری این گاو برای کشتن مناسب نیست. باید مذتنی بهتر داشت چاق شود. بعداز آنکه چاق شد، من می آیم و او را می کشم».

بعد از آن، شاهزاده دیگر از خوردن غذا خودداری نمی کرد و هر غذایی که به او می دادند، می خورد تا چاق شود. بدینظریق این سینا تو انشت غذاها و دواهایی را که برای بهبود شاهزاده مفید بود، به او بخوراند. حال شاهزاده کم کم رو به بهبودی گذاشت و بعد از یکماه، بیماری او معالجه شد.

- 
- پير سعشن
 - ۱. بیماری عجیب شاهزاده ایرانی چه بود؟
 - ۲. چرا شاهزاده روزبه روز ضعیفتر می شد؟
 - ۳. شاهزاده چی خیال می کرد؟
 - ۴. اسهم پزشک جوان چه بود؟

۵. شاه وقتی خبردار شد پزشک جوانی به شهر آمدۀ است، چه فرمان داد؟
 ۶. پزشک جوان ابتدا چه کرد؟
 ۷. پزشک جوان برای معالجه شاهزاده چه کرد؟
 ۸. این سینا گفت این گاو برای کشتن مناسب نیست؟
 ۹. چرا شاهزاده از خوردن غذا خودداری نمی کرد؟
 ۱۰. آیا این سینا شاهزاده را معالجه کرد؟



• تصریف

۱. از میان کلدهای داده شده، کلدهای مناسب را انتخاب کنید و در

جاهای خالی بگذارید:

معاینه کرد، امتناع کردیم، مانند، معالجه کند، بخاطر، دعوت کردن، بادقت، راهنمایی می کنم، وامنود کرد، کم کم، رو به بهبودی، دوا، مفید، بیمار

- ۱. پزشک برای بیمار خیلی ... بود.
- ۲. پریروز پزشک او را ...
- ۳. او ... که خیلی ... است و نمی تواند غذا بخورد.

رایندیده.

۴. یکی از خدمتکاران که پول را دزدیده بود، به وحشت اتفاد و ترسید که

شناخته شود.

۵. اگر مشهد باشد، هیچکس نمی‌تواند به شما آسیب برساند.

* * *

۶. ما را امشب به مهمانی ...

۷. من شما را...؛ خواهش می‌کنم ... به حرفهایم گوش کنید.
۸. آن پزشک بسیار ماهر است و می‌تواند او را در یک هفته ...

۹. اگر به دستور پزشک عمل کنید، حال شما ... می‌رود.

۱۰. ما از خوددن آن غذای بد ...

۱۱. برای اینکه او را نشناسد، ... گذاها باس پوشید.

۱۲. شما امروز به اداره نزتم.

۱۳. اگر درس بخوانید و تصریحها را حل کنید، ... زبان فارسی را باد

می‌گیرید.

۱۴. در جمله‌های زیر، فاعل، مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، قیضی،

صفت، فعل، حرف اضافه، حرف ربط، ضمیر مشترک، علامت نکره،
ضمیر شخصی، ضمیر ملکی، حالت اضافه را پیدا کنید:

۱. در حدود هزار سال پیش شاهزاده‌ای ایرانی زندگی می‌کرد که به بیماری

عجیبی مبتلا شده بود.

۲. شاهزاده از خوددن غذا امتناع می‌کرد و روز بروز شعیفتر می‌شد.

۳. این سینا درحالیکه مانند قصابان کارد خود را تیز می‌کرد، گفت: «بای گاو

Translate into persian
په فارسی ترجمه کنید

بخش چهارم
PART 4

The poorman and the richman

A poorman went to the house of a richman and asked for a piece of bread. The richman said, «We have no bread in the house.»

— Please give me a little of last night's food.

— There is nothing left. We ate it all.

— At least give me some water to drink.

— The water is finished.

— Will you give me a penny to buy bread?

— I haven't any money now.

At last the poorman said, «Well, as you have nothing in the house, you can come with me and we will beg together.»

ترجمه نهات و اصطلاحات

poor	بیچاره، فقیر
rich	مُرتومند، دارا
to ask	خواستن، درخواست کردن، پرسیدن
piece	بُکه، پاره، قطعه
bread	نان
food	غذا
last night	دیشب
to leave (left)	باقی گذاشتن، ترک کردن
to buy	خریدن
to beg	گلایاگری کردن

poor

rich

to ask

piece

bread

food

last night

to leave (left)

to buy

to beg

You are right

As judge of his village, Nasreddin was trying a case. Listening to

the plaintiff, he said, «You are right.»

Listening to the defendant, he said, «You are right.»

The clerk of the court bent down and whispered to the judge,

«But Nasreddin, they can't both be right.»

To whom Nasreddin replied, «You are right, too.»

* * *

ترجمہ نگات و اصطلاحات

as	بعنوان، مانند	
village	بڑا، دھکلہ، روستا	
to try a case	بے دعوائی رسیدگی کردن	
plaintiff	شاكى، مدعى، خواهان	
defendant	مدعى عليه، خواندہ	
clerk	منشی	
court	دادگاہ	
bend down	ختم شدن	
to whisper	تجوکردن، پجپکردن	
to reply	جواب دادن، پاسخ دادن	
	* * *	
One day a villager, hearing that glasses are useful for reading, went to a shop to buy glasses.	The shopkeeper showed him a pair of glasses, but he asked for another pair. In this way, he continued trying on many pairs of glasses, but everytime he said, «These are not good. Give me another pair please.»	At last, the shopkeeper, who was getting angry, said, «Sir, can you read at all?» The villager answered: «If I could read, why would I want glasses for?»

The Villager

ترجمه لغات و اصطلاحات

villager	رسنگانی، دهانی
glasses	عینک
useful	مفید
shop	متار، ڈکن
shopkeeper	متاردار، ڈکندار
to show	بیشان دادن
pair	جفت
to continue	ادامدادن
to try on	آزمایش کردن
at last	سرانجام، عاشرت، بالآخر = (<i>Bal-akhar</i>)
at all	اصلًا

Foxes can swim too

A man who lived in Canada, once bought a small island. The island was in the middle of the great Saint Lawrence River. Then he bought six beautiful foxes and took them to the island.

He said to himself, «These foxes will have many young ones. I'll kill some of them and sell their skins. I may become quite rich.»

After a few months, he returned to the island; but, he could not find even one fox. He told a friend about this.

The friend said, «You forgot one thing. You forgot that foxes can swim very well. Your foxes have swum away from your island. You'll never see them again.»

* * *

quite rich

return = come back

even

forget

swim (swam, swum)

never

* * *

کامل‌تر و تند

بیگشتن، مراجعت کردن

خنثی

فراموش کردن

پسماکردن

هرگز

live

once = for one time

buy

island

in the middle of

great = huge

saint = holy person

زیبا

رویاه

او به خودش گفت

گشتن، پُتل رساندن

فروختن

بوست

شدن

کاملاً

ثروتمند

ترجمه لغات و اصطلاحات

ترجمه لغات و اصطلاحات

A bullet in the dark

in the middle of the night

white

در نیمه شب، نیمه شب

move towards

سفید

حرکت کردن به طرف

gun = rifle

تفنگ

shoot at (shot)

تیراندازی کردن، تیرانداختن

he was too frightened

خوبی ترسیده بود

hang(hung)

آویزان کردن، آویزان بودن

clothes-line

بنده رخت، طناب بباس

the day before = the previous day

روز قبل، روز پیش

dry

خشک شدن

bullet

گلوله

bullet-hole

سوراخ گلوله

My God

خدای من

lucky = fortunate

خوبیست، خوش شانس

Nasreddin woke up in the middle of the night and saw something white in his garden. It seemed to be moving towards the house.

«That is a thief!» he thought; and he took his gun and shot at him. Then he went back to bed, because he was too frightened to go out of the house in the dark.

The next morning, Nasreddin went out and saw one of his shirts hanging on the clothes-line in the garden. His wife had washed it the day before and hung it out to dry. Now it had a bullet-hole right through the middle of it.

«My God», said Nasreddin, «I was lucky last night. If I had been wearing that shirt, the bullet would have killed me!» And he called his neighbours together and asked them to thank God for saving him.

thank = express gratitude

save = rescue

* * *

Mouse-Trap

One day a lady saw a mouse running across the kitchen floor. She was very afraid of mice, so she ran out of the house, got in a bus and went down to the shops.

There she bought a mouse-trap. The shopkeeper said to her, «Put some cheese in it. And you will soon catch that mouse.»

The lady went home with her mouse-trap, but when she looked in her cupboard, she could not find any cheese in it. She did not want to go back to shops, because it was very late. So she cut a picture of some cheese out of magazine and put that in the trap.

Surprisingly, the picture of the cheese was quite successful! When the lady came down to kitchen the next morning, there was a picture of a mouse in the trap beside the picture of the cheese!

ترجمة لغات واصطلاحات

Going Abroad

mouse	موس
mice	موشها
kitchen	آشپزخانه
kitchen floor	کنپ آشپزخانه
to be afraid of = fear = feel frightened	ترسیدن
got in a bus = got on a bus	سوار اتو بوسی شد
mouse-trap	تل موش
cheese	پنیر
cupboard	کمد
magazine	مجله
surprisingly	بطور شگفت آور
quite	کاملاً
successful	موفق آمیز
quite successful	کاملاً موفق آمیز

If we go abroad and visit foreign countries, we see and learn all sorts of things that we can never see or learn at home, though we may read about them in books and newspapers, and see pictures of them at the cinema. The best way to study geography is to travel, and the best way to get to know and understand the people of other countries is to meet them in their own homes.

There is the language difficulty, of course; but in these days, if the traveller can speak English or French, he can usually find somebody to understand him and to translate for him if necessary.

Most people who spend a holiday in travelling, take a camera with them and photograph anything that interests or pleases them - the sights of a city; views of mountains, lakes, valleys, plains,

* * *

waterfalls, forests, etc.; famous men and women; the ruins of ancient buildings; and even animals and birds that are new to them.

Later, perhaps years later, they will be reminded by the photographs of the happy time they had on a visit to a foreign country.

travelling سفر، مسافرت
camera دوربین عکاسی
sight منظر، چشم انداز
photograph عکس، عکس ... برداشتن
anything هرچیزی
views منظرهای = مناظر

lake دریاچه
valley دزه
plain دشت، بیگانه
waterfall آبشار
etc. وغیره، وجز آن
famous مشهور
ruin ویرانه، خرابه
ancient باستانی، قدیمی
building ساختمان
later بعدها، بعد
remind نیازمند، خواستار
of the happy time they had on a visit to a foreign country.

going رفتن (به)، سفر (به)
abroad خارج
foreign خارجی، پیگاهی
country کشور
all sorts انواع، بسیاری
home زمین
though اگرچه
cinema سینما
geography جغرافیا
traveller سفرگرد
French فرانسوی
to spend میزاندن، صرف کردن

* * *

ترجمه لغات و اصطلاحات

The Milky way and Planets

search

Milky Way

planet

man

improved

telescope

compared with

universe

just a tiny bit of

cosmic dust

set up

edge

galaxy

roughly

جستجو کردن، تحقیق کردن

کهکشان، راه شیری

سیاره

انسان

پژوهنده

تلسکوپ

در مقایسه با

جهان

تهها ذراًهای کوچک از

خاک جهان هستی

قرار گرفته، واقع [قرار گرفتن، واقع شدن]

کنار، به

کهکشان

قریباً، نیمیاً

When man began to search the skies with improved telescopes, what he saw made him feel very small. Compared with the universe, earth seemed to be just a tiny bit of cosmic dust.

Earth is only a small planet set up on the edge of the Milky Way.

The Milky Way, our galaxy, has roughly thirty billion stars like our sun. It is itself just one of about a hundred billion galaxies in the known universe.

Space is so vast and distances are so great that there is a problem in measuring them. Instead of writing down all the zeroes, we describe these distances in light years. A light year is the distance which light, moving at 186,326 miles per second, travels in one year.

Our closest neighbour galaxy Andromeda, is more than 900,000 light years away from Earth.

جهان شناخته شده	known universe
فضا	space
ریسیع، بہناور	vast
چندان، انقدر بقدرتی	so
آندازه گیری	measuring
بجای، در عوض	instead of
صفر	zero
توصیف کردن، پیشگردان	describe
سال نوری	light year
در هر ثانیه	per second
نزدیکترین	closest

* * *

فرهنگ ازرات

۱. فارسی - انگلیسی
۲. انگلیسی - فارسی

۱. فارسی - انگلیسی

T

water	<i>āb</i>	آب
waterfall	<i>ābstār</i>	آبشار
blue	<i>ābi</i>	آبی
apartment	<i>āpārtemān</i>	آپارتمان
monuments	<i>āsār</i>	آثار
historical monuments	<i>āsār-e tārikhi</i>	آثار تاریخی
last	<i>ākherin</i>	آخرین
Azar (9th Iranian month)	<i>Āzar</i>	آذر
quiet	<i>āram</i>	آرام
test, examination	<i>āzemiāyesh</i>	آزمایش
to try on	<i>āzemiāyesh kardan (lebas)</i>	آزمایش کردن (لباس)

future	<i>āyande</i>	sky	<i>āsemān</i>
mirror	<i>āyene</i>	to injure	<i>āstibh resāndan</i>
		kitchen	<i>āshpazkhāne</i>
		master, gentleman	<i>āghā</i>
in the beginning, first	<i>ebedā</i>	Mr.	<i>āghā(ye)</i>
eyebrow	<i>abnu</i>	gentlemen	<i>āghāyān</i>
foolish	<i>ablāh</i>	to come	<i>āmadan</i>
Avicenna (The great and famous Iranian physician and philosopher)	<i>Ebn-e sihā</i>	to run (water)	<i>āmadan-e (āb)</i>
room	<i>otāgh</i>	to learn	<i>āmukhan</i>
sitting room	<i>otāgh-e neshiman</i>	teacher	<i>āmuzegār</i>
dining room	<i>otāgh-e nāhārkhorī</i>	that, it	<i>ān</i>
union	<i>ettabād</i>	there	<i>ānja</i>
to happen	<i>ettefāgh oftādan</i>	thus	<i>āntowr</i>
bus	<i>otibus</i>	like that	<i>āntowri</i>
car	<i>otomobil</i>	so	<i>āngħadar</i>
equipment, furniture, house furniture	<i>asāsiye</i>	then	<i>āngħiġ</i>
to summon, to call up	<i>ehzār kardan</i>	they	<i>ānhā</i>
recently	<i>akhiran</i>	to get, to bring	<i>āvordan</i>
office, administration	<i>edāre</i>	to hang	<i>āvizān budan</i>
		to hang	<i>āvizān kardan</i>
		slowly	<i>āheste</i>
		gazelle	<i>āhu</i>

through	<i>az miān-e</i>	ازمیان
through	<i>az vasat-e</i>	ازوسط
to move (house)	<i>asbābkeshi kardan</i>	اسباب‌کشی کردن
is	<i>ast</i>	است
professor	<i>ostād</i>	استاد
to be employed	<i>estekhām shodan</i>	استخدام شدن
bony	<i>ostokhāni</i>	استخوانی
interrogative	<i>estefāmi</i>	استئتمامی
noun, name	<i>esm</i>	اسم
persons	<i>ashkhās</i>	اشخاص
terms	<i>estelāhāt</i>	اصطلاحات (اصطلاحها)
Esfahān (the name of a city in Iran)	<i>esfahān</i>	اصفهان
at all	<i>aslan</i>	اصلًا
cardinal	<i>asli</i>	اصلی
genitive	<i>ezāfe</i>	اضافه
to pay heed to	<i>e'tenā kardan (be)</i>	اعتنای کردن (ب)
numbers	<i>a'dād</i>	اعداد
to proclaim	<i>e'lām kardan</i>	اعلام کردن
often, very often, usually	<i>aghlab</i>	غلب
to fall, to fall down, omission of <i>tādān</i>	<i>az ru-yé</i>	آفادن
to stay	<i>az ohdeh barāmadan</i>	اقامت کردن

post office	<i>edāre-ye post</i>	اداره پست
to continue	<i>edāme dādan</i>	ادامدادن
politeness	<i>adab</i>	ادب
literature	<i>adabiyyāt</i>	ادبیات
to injure	<i>aziyat kardan</i>	اذیت کردن
to produce, to show	<i>erāe dādan</i>	ارائه دادن
woodland	<i>arāzi-ye jangali</i>	اراضی جنگلی
master	<i>arbāb</i>	رباب
inheritance	<i>erāz</i>	ارث
respected, dear	<i>arjmand</i>	ارجمند
cheap	<i>arzān</i>	ارزان
valuable	<i>arzeshmand</i>	ارزشمند
saw	<i>arreh</i>	ازه
to saw (sawed-sawn)	<i>arreh kardan</i>	ازه کردن
to cost	<i>arzidan</i>	ارزیدن
than, of, from	<i>az</i>	از
since last	<i>az ākharin bār</i>	از آخرین بار
for this matter, for this reason	<i>az in bābat</i>	از این بابت
to miss	<i>az dast dādatan</i>	ازدستدادن
across	<i>az ru-yé</i>	از روی
to succeed	<i>az ohdeh barāmadan</i>	از عهده برآمدن

he, she	<i>u</i>	او	at least	<i>aghallan</i>
first, in the beginning	<i>aval</i>	اول	though	<i>agar-che</i>
first	<i>avvalin</i>	اولین	to beg	<i>eltemâs kardan</i>
no matter	<i>ahamîiyat nadârad</i>	اهمیت ندارد	Alphabet	<i>alefba</i>
Iran	<i>Irân</i>	ایران	but	<i>ammâ</i>
Iranian	<i>irâni</i>	ایرانی	test, examination	<i>ermehân</i>
to remain, to stay	<i>istâdan</i>	استادن	to refuse	<i>emtenâ' kardan</i>
they	<i>ishân</i>	ایشان	imperative	<i>amr</i>
this	<i>in</i>	بن	today	<i>emruz</i>
here	<i>injâ</i>	بنجا	imperative	<i>amri</i>
these days	<i>in ruzhâ</i>	بن روزها	tonight, this night	<i>emshab</i>
to wander, to go about	<i>intaraf-o ântaraf rafsan</i>	اپنطرف و آنطرف رفتن	hope	<i>omrid, omnid</i>
thus	<i>intowr</i>	اپنطور	election	<i>entekehâb</i>
			to do	<i>anjâm dâdan</i>
			to throw, to put down	<i>andâkhian</i>
easily	<i>be-âsâni</i>	با سانی	size, measure	<i>anaâze</i>
slowly	<i>be-dhesegî</i>	با هستگی	measuring	<i>andâze-giri</i>
by, with	<i>bâ</i>	با	little	<i>andak</i>
polite, politely	<i>bâ-adab</i>	بادب	not long afterwards	<i>andak zamâni ba'd</i>
sadly	<i>bâ-anduh</i>	باندوه	man	<i>ensân</i>
father	<i>bâbâ</i>	بابا	finger	<i>angosht</i>
concern, matter, cause	<i>bâbat</i>	بات	all sorts	<i>anyâ'</i>

up, above	<i>bālā</i>	با
on, over	<i>bālāye</i>	با
at last	<i>belakharé</i>	با
to climb up, to go up	<i>bālā rafan</i>	با
although	<i>bā vojud-e in-ke</i>	با
with each other,	<i>bā-hamdgār</i>	با
with one another		
conscious	<i>bā-hush</i>	با
must	<i>bāyad, bāyest</i>	با
with one another,	<i>bā-yekdgār</i>	با
with each other		
idle, vain	<i>be-beṭālan</i>	بی
cook, make	<i>be-paz</i>	بز
gradually, little by little	<i>be-tadij</i>	بتدریج
individually, singly	<i>be-tanhāyi</i>	بنهایی
instead of	<i>bejā-ye</i>	بهای
child, baby	<i>bachche</i>	بچه
chance	<i>bakht</i>	بخت
part	<i>bakhtsh</i>	بخش
bad	<i>bad</i>	بد
carefully	<i>be-deghghat</i>	بدقت
in this way	<i>bedintarigé</i>	بدینظری

angrily	<i>bā-kashm</i>	با خشم
gladly	<i>bā-khoshtiāli</i>	با خوشحالی
wind	<i>bād</i>	باد
icy wind	<i>bād-e besiyār sard</i>	باد بسیار سرد
carefully	<i>bā-deghghat</i>	بادقت
time	<i>bār</i>	بار
yield, corp, product	<i>bār</i>	بار
porter	<i>bārbar</i>	باربر
open	<i>bāz</i>	باز
market, Bazaar	<i>bāzār</i>	بازار
to untie, to open	<i>bāz kardan</i>	بازگردن
game, play	<i>bāzi</i>	بازی
to play	<i>bāzi kardan</i>	بازی کردن
ancient	<i>bāstāni</i>	بسناني
literate	<i>bā-savād</i>	بسواد
club	<i>bāshgāh</i>	بلاشگاه
club	<i>bāshgāh-e varzeshi</i>	بلاشگاه ورزشی
loudly	<i>bā sedū-ye boland</i>	با صدای بلند
angrily	<i>bā-asabāniyār</i>	با غصه
garden, park	<i>bāgh</i>	بان
a little garden	<i>bāghche</i>	با فجه
to leave	<i>bāghi gozārdan</i>	با گذاردن

لamb	<i>bareh, barreh</i>	on	<i>bar</i>
large, big, great, huge	<i>bazorg</i>	equal	<i>barābar</i>
larger, older, bigger	<i>bazorg-star</i>	equal to	<i>barābar bā</i>
biggest	<i>bazorg-starin</i>	brother	<i>barādar</i>
high road	<i>bazorg-rāh</i>	glossy	<i>barrāgh</i>
soon	<i>be-zudi</i>	for	<i>barāye</i>
easily	<i>be-sādegi</i>	because, in order that	<i>barāye in-ke</i>
bed	<i>bastar</i>	to wave to ...	<i>barāye kasi dast tekān</i>
death-bed	<i>bastar-e marg</i>		<i>dādan</i>
to tie	<i>bastan</i>	harvest	<i>bardāshit-e mahsul</i>
closed	<i>baste</i>	to pick up, to get, to take away	<i>bardāshitan</i>
quickly	<i>be-sor'at</i>	to take, to carry	<i>bordan</i>
very, much, highly	<i>besiyār</i>	on, over	<i>bar-nu-ye</i>
all sorts	<i>besiyāri</i>	to put down	<i>bar zamin gorāshian</i>
hard, severely, vigorously	<i>be-sheddat</i>	over, on	<i>bar sar-e</i>
plate	<i>bosighāb</i>	snow	<i>barf</i>
separately, one by one	<i>be-towr-e jodū-gāne</i>	lightning, electricity	<i>barfi</i>
surprisingly	<i>be-towr-e shegeft-āvar</i>	leaf	<i>barf</i>
then, later	<i>ba'd</i>	to turn up down	<i>bargardāndam</i>
after	<i>ba'd-az</i>	to go back, to come back,	<i>bargashtan</i>
after that	<i>ba'd-az-in-ke</i>	to return	
later	<i>ba'd-hā</i>	rice	<i>berenj</i>

recover	<i>behbud</i>	بُهْبُود	sometimes	<i>bazi vaght-hâ</i>
well done!, bravo!, excellent!, indeed!	<i>bah-bah</i>	بَاهْ-بَاهْ	instead of	<i>be-avaz-e</i>
best	<i>behtarin</i>	بِهْتَرِين	just	<i>be-'eyneh</i>
to obtain	<i>be-dast-âvardan</i>	بِدْسْتَ اورْدَان	so	<i>be-ghadri</i>
to try a case	<i>be da'yîni residegi kardan</i>	بِدْعَوْمَى رِسِّيْدَگِيْ كَرْدَان	at once	<i>belîfâsele</i>
to fall down	<i>be zamin khordan</i>	بِزَمِينْ خُورْدَان	tall	<i>boland</i>
to put in jail	<i>be-zendân ferestâdan</i>	بِزَنْدَانْ فَرِسْتَادَان	to get up	<i>boland shodan</i>
as	<i>be-'onvân-e</i>	بِعْنَانِيْ	then	<i>banâ-bar-in</i>
to make a complaint before	<i>be-ghâzi shekâyat bordan</i>	بِقَاضِي شِكَاعِيْتَ بُورْدَان	rope	<i>band</i>
a judge			clothes-line	<i>band-e rakht</i>
as soon as	<i>be-mâhz-e in-ke</i>	بِمَحْضِ اِنْكَ	agency	<i>bongâh</i>
I don't care, it does not concern me	<i>be man che marbut ast?</i>	بِهِ مِنْ چَهْ مَرْبُوتْ اسْتَ؟	real estate agency	<i>bongâh-e mo'âmelât-e mellî</i>
to seem, look, apparently	<i>be-nazar-âmadan</i>	بِنَظَارَ آمَدان	scent/smell	<i>bu</i>
to be afraid, to fear	<i>be-vahshat ofiâdan</i>	بِوَحْشَتَ افَادَان	because of	<i>be-vâseteje</i>
frighten	<i>be-vahshat andâkhitan</i>	بِوَحْشَتَ انْدَخْتَان	bush	<i>bute</i>
to remind	<i>be-yâd âvardan</i>	بِيَادَ اورْدَان	with, by, by means of	<i>be-vâsileye</i>
at all	<i>be-hich-wujh</i>	بِهِيجِ وجَه	to smell	<i>bu kardan</i>
impolite	<i>bi-adab</i>	بِي أَدَبْ	to, in, into, equal to	<i>be</i>
explanation	<i>bâqyân</i>	بِيَانِ	spring	<i>bâhâr</i>
to describe	<i>bâqyân kardan</i>	بِيَانْ كَرْدَان	be-ers gozâştan	<i>bârât-گَاشَنْ</i>
			bequeath	<i>be-omid-e</i>
			in the hope of	<i>be-in-tarîgh</i>
			in this way	<i>bâzin-kardan</i>

sick, ill	<i>bimār</i>	بیمار	useless	<i>bi-samar</i>
illness	<i>bimāri</i>	بیماری	poor	<i>bichāre</i>
among, between	<i>beyn</i>	بین	quiet	<i>bi-harakat</i>
nose	<i>bini</i>	بینی	root, bottom	<i>bikh</i>
vain, idle, in vain	<i>bihude</i>	بیهوده	awake	<i>bidār</i>
unconscious	<i>bi-hush</i>	بیهوش	to get up	<i>bidār shodan</i>
			to wake up	<i>bidār kardan</i>
			at once	<i>bi-derang</i>
foot	<i>pā</i>	پا	outside, out	<i>birun</i>
cloth	<i>pārche</i>	پارچہ	to get out	<i>birun āmadan</i>
piece	<i>pāre</i>	پاره	twenty	<i>bist</i>
to piece, to tear	<i>pāre pāre kardan</i>	پاره پاره کردن	twenty five	<i>bist-o panj</i>
to reply	<i>pāsokh dādan</i>	پاسخ دادن	twenty three	<i>bist-o se</i>
fifteen	<i>pānzadah</i>	پانزده	twenty six	<i>bist-o shesh</i>
five hundred	<i>pānsad</i>	پانصد	twenty one	<i>bist-o yetk</i>
autumn	<i>pāzī, pāyīz</i>	پاییز، پاییز	twenty first	<i>bist-o yetom</i>
below, down	<i>pāin, pāyīn</i>	پائین، پایین	illiterate	<i>bi-savād</i>
to climb down	<i>pāyīn āmadan</i>	پائین آمدن	more	<i>bishtar</i>
to put down	<i>pāyīn āvardan</i>	پائین آوردن	often	<i>bishtar-e vaght-hā</i>
to whisper	<i>pechpech kardan</i>	پچپچ کردن	useless, in vain	<i>bi-fayede</i>
to cook, to make	<i>pokhtan</i>	پختن	foreign	<i>bigāne</i>
father	<i>pedar</i>	پدر	spade	<i>bil</i>

suffix	<i>pasvand</i>	to accept	<i>papirofian</i>
back, behind	<i>posht</i>	feather	<i>par</i>
roof	<i>posht-e bām</i>	scattered, dispersed	<i>parākande</i>
bridge	<i>pol</i>	hedge	<i>parchin</i>
five	<i>panj</i>	question	<i>porshesh</i>
fifty	<i>panjāh</i>	interrogative	<i>porsheshi</i>
window	<i>panjere</i>	to go about, to wander	<i>parse zadan</i>
thursday	<i>panjshanbe</i>	to ask	<i>poršidan</i>
fifth	<i>panjom</i>	birds	<i>parandegān</i>
paw	<i>panje</i>	bird	<i>parande</i>
to advise	<i>pand dādan</i>	to fly	<i>parvāz kardan</i>
hidden	<i>penhān</i>	to try on	<i>porov kardan</i>
to hide	<i>penhān kardan</i>	to fly, to jump	<i>paridan</i>
cheese	<i>panir</i>	the day before yesterday	<i>parīruz</i>
vain, futile, nonsense	<i>puch</i>	physician, doctor	<i>pezeshk, doctor</i>
skin	<i>push</i>	behind, then	<i>pas</i>
to cover	<i>pushāndan</i>	after	<i>pas az</i>
covered with	<i>pushide az</i>	after	<i>pas az ān-ke</i>
money	<i>pul</i>	after a little while	<i>pas az andak zamāni</i>
beside	<i>pahlu-ye</i>	after a little while	<i>pas az moddat-e kamī</i>
breadth	<i>pahnā</i>	post office	<i>post-khāne</i>
vast	<i>pahnāvar</i>	boy	<i>pesar</i>

بیاده	<i>piāde</i>	on foot
پیاز	<i>piāz</i>	onion
پیچ	<i>pitch</i>	screw, bolt
پیدا کردن	<i>peydā kardan</i>	to find
پیز	<i>pīz</i>	old
پیراهن	<i>pīrāhan</i>	shirt
پیز مرد	<i>pīr mārd</i>	oldman
پیش	<i>pīsh</i>	with, in front of, before
پیش از	<i>pīsh az</i>	before
پیش از آنکه	<i>pīsh az ān-ke</i>	before
پیش از اینکه	<i>pīsh az in-ke</i>	before
پیشرفت	<i>pīshrafte</i>	improved, advanced
پیشوند	<i>pīshvānd</i>	prefix
پیشوند نهی	<i>pīshvānd-e nafy</i>	negative prefix
پیغام	<i>peygām</i>	message
پیوسته	<i>peyvāste</i>	suffixed
ت		
تار	<i>tār</i>	زماندن
تاریخ	<i>tārikhi</i>	زمانی
تازه	<i>tāzeh</i>	زیست
تازه	<i>tab</i>	<i>tahgīgh kardan</i>
تازه کردن		<i>takhte-siyāh</i>
تازه سیاه		<i>takhtīnān</i>
تازه بینا		<i>tarjome kardan</i>
تازه کردن		<i>tarzāndan</i>
تازه ساندن		<i>tarsnāk</i>
تازه سنا کن		<i>tarzidān</i>
تازه سیدن		<i>torsh</i>
تازه ش		<i>tark kardan</i>
تازه کردن		<i>tarke</i>
تازه کردن		<i>tashkīd</i>
تازه کردن		<i>tashakkōr kardan</i>
تازه		<i>teshne</i>
تازه		<i>tasdīgh</i>
تازه		ta, tā in-ke, barvye in-ke
تازه		so long as, in order that,
تازه		by the time that
تازه		ta, tā bestān
تازه		ta, tā in-ke, barvye in-ke
تازه		so long as, in order that,
تازه		by the time that
تازه		ta, tā bestān

mouse-trap	<i>tale mush</i>	تمهورش	tasnim gerefjan
to watch	<i>tamâshâ kardan</i>	نمایش کردن	tasavor kardan
all	<i>tamâm</i>	نمایم	tasvir
to be finished, come to end	<i>tamâm shodan</i>	تمام شدن	taa jjobi
to finish	<i>tamâm kardan</i>	تمام کردن	ta'rif kardan
all day	<i>tamâm-e ruz</i>	تمام روز	ta'til (ruz-e ta'til)
all time	<i>tamâm-e moddat</i>	تمام مدت	ta'tilat-e tâbestân
exercise	<i>tarmin</i>	تمرين	ta'mir kardan
to flatter	<i>tamallogh goftan (az)</i>	تمنی گفتن (از)	tafang
clean	<i>tarviz</i>	تمیز	taghiban
to be cleaned	<i>tarviz shodan</i>	تمیز شدن	taghsim shodan
to clean	<i>tarviz kardan</i>	تمیز کردن	taghsim kardan
lazy	<i>tanbal</i>	تبسل	taghallâ kardan
to punish	<i>tanbih kardan</i>	تبیه کردن	takâlif (taklif-hâ)
fast	<i>tond</i>	تند	tekrâr kardan
tanvin	<i>tanvin</i>	تونین (= ل)	taklif (taklif-e darsi)
alone, only, just	<i>tanhâ</i>	تهما	tekke
just a tiny bit of	<i>tanhâ zarrehe-i kachak az</i>	تهما ذرا ای کوچک از	talâsh kardan
trunk of the tree	<i>tane-ye derakht</i>	تهه درخت	telescop
tennis	<i>tenis</i>	تنیس	telefon
in, inside	<i>tu</i>	تو	telefon kardan
you (sing.)	<i>to</i>	تو	trap

umberella	<i>chatr</i>	جتر
pasturing, grazing	<i>charā</i>	چرا
why	<i>cherā</i>	چرا
to graze	<i>charā kardan</i>	چرا کردن
to graze	<i>charidan</i>	چریدن
eye	<i>chashm</i>	چشم
sight	<i>chashm-andāz</i>	چشم انداز
how	<i>chetowr</i>	چهار
Chelow Kabab (rice and kabab)	<i>chelow kabāb</i>	چلوکباب
Chelow morgh (rice and chicken)	<i>chelow morgh</i>	چلو منغ
how many, several	<i>chand</i>	چند
so much, very much, so as much as	<i>chandān-ke</i>	چندانکه
several times	<i>chand-bār</i>	چندبار
how many	<i>chand tā</i>	چند تا
how often	<i>chand vaght yek-bār</i>	چند وقت یکبار
what....	<i>chandom</i>	چندم
fork	<i>changāl</i>	چنگال
what?	<i>che</i>	چه
both... and...	<i>che... che...</i>	چه... چه...
four	<i>chāhār</i>	چهار
sentence		
exclamative sentence		
conditional sentence		
forest	<i>jangal</i>	جنگل
stream	<i>ju=juy</i>	جو=جوی
to reply	<i>javāb dādan</i>	جواب دادن
young	<i>javān</i>	جوان
baby bird, chicken	<i>juje (bachich-ye parandegan)</i>	جوجه (بچه پرندگان)
to gnaw	<i>javidan</i>	جودین
universe	<i>jahān</i>	جهان
known universe	<i>jahān-e shenākhte shodeh</i>	جهان شناخته شده
to jump	<i>jahidān</i>	جیدن
pocket	<i>jib</i>	جب
چ		
print	<i>chāp</i>	چاپ
to flatter	<i>chāplusi kardan</i>	چاپلوسی کردن
fat	<i>chāgh</i>	چاپ
to get fat	<i>chāgh shodan</i>	چاپ شدن
knife	<i>chāghu</i>	چاقو
tea	<i>chāy, chāy</i>	چای، چای
left	<i>chap</i>	چپ

حافظ	<i>chāhār bār</i>	four times
چهاربار	<i>chāhārdah</i>	fourteen
چهارده	<i>chāhārshāhne</i>	wednesday
چهارشنبه	<i>chāhārsad</i>	four hundred
چهارصد	<i>chāhārshāhne</i>	fourth
چهارم	<i>chāhārom</i>	fourth
چهارین	<i>chāhāromin</i>	fourth
چه کسی؟	<i>che kasi?</i>	who?
چهل	<i>chehel</i>	fourty
چهارم؟	<i>che mowghe'</i>	when?
چهارت؟	<i>che vaght</i>	when?
چهارب.	<i>chub</i>	stick, wood
چوبان	<i>chupān</i>	shepherd
چون	<i>chon</i>	because, as, since
چونکه	<i>chon-ke</i>	because
چی	<i>chi</i>	what
چیز	<i>chiz</i>	thing, object
چیزی دیگر = چیز دیگری	<i>chizi digar</i>	something else
چیست؟ (چه است؟)	<i>chist (=che ast)</i>	what is?
۲		
حصار	<i>hesār-e bagh, parchin</i>	corp, yield, product
حصار	<i>hāsel</i>	present
حاضر	<i>hazer</i>	present

Mrs., lady	<i>khānom</i>	خانم	<i>haghñayegh</i>	حقابن
house	<i>khāne</i>	خانه	<i>haghñat</i>	حقفت
information	<i>khabar</i>	خبر	<i>hall kardan</i>	حل کردن
to give information, to inform	<i>khabar dādan</i>	خبردادن	<i>haml kardan</i>	حمل کردن
malicious	<i>khabis</i>	خبیث	<i>hamle kardan be...</i>	حمله کردن به...
God	<i>khodā</i>	خدا	<i>on, to rush</i>	
My God	<i>khodā-yé man</i>	خدای من	<i>hume-yé shahr</i>	حومه شهر
servant	<i>kheñatkar</i>	خدمتکار	<i>haydāt</i>	حیات
wisdom	<i>kherad</i>	خرد	<i>hayvāt</i>	حیاط
small, little	<i>khord</i>	خود	<i>hilegar</i>	جهله گر
to break into pieces	<i>khord kardan</i>	خردکردن	<i>heyvān</i>	حیوان
to break	<i>khord kardan</i>	خردکردن		
wise	<i>kherad-mand</i>	خدمند		
bear	<i>khers</i>	خرس	<i>khādem</i>	خدم
shopping	<i>kharid(an)</i>	خرید(ن)	<i>khārej</i>	خارج
bought (he, she)	<i>kharid (u)</i>	خرید (او)	<i>khārej shodan</i>	خارج شدن
shopper	<i>kharidār</i>	خریدار	<i>khāreji</i>	خارجی
to buy	<i>kharidan</i>	خریدن	<i>khāter (be-khāter-e)</i>	خارج (بعاطر)
tired	<i>khaste</i>	خسته	<i>khāterāt</i>	خاطرات
dry	<i>khoshik</i>	خشک	<i>khātere</i>	خاطره
to dry	<i>khosik kardan</i>	خشک کردن	<i>khāk</i>	خاک
anger	<i>khastim</i>	خشم	<i>khāk-e jahān-e hasni</i>	خاک جهان هستی

self	<i>khod</i>	خود	<i>khashm-gin</i>	angry
to refuse	<i>khod-dary kardan</i>	خودداری کردن	<i>khashm-nâk</i>	angry
He pretended to be dead	<i>khod râ be mordan zad</i>	خود را به مردن زد	<i>khoshnud shodan</i>	to be pleased
himself, herself, itself	<i>khodash</i>	خودش	<i>khoshnud kardan</i>	to please
themselves	<i>khodeshân</i>	خودشان	<i>khatar</i>	danger
myself	<i>khodam</i>	خودم	<i>khatar-nâk</i>	dangerous
to feed, to cause to eat	<i>khorândan</i>	خوراندن	<i>khâlâs kardan</i>	خلاص کردن
to have (food), to drink	<i>khordan</i>	خوردن	<i>khâlasi</i>	rescue, save
good, nice	<i>khosh</i>	خوش	<i>khoms</i>	fifth
happy, lucky, fortunate	<i>khoshbâkti</i>	خوشبخت	<i>khân shodan</i>	to bend down
happy, glad	<i>khoshhâl</i>	خوشحال	<i>khârâde</i>	laugh
to be pleased	<i>khoshhâl shodan</i>	خوشحالشدن	<i>khândidân</i>	to laugh
fortunate, lucky	<i>khoshshâns</i>	خوش شانس	<i>khonak</i>	cold, cool
to have a good time	<i>khosh gozarândan</i>	خوش گزاراندن	<i>khonak-tar</i>	colder
delicious	<i>khoshmâze</i>	خوشمزه	<i>khâribidan</i>	to sleep
avenue, street	<i>khâyâbân</i>	خیابان	<i>khâtaran</i>	to want, to ask
Enghelab avenue	<i>khâyâbân-e Enghelâb</i>	خیابان انقلاب	<i>khândan</i>	to read, to call, to study
to imagine, to think, to reflect	<i>khâyâl kardan</i>	خيال کردن	<i>khâh... khâh...</i>	either... or...
very, highly, much	<i>kheyli</i>	خيلى	<i>khâhân</i>	plaintiff
inside, in	<i>dâkhel</i>	داخل	<i>khâhar</i>	sister
			<i>khâhesht kardan</i>	to want, to ask
			<i>khub</i>	good, nice

length	<i>derāzi</i>	درازی	court	<i>dādgāh</i>
about, of	<i>dar-bare-ye</i>	در باره	to give	<i>dādan</i>
between, among	<i>dar-beyn-e</i>	در بین	rich	<i>dārā</i>
behind	<i>dar-pas-e</i>	در پس	drug, medicine	<i>dāru</i>
behind	<i>dar-posht-e</i>	در پشت	story	<i>dāstān</i>
beside	<i>dar-pahlī-ye</i>	در پهلوی	short story	<i>dāstān-e kūtāh</i>
in front of, with	<i>dar-pish-e</i>	در پیش	to have, to hold	<i>dāshān</i>
in front of	<i>dar-jolow-ye</i>	در پلیوی	hold this!	<i>in rā dāshe bāsh!</i>
while	<i>dar-hāli-ke</i>	در حالیک	net	<i>dām</i>
about	<i>dar-hudud-e</i>	در حدود	wise, learned	<i>dānā</i>
tree	<i>derakht</i>	درخت	pupil	<i>dāneshāmuz</i>
plane tree	<i>derakht-e chenār</i>	درخت چنار	student	<i>dāneshjū</i>
apple tree	<i>derakht-e sib</i>	درخت سیب	students	<i>dāneshjū-yān</i>
glossy	<i>darakhsāhān</i>	درخشنان	university	<i>dāneshgāh</i>
to shine	<i>darakhshidān</i>	درخشیدن	to know	<i>dānestān</i>
to ask	<i>darkhāst kardān</i>	درخواست کردن	middle school, high school	<i>dabirestān</i>
pain	<i>dard</i>	درد	girl	<i>dokhtar</i>
painful	<i>dardnāk</i>	دردناک	door	<i>dar</i>
painful	<i>dardmand</i>	در دمدم	in, into	<i>dar</i>
to put in jail	<i>dar zendān andākhān</i>	در زندان آنداخان	long	<i>derāz</i>
lesson	<i>dars</i>	درس	to be lengthened	<i>derāz shodan</i>
just	<i>dorost</i>	درست	to lie down	<i>derāz keshidan</i>

to wave to...	<i>dast tekān dādan barāye...</i>	دست نیکان دادن برای ...
to touch	<i>dast zadan be</i>	دست زدن به
to capture	<i>dastgir kardan</i>	دستگیر کردن
grammar	<i>dastur, dastur-e zabān</i>	دستور، دستور زبان
bundle	<i>daste</i>	دسته
plain	<i>dasht</i>	دشت
quarrel	<i>da'vā</i>	دعوا
to summon, to invite	<i>da'tvat kardan</i>	دعوت کردن
notebook	<i>dafstar</i>	دانتر
office	<i>dafstar</i>	دانتر
time	<i>daf'eh</i>	دفعه
minute	<i>dughighé(ه)</i>	دقیقه
shop	<i>dokān (doktān)</i>	دان
shopkeeper	<i>dokandār</i>	دانندار
physician, doctor	<i>doctor</i>	دکتر
to feel pity (for someone)	<i>del suktan</i>	دل سوختن
he felt pity for him	<i>delash be-hāle u sukhet</i>	دلش به حال او سوخت
reason	<i>dallil</i>	دلیل
to follow, to run after someone	<i>dorbāl-e kasi raftan</i>	دبال کسی رفتن
two	<i>do</i>	دو
drug, medicine	<i>davā</i>	دوا
twelve	<i>davāzdah</i>	دوازده

just then	<i>dorost dar hamān vaght</i>	درست در همان وقت
to make, to cook	<i>dorost kardan (ghazā)</i>	درست کردن (غذا)
to study	<i>dars khāndān</i>	درس خاندن
all the year round	<i>dar sarāsar-e sal</i>	در سراسر سال
across	<i>dar tul-e</i>	در طول
instead of	<i>dar avaz-e</i>	در عوض
to pass away, to die	<i>dargozashan</i>	درگذشتن
in the middle of the night	<i>dar nime-ye shab</i>	در نیمه شب
compared with	<i>dar moghāye bā</i>	در مقایسه با
between, among	<i>dar miān-e</i>	در بین
in the middle of	<i>dar vasat-e</i>	در وسط
lie, false	<i>durugh</i>	دروغ
to lie	<i>durugh goftan</i>	دروغ گفتن
valley	<i>darreh</i>	دره
per second	<i>dar har sānie</i>	در هر ثانیه
sea	<i>daryā</i>	دریا
lake	<i>daryāche</i>	دریاچه
to rend, to tear, to kill	<i>daridān</i>	دریدن
thief	<i>dord</i>	ذد
to steal	<i>dordidān</i>	ذردیدن
castle	<i>dezh</i>	دژ
hand	<i>dast</i>	دست

drift	<i>darbāz</i>	دریز
driftwood	<i>darbāz-e kāsh</i>	دریز کاش
driftwood	<i>darbāz-e kāsh</i>	دریز کاش
driftwood	<i>darbāz-e kāsh</i>	دریز کاش
driftwood	<i>darbāz-e kāsh</i>	دریز کاش

Dey (10th Iranian month)	<i>dey</i>	دی	twelfth	<i>davāzdahom</i>	دوازدهم
meeting	<i>diār</i>	دیدار	twice	<i>do bār</i>	دوبار
to see, to examine, to visit,	<i>didan</i>	دیدن	again	<i>dobāre</i>	دوباره
to meet	<i>dir</i>	دید	cycle, turn	<i>dowr</i>	دور
late	<i>deyr</i>	در	far	<i>dur</i>	دور
monastery	<i>deyr</i>	در	camera	<i>durbin-e akkāni</i>	دوربین عکاسی
later	<i>dir-tar</i>	در ز	period, age	<i>dowre</i>	دوره
yesterday	<i>diruz</i>	در روز	course of middle school	<i>dowre-ye dabirestān</i>	دوره دبیرستان
last night	<i>dishab</i>	در شب	two years ago	<i>do sāl pish</i>	دو سال پیش
wall	<i>divār</i>	دیوار	friend	<i>dustāne</i>	دوستانه
			friendly	<i>dostanbe</i>	دوشنبه
bit	<i>zarreh</i>	ذره	monday	<i>dovom, dovom</i>	دوم، دوم
following	<i>zeyl</i>	ذيل	second	<i>dovomin, dovomin</i>	دومین، دومن
			to run	<i>davidan</i>	دویدن
			two hundred	<i>divist</i>	دویست
				<i>deh</i>	ده
regarding, concerning	<i>rāje' be</i>	راجع به	village	<i>deh</i>	ده
comfortable	<i>rāhat</i>	راحة	ten	<i>dah</i>	ده
radio	<i>rādiow</i>	رادیو	villager	<i>dehāti</i>	دهاتی
secret, mystery	<i>rāz</i>	راز	mouth	<i>dahān</i>	دهان
right	<i>rāst</i>	راست	village	<i>dehkade</i>	دهکده
to satisfy, to please	<i>rāzi kardan</i>	راضی کردن	the tens	<i>dah-hā</i>	دها = دهها

day	<i>rūz</i>	روز	driving	<i>rānandegi</i>	رانندگی
day after day	<i>rūz-be-rūz</i>	روز-بروز	to drive	<i>rānandegi kardan</i>	رانندگی کردن
the day before, the previous	<i>rūz-e pish</i>	روز پیش	way, road, path	<i>rāh</i>	راه
day			high road	<i>rāh-e bozorg</i>	راه بزرگ
friday	<i>rūz-e jom'e</i>	روز جمعه	milky way	<i>rāh-e shir</i>	راه شیری
the day before, the previous	<i>rūz-e ghabl</i>	روز قبل	to lead	<i>rāhamāti kardan</i>	راهنمایی کردن
day			fourth, quarter	<i>rob'</i>	ربع
newspaper	<i>ruzname</i>	روزنامه	to steal	<i>robdan</i>	ربودن
once	<i>ruzī</i>	روزی	clothes	<i>rakht</i>	دخت
village	<i>rustā</i>	روستا	to fail	<i>rad shodan</i>	رشد نهادن
villager	<i>rustāyi</i>	روستائی	to arrive, to come (about), to reach	<i>residan</i>	رسیدن
on, over	<i>ru-ye</i>	روی	to go	<i>raftan</i>	رفتن
to look, to face, to turn	<i>ruy kardan</i>	روی کردن	going	<i>raftan (be)</i>	(4.) رفتن
to let go, to save, to rescue	<i>rahā kardan</i>	رهای کردن	friend	<i>rafigh</i>	رفیق
rescue, save	<i>rahāyi, rahāi</i>	رهایی، رهانی	pain, toil	<i>ranj</i>	رنج
Rey (The name of a city in Iran)	<i>Rey</i>	ری	to suffer	<i>ranj bordan</i>	رنج بردن
rope	<i>rismān</i>	رسمان	colour	<i>rang</i>	رنگ
stem, root	<i>rishe</i>	ریشه	fox	<i>rubāh</i>	ربابه
past stem	<i>rishe-ye māzi</i>	ریشه ماضی	to begin to recover	<i>ru be behbud gozāshāhan</i>	رو بے بهبود گذاشتن
present stem	<i>rishe-ye mozāre'</i>	ریشه موضع	river	<i>rud</i>	رود
				<i>rudkhāne</i>	رودخانه

beautiful, nice, pretty	<i>zibā</i>	زیبا
beauty	<i>zibāyi, zibā'i</i>	زیبایی، زیبائی
following, under	<i>zir</i>	زیر
because	<i>zirā, zirā-ke</i>	زیرا، زیرا که
cunning	<i>zirak</i>	زیرک
to turn up down	<i>zir-o ru kardan</i>	زیر و رو کردن
ج		
bank	<i>sāhel</i>	ساحل
building	<i>sūhkīemān</i>	ساختمان
simple	<i>sāde</i>	ساده
agreement	<i>sāzesh</i>	سازش
clock, hour	<i>sā'at</i>	ساعت
quiet	<i>sāket</i>	سکت
year	<i>sāl</i>	سال
last year	<i>sāl-e gozashie</i>	سال گذشته
light year	<i>sāl-e nuri</i>	سال نوری
centimeter	<i>sāntimetr</i>	سانتیمتر
cause, reason	<i>sabab</i>	سبب
green	<i>sabz</i>	سبز
vegetable	<i>sabzi</i>	سبزی
to thank, to express gratitude	<i>sepāsgozāri kardan</i>	سپاسگزاری کردن

زیبا	<i>zibā</i>	زیبا
زیبایی، زیبائی	<i>zibāyi, zibā'i</i>	زیبایی، زیبائی
زیر	<i>zir</i>	زیر
زیرا، زیرا که	<i>zirā, zirā-ke</i>	زیرا، زیرا که
زیرک	<i>zirak</i>	زیرک
زیر و رو کردن	<i>zir-o ru kardan</i>	زیر و رو کردن
ج		
ساحل	<i>sāhel</i>	ساحل
ساختمان	<i>sūhkīemān</i>	ساختمان
ساده	<i>sāde</i>	ساده
سازش	<i>sāzesh</i>	سازش
ساعت	<i>sā'at</i>	ساعت
سکت	<i>sāket</i>	سکت
سال	<i>sāl</i>	سال
سال گذشته	<i>sāl-e gozashie</i>	سال گذشته
سال نوری	<i>sāl-e nuri</i>	سال نوری
سانتیمتر	<i>sāntimetr</i>	سانتیمتر
سبب	<i>sabab</i>	سبب
سبز	<i>sabz</i>	سبز
سبزی	<i>sabzi</i>	سبزی
سپاسگزاری کردن	<i>sepāsgozāri kardan</i>	سپاسگزاری کردن

زابع	<i>zāre'</i>	زابع
زاری کردن	<i>zāri kardan</i>	زاری کردن
زدن	<i>zadan</i>	زدن
زدد	<i>zard</i>	زدد
زرنگ	<i>zerrang</i>	زرنگ
زشت	<i>zesht</i>	زشت
زمان	<i>zamān</i>	زمان
زمان آینده	<i>zamān-e īyānde</i>	زمان آینده
زمان ماضی ساده	<i>zamān-e mazī-ye sāde</i>	زمان ماضی ساده
زمانی	<i>zamāni</i>	زمانی
زمستان	<i>zemestān</i>	زمستان
زمن	<i>zamin</i>	زمن
زمنهای جنگلی	<i>zamin-ha-ye jangalī</i>	زمنهای جنگلی
زن	<i>zān</i>	زن
زنان	<i>zendān</i>	زنان
زنگی	<i>zendegī</i>	زنگی
زنگی کردن	<i>zendegī kardan</i>	زنگی کردن
زنگزدن	<i>zang zadan</i>	زنگزدن
زود	<i>zud</i>	زود
زور	<i>zur</i>	زور
زیاد	<i>zīyād</i>	زیاد
much, very		much, very

سپس	<i>sepas</i>	then
ستاره	<i>star</i>	star
ستارگی	<i>starre</i>	root, stem
ستفت	<i>setāk</i>	severe, hard, intense
سفن	<i>sakht</i>	speech, word, remark
سر	<i>sokhan</i>	head
	<i>sar</i>	over, on
	<i>sar-e</i>	to come up
	<i>sar az khâk dar âvardan</i>	at last
	<i>saranjâm</i>	red
	<i>sorkh</i>	red rose
	<i>sorkh gol</i>	cold
	<i>sard</i>	to blame
	<i>sarzanesh kardan</i>	noise
	<i>sar-o sedâ</i>	to slid, to slip
	<i>soridan</i>	to deserve
	<i>sezâvâr budan</i>	Sadi (one of the most famous Iranian poets)
	<i>sa'dî</i>	effort
		to try
		travelling, travel
		to travel

سفره	<i>sofreh</i>	third
سبید	<i>sefid</i>	third
سگ	<i>sag</i>	dreadful
سلسله	<i>selele</i>	dreadful
سگگی	<i>sang</i>	thirty
سه	<i>se</i>	sevom, sevom
سبار	<i>se-bar</i>	sevomin, sevomin
سچهارم	<i>se-châhârom</i>	sahmgin
سدهنیه	<i>seshanbe</i>	samnâk
سود	<i>savâd</i>	surâkh
سوراشن	<i>savâr shodan</i>	surâkh-e golule
سؤال	<i>so'âl</i>	sevom, sevom
سؤالی	<i>so'âli</i>	sevomin, sevomin
سود	<i>sud</i>	say
سودمند	<i>sudmand</i>	sa'y kardan
سوراخ	<i>surâkh</i>	say
سوراخ‌گواره	<i>surâkh-e golule</i>	say
سعادی		say
سعادی		say
سعید		say
سعید		say
سعی		say
سعی کردن		say
سعی کردن		say
سفر		say
سفر کردن		say
سفر کردن		say

shepherd	<i>shabān</i>	شبان	planet	<i>sayyāre</i>
to run, to hurry, to make haste	<i>sherābidan</i>		black	<i>siyāh</i>
to run, to hurry, to make haste	<i>sherāfiān</i>		apple	<i>sib</i>
person	<i>shakhs</i>	شخص	potato	<i>sibzamini</i> (<i>sib-e zamini</i>)
personal	<i>shakhsī</i>	شخصی	thirteen	<i>sizdah</i>
to plough	<i>shokhm zadan</i>	شخم زدن	three hundred	<i>sisad</i>
to plough	<i>shokhm kardan</i>	شخم کردن	cigarette	<i>sigār</i>
to become, to get	<i>shodan</i>	شدن	wire	<i>sim</i>
hard, intense, severe	<i>shāhid</i>	شدید	cinema, picture	<i>sinemā</i>
severely, hard, vigorously	<i>shāhidān</i>	شدیداً	tray	<i>sini</i>
respectable, honourable	<i>sharāfītmand</i>	شرافتمند		
condition	<i>shart</i>	شرط		
conditional	<i>shari'ī</i>	شرطی	branch	<i>shāikhé</i>
shamefaced	<i>sharmagīn</i>	شرمگین		<i>shā'er</i>
ashamed	<i>sharmnāk</i>	شرمناک	poet	<i>shā'ki</i>
to come up	<i>shorū' be rūdan kardan</i>	شرع به رویدن کردن	plaintiff	<i>shāgerd</i>
to start, to begin	<i>shorū' kardan</i>	شرع کردن	pupil	<i>shām</i>
sixty	<i>shast</i>	شصت، شصتن	supper	
poetry	<i>she'r</i>	شعر	sixteen	<i>shānzdah</i>
six	<i>shesh</i>	شش	king	<i>shāh</i>
sixth	<i>sheshom</i>	ششم	prince	<i>shāhzāde</i>
to cure	<i>shafā dādan</i>	شفادان	to deserve	<i>shāhyeste budan</i>
			night	<i>shab</i>

Iran)	shekāyat	شکایت
sweet	shirin	شیرین
complaint	shekāyat pish-e ghazi	شکایت پیش قاضی بردن
to make a complaint before	bordan	نکر
a judge	shetar	شکستن، نگه نگه کردن
sugar	shetek	شوار
consonant	sāmet	نمای
morning	sobh	شماء
breakfast	sobhāne	شماء
to wait	sabr kardan	شماره
talk, speech, saying, word	sohbat	شنا
to talk	sohbat kardan	شناشیدن
plain, desert	sahrā	شناشیدن
hundred	sad	شناشیدن
voice	sedā	شناشیدن
to call	sedā zadān	شناشیدن
the hundreds	sad-hā	شنبه
to have, to eat (food)	safr kardan (ghazā)	شنبه
to conjugate	safr kardan (fe'i)	شنبه
to spend	safr kardan (vaghi)	شنبه
conjugational	saſfi	شهر
to go up, to climb up	so'ud kardan	شهر تهران
adjectives	sefat (sefat-hā)	شیر
adjective	sefat	شیراز

ص

Iran)	shekāyat	شکایت
sweet	shirin	شیرین
complaint	shekāyat pish-e ghazi	شکایت پیش قاضی بردن
to make a complaint before	bordan	نکر
a judge	shetar	شکستن، نگه نگه کردن
sugar	shetek	شوار
consonant	sāmet	نمای
morning	sobh	شماء
breakfast	sobhāne	شماء
to wait	sabr kardan	شماره
talk, speech, saying, word	sohbat	شنا
to talk	sohbat kardan	شناشیدن
plain, desert	sahrā	شناشیدن
hundred	sad	شناشیدن
voice	sedā	شناشیدن
to call	sedā zadān	شناشیدن
the hundreds	sad-hā	شنبه
to have, to eat (food)	safr kardan (ghazā)	شنبه
to conjugate	safr kardan (fe'i)	شنبه
to spend	safr kardan (vaghi)	شنبه
conjugational	saſfi	شهر
to go up, to climb up	so'ud kardan	شهر تهران
adjectives	sefat (sefat-hā)	شیر
adjective	sefat	شیراز

صفت اشاره	<i>zamir-e ta'kidi</i>	zamir-e ta'kidi	صفیر ناکبدی
صفت برتر	<i>zamir-e mosharek</i>	zamir-e mosharek	صفیر مشترک
صفت بزرین	<i>zamir-hā-ye peyvaste</i>	zamir-hā-ye peyvaste	صفیر های پیوسته
صفت معمولی	<i>zamir-hā-ye shakhsī</i>	zamir-hā-ye shakhsī	صفیر های شخصی
صفحه	<i>zamir-hā-ye melki</i>	zamir-hā-ye melki	صفیر های ملکی
صفر	<i>zamir-hā-ye melki-ye peyvaste</i>	zamir-hā-ye melki-ye peyvaste	صفیر های ملکی پیوسته
صفنی، صفره			Safavi (The name of a dynasty)
			safavi, safavie
			in Persia in 16th century)
demonstrative adjective	<i>sefat-e eshäre</i>	sefat-e eshäre	صفیر اشاره
comparative adjective	<i>sefat-e bartar</i>	sefat-e bartar	صفیر مشترک
superlative adjective	<i>sefat-e bararin</i>	sefat-e bararin	صفیر های پیوسته
past participle	<i>sefat-e majfūli</i>	sefat-e majfūli	صفیر های شخصی
page	<i>safhe</i>	safhe	صفحه
zero	<i>seff</i>	seff	صفر
			صفنی، صفره

fortune-teller	<i>tāle'bīn</i>	تالع‌بین	ظالع‌بین
floor, stair	<i>tabaghe</i>	طبقه	طبقه
doctor, physician	<i>tabib</i>	طیب	طیب
gladness	<i>tarab</i>	طراب	طراب
gold	<i>talā</i>	طلاء	طلاء
covetousness, greed	<i>tama'</i>	طبع	طبع
greedy, covetous	<i>tama'-kār</i>	طبع‌کار	طبع‌کار
to covet	<i>tama' kardan</i>	طبع کردن	طبع کردن
rope	<i>tanāb</i>	طناب	طناب
clothes-line	<i>tanāb-e lebās</i>	طناب‌لباس	طناب‌لباس
length	<i>tūl</i>	طول	طول
to walk down	<i>tey kardan</i>	طی کردن	طبع کردن

ض

intimate	<i>samimi</i>	سامیمی	صمعی
industries	<i>sānāye' (san'at-hā)</i>	سازمان	صنایع (صنعتها)
chair	<i>sandali</i>	صندلی	صندلی
industry	<i>san'at</i>	صنعت	صنعت

Safavi (The name of a dynasty)	<i>safavi, safavie</i>	صفنی، صفره	
in Persia in 16th century)			
intimate	<i>samimi</i>	سامیمی	صمعی
industries	<i>sānāye' (san'at-hā)</i>	سازمان	صنایع (صنعتها)
chair	<i>sandali</i>	صندلی	صندلی
industry	<i>san'at</i>	صنعت	صنعت

damage, harm	<i>zarar</i>	زارار	ضرور
weak	<i>za'iif</i>	زایف	ضیغيف
weaker	<i>za'iif-tar</i>	زایف‌تر	ضیغيفتر
pronouns	<i>zamāyēr (zamir-hā)</i>	زمایر (زمیرها)	غمایر (ضمیرها)
personal pronouns	<i>zamāyēr-e shakhsī</i>	زمایر-شخصی	غمایر-شخصی
pronoun	<i>zamir</i>	زمیر	ضمیر
demonstrative pronoun	<i>zamir-e eshäre</i>	زمیر-اشاره	ضیغیر اشاره
reflexive pronoun	<i>zamir-e en'ekāsi</i>	زمیر-انعکاسی	ضیغیر انعکاسی

خ

photograph, picture, image	<i>'aks</i>	عکس
to photograph, to take	<i>'aks bardāz̄an</i>	عکس برداشتن
photograph		
to be interested in	<i>'alāghe dāsh̄an be</i>	عالقه داشتن به
reason, cause	<i>'ellat</i>	علت
life (time), time	<i>'omr</i>	عمر
uncle	<i>'amu</i>	عمو
aunt	<i>'amme</i>	عممه
instead of	<i>'avaze</i>	عوضی،
glasses	<i>'eynak</i>	عینک
to crow	<i>ghār ghār kardan</i>	غار گار کردن
generally, usually	<i>ghāleban</i>	غالباً
absent	<i>ghāyeb</i>	غایب
out of sight	<i>ghāyeb az nazar</i>	غایب از نظر
food, meal	<i>ghazā</i>	غذا
to feed	<i>ghazā dīdān</i>	غذادن
to roar	<i>ghorresh kardan</i>	غوش کردن
evening	<i>ghurub</i>	غروب
to roar	<i>ghorrīdan</i>	غربیدن

ج

apparently, seemingly	<i>zāheran</i>	ظاهر
noon	<i>zohr</i>	ظهر
just	<i>'idēl</i>	عادل
to start out for...	<i>'izem-e ... shodan</i>	عازم ... شدن
wise	<i>'iqjel</i>	عاقل
wisely	<i>'iqjeliāne</i>	عاقلانه
at last	<i>'iqqebat</i>	عاقبت
are as follows	<i>'ebārat ast az</i>	عبارت است از
to pass, to cross	<i>'obur kardan</i>	میورگ زدن
what a house!	<i>'aqjab khāne-ye zibāyi</i>	عجب خانه‌ای!
	<i>'aqjab khāne-ye zibāyi</i>	عجب خانه‌ای زیبایی!
how good!	<i>'aqjab khub</i>	عجب خوب!
strange	<i>'aqjib</i>	عجب
number	<i>'adad</i>	عدد
numbers	<i>'adad-hā (= 'a'dād)</i>	عددها (= اعداد)
Arabic	<i>'arabi</i>	عربی
breadth	<i>'arz</i>	عرض
afternoon	<i>'asr</i>	عصر
behind	<i>'aghāb</i>	عقب

غم	<i>gham</i>
غمگن	<i>gham-gin</i>
غمگیانه	<i>ghamgīn-āne</i>
غمناک	<i>gham-nāk</i>
غیر از	<i>ghayr az</i>
ف	
فجع	<i>fāsi</i>
فارسی	<i>fāreghot-tahsil</i>
فارغ‌التحصیل	
فعال	<i>fā'i</i>
فالگرد	<i>fā'igir</i>
فاده	<i>fāyede</i>
فرارکدن	<i>farār kardan</i>
فرارکردن	
فرارسیدن	<i>farāmush shodan</i>
فراموش شدن	
فرارش کردن	<i>farāmush kardan</i>
فرارش کردن	
فرانسوی	<i>farānsavi</i>
فرانسی	<i>farbeh</i>
فره	<i>farbēh</i>
فرهشدن	<i>farbeh shodan</i>
فردا	<i>fardā</i>
فرمادار	<i>farmān dādan</i>
فرمان دادن	
فرودخان	<i>furuخān</i>
فرودخان (رئیسه مشارع: فروش)	(furukhan)

to shout, to cry, to exclaim	<i>faryād zadān</i>
to cry	<i>faryād keshidān</i>
to deceive, to play a trick on	<i>farib dādan</i>
season	<i>fasi</i>
space	<i>fazā</i>
verb	<i>fe'l</i>
future	<i>(fe'l-e) Ḵāvande</i>
imperative	<i>(fe'l-e) amr</i>
imperative verb	<i>fe'l-e amri</i>
passive	<i>(fe'l-e) majhul</i>
only	<i>faghat</i>
poor	<i>faghir</i>
omission of genitive	<i>falk-e ezāfe</i>
to think, to imagine, to reflect	<i>fekr kardan</i>
cup	<i>fenjān</i>
(game of) football	<i>futbāl</i>
to die	<i>fowt kardan</i>
at once	<i>fowran</i>
to understand	<i>fahmidan</i>
elephant	<i>ful</i>

ڦ

heart	<i>ghalib</i>	قلب	قلم	spoon	<i>ghāshagh</i>
pen	<i>ghalam</i>	پن	لوین	judge	<i>ghāzi</i>
laws	<i>ghavānin</i>	لوان	لوان	law	<i>ghānun</i>
coffee	<i>ghatīve</i>	لبو	لبو	before	<i>ghabl az</i>
brown	<i>ghahvei</i>	فهري	فهري	before	<i>ghabl az in-ke</i>
adverb	<i>gheyd</i>	بـ	بـ	to walk down	<i>ghadam zadan</i>
adverb(s) of time	<i>gheyd-e zamān</i>	بـ زمان	بـ زمان	old, ancient	<i>ghadimi</i>
adverb(s) of quantity and comparison	<i>gheyd-e meghdār va mogħajnejse</i>	بـ مقدار و مخايسه	بـ مقدار و مخايسه	oldest	<i>ghadimi-tarin</i>
adverb(s) of place	<i>gheyd-e makan</i>	بـ مكان	بـ مكان	to locate	<i>gharār daxħan</i>
adverb(s) of affirmation and negation	<i>gheyd-e nafy va esbāt</i>	بـ شى و اثبات	بـ شى و اثبات	to set up	<i>gharār gerefuu</i>
palace	<i>kālħ</i>	کاخ	کاخ	set up	<i>gharār gerefie</i>
labour, work, job	<i>kār</i>	کار	کار	to kill, to sacrifice	<i>ghorbān kardan</i>
knife	<i>kārd</i>	کارد	کارد	debt	<i>gharz</i>
to work	<i>kār kardam</i>	کار کردن	کار کردن	red	<i>ghermex</i>
to sow, to plant	<i>kāshian</i>	کاشتن	کاشتن	beautiful, pretty	<i>ghashang</i>
unripe	<i>kāl</i>	کال	کال	butchery	<i>ghassabi</i>
complete, perfect	<i>kāmel</i>	کامل	کامل	palace	<i>ghast</i>
completely, perfectly, quite	<i>kāmelan</i>	کامل	کامل	story	<i>għesse</i>
				piece	<i>għer'e</i>
				cage	<i>ghajjas</i>

to take, to carry	<i>keshidan</i>	کشیدن
floor	<i>kaf</i>	کف
kitchen floor	<i>kaf-e āshpazkhāne</i>	کف آشپزخانه
shoe	<i>kafsh</i>	کفش
classroom	<i>kelās</i>	کلاس
crow	<i>kalāgh</i>	کلاغ
pickaxe	<i>kolang</i>	کلکنگی
cupboard	<i>komod</i>	کمد
little	<i>kam</i>	کم
aid, help	<i>komak</i>	کمک
to shorten, to reduce	<i>kam kardan</i>	کم کردن
to help	<i>komak kardan</i>	کمک کردن
little by little, gradually	<i>kam-kam</i>	کم کم
a little	<i>kami</i>	کمی
not long afterwards	<i>kami b'ad 'az 'ân</i>	کمی بعد از آن
side, edge, bank	<i>kenâr</i>	کنار
to take away	<i>kenâr zadan</i>	کنار زدن
to dig	<i>kandan</i>	کندن
short	<i>kutâh</i>	کوتاه
shorter	<i>kutâh-tar</i>	کوتاه تر
shortest	<i>kutâh-tarin</i>	کوتاه ترین
to shorten, to reduce	<i>kutâh kardan</i>	کوتاه کردن
wide open	<i>kâmelan bâz</i>	کاملاً باز
to complete	<i>kâmel kardan</i>	کامل کردن
roast chopped meat	<i>kabâb</i>	کباب
roast minced meat	<i>kabâb</i>	کباب
match	<i>kebrit</i>	کبریت
coat	<i>kot</i>	کت
book	<i>ketâb</i>	کتاب
library	<i>ketâbkhâne</i>	کتابخانه
dirty	<i>kasif</i>	کیف
to dirty	<i>kasif kardan</i>	کیف کردن
where	<i>kojâ</i>	کجا
where is?	<i>kojâst (= kojâ ast)</i>	کجاست؟ (= کجا است؟)
which	<i>kodâm</i>	کدام
which one	<i>kodâm-yek</i>	کدام یک
to do	<i>kardan</i>	کردن
dull	<i>kesâlat</i>	کسالت
to run after someone, to	<i>kasi râ ta'gîb kardan</i>	کسی را تغیب کردن
follow someone	<i>keshâvarz</i>	کشاورز
farmer	<i>keshâvarz</i>	کشاورز
to kill, to assassinate, to slay	<i>koshîan</i>	کشتن
country	<i>keshvar</i>	کشور
the country of Iran	<i>keshvar-e irân</i>	کشور ایران

کوچک	<i>kuchak</i>	small, little
کوشش	<i>kushesh</i>	effort, endeavour
کوشش کردن	<i>kushesh kardan</i>	to try
کوشیدن	<i>kushidan</i>	to try
کوه	<i>kauh</i>	mountain
که	<i>ke</i>	who, that, which
کوکستان	<i>kakhestān</i>	galaxy
که به	<i>kahne</i>	old
کی؟	<i>key</i>	when
کی؟ کی؟	<i>ki, ki?</i>	who?
کیست؟ (کے است؟)	<i>kist (=ke ast)</i>	who is?
کیسه	<i>kise</i>	purse, bag
کیف	<i>kif</i>	bag
کیلو	<i>kili</i>	kilo
کیلوگرم	<i>kilogram</i>	kilogram
کیلومتر	<i>kilometr</i>	kilometer
گ		
گذاشتن	<i>gozashan</i>	to put
گذراندن	<i>gozāndan</i>	to spend
گذر کردن	<i>gezar kardan</i>	to pass, to cross
گذشتن	<i>gozashan</i>	to cross, to pass
گذشته	<i>gozashue</i>	last, past
گران	<i>gerān</i>	dear, expensive
گربه	<i>gorbe</i>	cat
گردش در اطراف شهر	<i>gardesh dar aṭṭāf-e shahr</i>	country walk
گردش کردن	<i>gardesh kardan</i>	to walk, to take a walk
گردن	<i>gardan</i>	neck
گردبند	<i>gardiidān</i>	to become, to get
گرسنه	<i>gorone</i>	hungry
گرفتار کردن	<i>gerefiār kardan</i>	to catch
گرفتگی	<i>gerefegi</i>	dull
گرفتن	<i>gerefan</i>	to catch
گرفته	<i>gerefie</i>	dull
گرگ	<i>gorg</i>	wolf
گرم	<i>garm</i>	warm, hot
گرمنز	<i>garm-tar</i>	hotter, warmer
گره	<i>gereh</i>	knot
گروزاندن	<i>gereh zadan</i>	to tie
گرمه	<i>gerye</i>	weeping
گاو	<i>gāv</i>	cow
گامی	<i>gāhi</i>	sometimes
گچ	<i>gach</i>	chalk
گدای کردن	<i>gedāyi kardan</i>	to beg

ج

certainly	<i>tābod</i>	ابد	to cry	<i>gerye kardan</i>
to beg	<i>tābe kardan</i>	ابد کردن	to untie	<i>gashudan</i>
bony	<i>tāghar</i>	آخر	to say	<i>goftan</i>
lip	<i>lab</i>	لب	flower	<i>gol</i>
clothes	<i>lebās</i>	لبس	red rose	<i>gol-e sorkh</i>
edge	<i>labe</i>	به	bullet	<i>golule</i>
to enjoy	<i>lazzat bordan</i>	لذت بردن	to think	<i>gomān kardan</i>
vocabulary	<i>loghāt</i>	لغات	to be lost	<i>gom shodan</i>
to touch	<i>lams kardan</i>	لمس کردن	to lose, to miss	<i>gom kardan</i>
liter	<i>litr</i>	لتر	treasure	<i>garj</i>
to slip, to slide	<i>liz khordan</i>	لیز خوردن	sparrow	<i>gonjeshk</i>
			certificate, licence	<i>govāhināme</i>
			driving licence	<i>govāhināme-ye rānandegī</i>
			sheep, sheeps	<i>gusfand, gusfandān</i>
			ear	<i>gush</i>
we	<i>mā</i>	ما	mother	<i>mādar</i>
			meat	<i>mādar</i>
car	<i>māshin</i>	ماشین	veal	<i>māshin</i>
past	<i>māzi</i>	ماضی	to listen	<i>māzi</i>
continuous past	<i>māzi-ye estemāri</i>	ماضی استمراری	plant	<i>gush kardan</i>
past subjunctive	<i>māzi-ye eftəzāmi</i>	ماضی انتظامی		<i>gushk</i>
past perfect	<i>māzi-ye ba iid</i>	ماضی بعد		
present perfect	<i>māzi-ye naghili</i>	ماضی ثقلی		

پ

goat	<i>gūsh</i>	گوش	goat	<i>gūsh</i>
goat-skin	<i>gūshk</i>	گوشک	goat-skin	<i>gūshk</i>
goat-skin coat	<i>gūshkān</i>	گوشکان	goat-skin coat	<i>gūshkān</i>
goat-skin coat	<i>gūshkān</i>	گوشکان	goat-skin coat	<i>gūshkān</i>
goat-skin coat	<i>gūshkān</i>	گوشکان	goat-skin coat	<i>gūshkān</i>

affirmative	<i>mosbat</i>	مبت	<i>mākāruni</i>	ماکارونی
like, as	<i>mes!</i>	طل	<i>māl-e ānhā</i>	مال آها
like that	<i>mesl-e ān</i>	مثل آن	<i>māl-e u</i>	مال او
for example	<i>masalan</i>	مثال	<i>māl-e išān</i>	مال ایشان
Masnavi (The name of the most famous book of Rumi)	<i>masnavi</i>	مشنوی	<i>māl-e to</i>	مال تو
to punish	<i>mojāzat kardan</i>	مجازات کردن	<i>māl-e shomā</i>	مال شما
magazine	<i>majalle</i>	مجلہ	<i>māl-e ki</i>	مال کی؟
to protect	<i>mohāfezat kardan</i>	محافظت کردن	<i>māl-e kāf</i>	مال کیست؟
to miss	<i>mahtum shodan az</i>	مسروتم شدن از	<i>māl-e mā</i>	مال ما
product, corp, yield	<i>mahtul</i>	محصول	<i>māl-e man</i>	مال من
specialty	<i>makhṣusān</i>	محضو صما	<i>mānand-e mesl-e</i>	مانند، مثل
pencil.	<i>medād</i>	مداد	<i>māh</i>	ماه
schools	<i>madāres (madrese-hā)</i>	مدارس (مدارسها)	<i>mot'e assefāne</i>	متأسفانہ
school	<i>madrese</i>	مدرسہ	<i>motahād</i>	متحد
plaintiff	<i>modda'i</i>	مدعی	<i>metr</i>	متر
to go back, to come back,	<i>morāje'at kardan</i>	مراجعة کردن	<i>motafarregh</i>	متفرق
to return			<i>motammem</i>	متضم
to take care of someone	<i>morāghab-e kasi budan</i>	مراقب کسی بودن	<i>motammem-e fe'l</i>	متضم فعل
time	<i>martebe</i>		<i>motavāje shodan</i>	متوجه شدن
man	<i>mard</i>	مرد	<i>motaham</i>	متهم
old man	<i>mard-e pir</i>	مرد پیر	<i>mesāl</i>	مثال

present subjunctive	<i>mozāre'-e ehetzāmi</i>	مضارع التزامي
certainly	<i>mota'man</i>	مثبتاً
to cure	<i>mo'aleje kardan</i>	معالجه کردن
to examine, to see, to visit	<i>mo'ayene kardan</i>	معاینہ کردن
moderate	<i>mo'tadel</i>	معتدل
to ask pardon, to beg pardon	<i>ma'zerat khastan</i>	مذخرت خواستن
definite	<i>ma'refe</i>	معرفه
teacher	<i>mo'allem</i>	معلم
generally, usually	<i>ma'mulan</i>	معمولاً
shop	<i>magħażże</i>	مغازه
shopkeeper	<i>magħażedär</i>	مغازه دار
singular	<i>moħrad</i>	مفرد
object	<i>majful</i>	مفعول
indirect object, complement	<i>majful-e għejr-e mostaghħim</i>	مفعول غير مستقيم
direct object	<i>majful-e mostaghħim</i>	مفعول مستقيم
useful	<i>moħid</i>	مفيد
more useful	<i>moħid-tar</i>	مفید تر
the most useful	<i>moħid-tarin</i>	مفید ترین
article, essay	<i>magħħale</i>	مقاله
comparison	<i>mogħajexx</i>	مقایسه
to compare	<i>mogħajexx kardan</i>	مقایسہ کردن
saint, holy person	<i>mogħaddas</i>	مقدس

to die, to pass away	<i>mordan</i>	مردن
dead	<i>morde</i>	مرده
illness	<i>maraz</i>	مرض
compound	<i>morakkab</i>	مركب
ill, sick	<i>mariz</i>	مريض
to fall ill	<i>mariz shodan</i>	مرض شدن
field	<i>mazra'</i>	مزرعه
mosques	<i>masjied (masjed-hā)</i>	مساجد (مسجدها)
traveller	<i>mosiżfer</i>	مسافر
travelling	<i>mosiżferat</i>	مسافرت
to travel	<i>mosiżferat kardan</i>	مسافرت کردن
equal	<i>mosavvi</i>	مساوی
equal to	<i>mosavvi bā</i>	مساوی با
mosque	<i>masjed</i>	مسجد
difficult	<i>moshkel</i>	مشکل
famous	<i>mashhur</i>	مشهور
vowel	<i>mosavvet</i>	صوت
long vowel	<i>mosavvet-e boland</i>	صوت بلند
short vowel	<i>mosavvet-e kuitiħ</i>	صوت کوتاه
diphthong vowel	<i>mosavvet-e morakkab</i>	صوت مرکب
present indicative	<i>możäre'-e ekħbari</i>	مضارع اخباری

mouse	<i>mush</i>	purpose, intention	<i>maghsud</i>
mice	<i>mush-hā</i>	broken	<i>mokassar</i>
qualified noun	<i>mowsif (esm-e vasf)</i>	except	<i>magar</i>
matter	<i>shodetī</i>	nation	<i>mellat</i> (<i>mellat-hā</i>)
to succeed	<i>mowzū'</i>	nations	<i>mellat (mellat-hā)</i>
successful		estate, landed property	<i>melk</i>
Mowlavi (= Rumi, One of the greatest Iranian poets and mystics)	<i>mowlavi</i>	estate, landed property	<i>molk</i>
my hair		possessive	<i>melki</i>
kind	<i>muyam = mu-ye man</i>	appropriate	<i>monāseb</i>
to be kind	<i>mehrabān</i>	views	<i>manzār (manzare-hā)</i>
to be kind to...	<i>mehrabān budan</i>	house	<i>manzel</i>
important	<i>mehrabāni kardan</i>	clerk	<i>manshi</i>
guest	<i>mohemm</i>	sight, view	<i>manzare</i>
party	<i>mehmān</i>	intention, purpose	<i>manzur</i>
no matter	<i>mohemm nist</i>	negative	<i>manfi</i>
among, between, middle	<i>mīyān</i>	I am	<i>man hastam</i>
square	<i>meydān</i>	hair	<i>mu</i>
Azadi square	<i>meydān-e Āzadi</i>	to take care of someone	<i>maŷāzəb-e kasti budan</i>
Shohada square	<i>meydān-e shohadā</i>	to agree	<i>maŷāfegh budan</i>
		polite	<i>mo addab</i>
		ant	<i>murche</i>
		museum	<i>muzeh</i>
		من	من هستم
		مو	مواظب کسی بودن
		مودب	موافق بودن
		مودج	موزه
		موزه	موزه

to quarrel	<i>nezā' kardan</i>	نیزه کردن
near	<i>nazdik</i>	زدیک
to put... near to	<i>nazdik āvardan</i>	زدیک آوردن
closest	<i>nazdik-tarin</i>	زدیکترین
fairly, rather	<i>nesbatan</i>	نسبتاً
to show, to produce, to present	<i>neshān dūlān</i>	شاندن
marker	<i>neshāne</i>	شانه
object marker	<i>neshāne-ye maful</i>	شانه مفعول
to sit	<i>neshastan</i>	نشستن
half	<i>neft</i>	نصف
to advise	<i>nashihat kardan</i>	نصیحت کردن
oil	<i>naft</i>	فت
person (counting word)	<i>nafar</i>	فر
breath	<i>nafas</i>	نفس
negative	<i>nafy</i>	نفی
point (keep this point in your mind)	<i>notke</i>	نکته (این نکته را بخاطر داشته باشید)
indefinite	<i>nakare</i>	نکره
anxious, uneasy	<i>negarān</i>	نگران
to keep	<i>negahdāstan</i>	نگاهداشت
salt	<i>namak</i>	نمک
new	<i>naw</i>	نو

inheritance	<i>mīrās</i>	میراث
near	<i>miz</i>	بیز
fruit	<i>mive</i>	میوه
out of sight	<i>nā-peydā</i>	ناپیدا
foolish	<i>nādān</i>	نادان
uneasy, anxious, sad,	<i>nārāhat</i>	ناراحت
embarrassed	<i>nāgahān</i>	ناگهان
suddenly	<i>nām</i>	نام
noun, name	<i>nāmazad</i>	نامزد
fiance	<i>nāme</i>	نامه
letter	<i>nāmidan</i>	نامیدن
bread	<i>nān</i>	نان
lunch	<i>nāhār (nahār)</i>	نماهار (نهار)
advantage	<i>natiye</i>	نتیجه
save, rescue	<i>nejāt</i>	نجات
to save, to rescue	<i>nejāt dādan</i>	نجات دادن
to whisper	<i>najvā kardan</i>	نجوا کردن
ladder	<i>nārdebān</i>	زربان
unripe	<i>nareside</i>	زرسیده

ن

۹

and	<i>o</i>	to play	<i>navākhtan</i>
and	<i>va</i>	ninety	<i>navad</i>
to arrive	<i>vāred shodan</i>	nineteen	<i>nuzdah</i>
to visit	<i>vāresi kardan</i>	to write	<i>neveshtan</i>
set up	<i>vāghe'</i>	servant	<i>nowkar</i>
really	<i>vāghe' an</i>	nine	<i>nōh</i>
to locate	<i>vāghe' budan</i>	lunch	<i>nahār (= nāhār)</i>
to happen	<i>vāghe' shodan</i>	stream	<i>nahr</i>
volleyball	<i>vālibāl</i>	nine hundred	<i>nōhsad</i>
debt	<i>vām (= gharz)</i>	intention, purpose	<i>nīyyat</i>
to pretend	<i>vānemud kardan</i>	strength	<i>niru</i>
etc.	<i>va joz ān</i>	also, too	<i>nīz</i>
there is	<i>vojud dārad</i>	is not	<i>nīst</i>
athletics, sport	<i>varzesh</i>	Nile (The name of a river in Egypt)	<i>Nil</i>
middle	<i>vasat</i>	half	<i>nīm</i>
vast	<i>vasi'</i>	midnight	<i>nīmshab</i>
home	<i>vatan</i>	half an hour	<i>nīm-sū'at</i>
etc.	<i>va ghayre</i>	half	<i>nīme</i>
time	<i>vaght</i>	midnight	<i>nīme-shab</i>
harvest	<i>vaght-e kharman</i>	وقت	نیمه شب (= نیم شب)
when	<i>vaghti, vaghti-ke</i>	وقت خرمن	رختی، رختی کے

و	<i>o</i>	to play	<i>navākhtan</i>
نود	<i>va</i>	ninety	<i>navad</i>
نوزده	<i>vāred shodan</i>	nineteen	<i>nuzdah</i>
نوشن	<i>vāresi kardan</i>	to write	<i>neveshtan</i>
نوكر	<i>vāghe'</i>	servant	<i>nowkar</i>
نهار = نهار	<i>vāghe' an</i>	nine	<i>nōh</i>
نهار	<i>vāghe' budan</i>	lunch	<i>nahār (= nāhār)</i>
نهار	<i>vāghe' shodan</i>	stream	<i>nahr</i>
نهار	<i>vālibāl</i>	nine hundred	<i>nōhsad</i>
نهار	<i>vām (= gharz)</i>	intention, purpose	<i>nīyyat</i>
نهار	<i>vānemud kardan</i>	strength	<i>niru</i>
نهار	<i>va joz ān</i>	also, too	<i>nīz</i>
نهار	<i>vojud dārad</i>	is not	<i>nīst</i>
نهار	<i>varzesh</i>	Nile (The name of a river in Egypt)	<i>Nil</i>
نهار	<i>vasat</i>	half	<i>nīm</i>
نهار	<i>vasi'</i>	midnight	<i>nīmshab</i>
نهار	<i>vatan</i>	half an hour	<i>nīm-sū'at</i>
نهار	<i>va ghayre</i>	half	<i>nīme</i>
نهار	<i>vaght</i>	midnight	<i>nīme-shab</i>
نهار	<i>vaght-e kharman</i>	وقت	نیمه شب (= نیم شب)
نهار	<i>vaghti, vaghti-ke</i>	وقت خرمن	رختی، رختی کے

you are (pl.)	<i>hastid</i>	ruin	<i>virāne</i>
eight	<i>hasht</i>		
eighty	<i>hastiād</i>		
seven	<i>haft</i>	eigtheen	<i>hej dah</i>
seventy	<i>haftād</i>	though	<i>har-chand</i>
seven tenths	<i>haft-dahom</i>	anything	<i>har-chizi</i>
week	<i>haftie</i>	everyday	<i>har-nuz</i>
last week	<i>haftie-yé ghābil</i>	every year	<i>har-sāl</i>
last week	<i>haftie-yé gorashte</i>	each one	<i>har-kodām</i>
seventeen	<i>heftāh</i>	each of them	<i>har kodām az ānān</i>
too, also	<i>ham</i>	never	<i>hargezz</i>
both... and...	<i>ham... ham...</i>	whenever	<i>har-vaghi, har-vaghi-ke</i>
same	<i>hamān</i>	every week	<i>har-hafte</i>
right there	<i>hamān-jā</i>	each one	<i>har-yek</i>
too, also	<i>hamchenin</i>	each of them	<i>har yek az ānān</i>
fellow-traveller, companion	<i>hamrāh</i>	thousand	<i>hezār</i>
in the way		one thousand years ago	<i>hezār sāl pish</i>
to companion	<i>hamrāh shodan</i>	is	<i>hast</i>
to companion	<i>hamrāhi kardan</i>	I am	<i>hastam</i>
wife	<i>hamsar</i>	they are	<i>hastand</i>
classmate	<i>ham-kelās</i>	you are (sing.)	<i>hasti</i>
classmate	<i>ham-kelāsi</i>	existence	<i>hasti</i>

هشتاد (شما هشتاد)	<i>hastid</i>	هشتادن	<i>virāne</i>
هشت	<i>hasht</i>		
هشتاد	<i>hastiād</i>		
هفت	<i>haft</i>	eigtheen	<i>hej dah</i>
هفتاد	<i>haftād</i>	though	<i>har-chand</i>
هفتادم	<i>haft-dahom</i>	anything	<i>har-chizi</i>
هفته	<i>haftie</i>	everyday	<i>har-nuz</i>
هفته قبل	<i>haftie-yé ghābil</i>	every year	<i>har-sāl</i>
هفته گذشته	<i>haftie-yé gorashte</i>	each one	<i>har-kodām</i>
هفده	<i>heftāh</i>	each of them	<i>har kodām az ānān</i>
مم	<i>ham</i>	never	<i>hargezz</i>
مم ... مم ...	<i>ham... ham...</i>	whenever	<i>har-vaghi, har-vaghi-ke</i>
همان	<i>hamān</i>	every week	<i>har-hafte</i>
همانجا	<i>hamān-jā</i>	each one	<i>har-yek</i>
همچنان	<i>hamchenin</i>	each of them	<i>har yek az ānān</i>
هزاره	<i>hamrāh</i>	thousand	<i>hezār</i>
هزار سال پیش		one thousand years ago	<i>hezār sāl pish</i>
هست		is	<i>hast</i>
هستم		I am	<i>hastam</i>
هستند		they are	<i>hastand</i>
هستی		you are (sing.)	<i>hasti</i>
هستی		existence	<i>hasti</i>

مه	<i>hame</i>	all	<i>hame</i>	all
محمدجا	<i>hame jā</i>	everywhere	<i>hame ye ruz</i>	all day
مه روز	<i>hameye ruz</i>	right here	<i>hamin jā</i>	right here
مهین جا	<i>hamin jā</i>	this very now, just now	<i>hamin hālā</i>	this very now, just now
مهین حالا	<i>hamin halā</i>	as soon as, just as	<i>hamin-ke</i>	as soon as, just as
مهینکه	<i>hamin-ke</i>	artist, artful, ingenious	<i>honarmand</i>	artist, artful, ingenious
منزند	<i>hengām</i>	in the evening	<i>hengām-e ghurub</i>	in the evening
منگامی که	<i>hengāmi-ke</i>	while	<i>hengāmi-ke</i>	while
منوز	<i>hauz</i>	still, yet	<i>hauz</i>	still, yet
موا	<i>havā</i>	weather	<i>havā</i>	weather
موشند	<i>hush-mand</i>	intelligence, consciousness	<i>hush</i>	intelligence, consciousness
میچیزی	<i>hush-mand</i>	clever, intelligent	<i>hush-mand</i>	clever, intelligent
میچیزی کاری	<i>hush chizi</i>	nothing	<i>hush chizi</i>	nothing
میچ کدام = میچ کدام	<i>hich kādām</i>	none of them	<i>hich kodām</i>	none of them
میچ کس = میچ کس	<i>hich kas</i>	anybody, no one	<i>hich yekî</i>	anybody, no one
میچ وقت = میچ وقت	<i>hich-vaght</i>	never	<i>hich-vaght</i>	never
یاد	<i>yād</i>	memory	<i>yād</i>	memory

۵

نوت	<i>yaldāsh</i>	بادداشت	<i>yaldāsh</i>	بادداشت
تو یاد	<i>yad gereftan</i>	بادگرفتن	<i>yad gereftan</i>	بادگرفتن
یازده	<i>yazdah</i>	بازده	<i>yazdah</i>	بازده
یازدهم	<i>yazdahom</i>	بازدهم	<i>yazdahom</i>	بازدهم
یازدهم	<i>yazdahom</i>	بازدهن	<i>yazdahom</i>	بازدهن
یافتن	<i>yaf'tan</i>	بازدید	<i>yaf'tan</i>	بازدید
یا... یا...	<i>yā... yā...</i>	با... با...	<i>yā... yā...</i>	با... با...
ایدیه... اور...	<i>yek</i>	یک	<i>yek</i>	یک
ایدیه	<i>yek bār</i>	یک بار	<i>yek bār</i>	یک بار
ایدیه	<i>yek ruz</i>	یک روز	<i>yek ruz</i>	یک روز
ایدیه	<i>yek sā'at-o nim</i>	یک ساعت و نیم	<i>yek sā'at-o nim</i>	یک ساعت و نیم
ایدیه	<i>yek sevom</i>	یک سوم	<i>yek sevom</i>	یک سوم
ایدیه	<i>yek shanbe</i>	یک شنبه	<i>yek shanbe</i>	یک شنبه
ایدیه	<i>yek om</i>	یکم	<i>yek om</i>	یکم
ایدیه	<i>yekomin</i>	یکمین	<i>yekomin</i>	یکمین
ایدیه	<i>yeki az ān-hā</i>	یکی از آنها	<i>yeki az ān-hā</i>	یکی از آنها
ایدیه	<i>yeki az ānān</i>	یکی از آنان	<i>yeki az ānān</i>	یکی از آنان
ایدیه	<i>yeki yekî</i>	یکی بکی	<i>yeki yekî</i>	یکی بکی
ایدیه	<i>yelāghār</i>	بلعات	<i>yelāghār</i>	بلعات
ایدیه	<i>yād</i>	یاد	<i>yād</i>	یاد

۲۰. ایکلیپسی - فارسی

A

پس از مدت کمی	ancient	بسانی، قدیمی
afternoon	and	و
after that	anger	خشم
again	angrily	با خشم، با عصبانیت
age	angry	خشنگی، عصبانی
agency	animal	جانور، حیوان
(to) agree	annoyed	ناراحت
agreement	ant	موردجه
aid	anxious	نگران، ناراحت
air	anybody	میچ کس = هیچ کس
a little	anything	هر چیزی
a little garden	apartment	آپارتمان
all	anywhere	آپارتمان
all day	apple	آبله
all sorts	apple tree	آبله، سیاری
all the year round	appropriate	درست
all time	approximately	درست
alone	arabic	عربی
alphabet	are as follows	عبارت است از
also	(to) arrive	وارد شدن، رسیدن
although	artful	هومند
among	article	مقاله

بسانی، قدیمی	ancient	ادverb
بعد از آنکه	and	و
درباره	anger	خشم
دوره	angrily	با خشم، با عصبانیت
دوره	angry	خشنگی، عصبانی
بنگاه	animal	جانور، حیوان
مرانی بدن	annoyed	ناراحت
سازش	ant	موردجه
کمک	anxious	نگران، ناراحت
موها	anybody	میچ کس = هیچ کس
کمی	anything	هر چیزی
باغچه	apartment	آپارتمان
هم	anywhere	آپارتمان
تمام روز، همه روز	apple	آبله
آنواع، سیاری	apple tree	آبله، سیاری
در سراسر سال	appropriate	درست
تمام مدت	approximately	درست
نها	arabic	عربی
عبارت است از	are as follows	عبارت است از
رسیدن	(to) arrive	وارد شدن، رسیدن
اگرچه، هوند	artful	هومند
در میان	article	مقاله

قدیمی و ابتداء	ancient	ادverb
قید مکان	and	و
در زمان	anger	خشم
پندادن، نصیحت کردن	angrily	با خشم، با عصبانیت
مشت	anywhere	آپارتمان
پذیرفته	apple	آبله
بعد از اینکه، پس از آنکه	apple tree	آبله، سیاری
بعد از، پس از	appropriate	درست
پس ازندگی زمانی	approximately	درست
سود، فایده، نسبه	arabic	عربی
پس ازندگی زمانی	are as follows	عبارت است از
پیشنه	(to) arrive	وارد شدن، رسیدن
پس از آنکه، پس از آنکه	artful	هومند
پس ازندگی زمانی	article	مقاله

(to) be cleaned	تیرشدن	below	باپن، باپین	artist	هنرمند	awake
(to) become	شدن، گردیدن	(to) bend down	خم شدن	as	بعنان، مانند، چون	Azadi square
bed	سر	(to) be pleased	خوشحال شدن،	as far as	تا	Azar (9th Iranian month)
(to) be divided	تقسیم شدن	bequeath	خشنودشدن،	ashamed	آذر	آذربایجان
(to) be employed	استخدام شدن	beside	بارگذاشتن	(to) ask	خواستن، درخواست کردن،	آذربایجان
(to) be finished	تمام شدن	best	بهلوی، دربهلوی	(to) pardon	پرسیدن، خواهش کردن	آذربایجان
before	پیش از ایکه، قبل از، قبل از ایکه	between	پیش، قبل، پیش از، پیش از آنکه،	as much as	معذرخواستن	آذربایجان
(to) be forgotten	فراموش شدن	big	درین، مایین، میان، درمیان	(to) assassinate	عذرخواستن	آذربایجان
(to) beg	الساس کردن، گایگردن،	bigger	زرگ	as soon as	کشتن، بقتل رساندن	آذربایجان
	زاری کردن، لابه کردن	biggest	زرگتر	at all	کیس، کیف	آذربایجان
I beg your pardon	bird	bird	زرگترین	athletics	آصل، به معوجه	آذربایجان
		birds	پرندگان	at last	آذربایجان	آذربایجان
(to) begin	شروع کردن	bit	پرندگان	at least	آنلاین	آذربایجان
(to) begin to recover	رو به بهود گذاشتن	black	زره	at once	بلفارا، پیورگی، فوراً	آذربایجان
behind	درازشدن	blackboard	سیاه	(to) attack	حمله کردن به ...	آذربایجان
	عقب، پس، پشت، درپس، درپشت	(to) blame	تخت سیاه	aunt	حیوان، جانور	آذربایجان
(to) be interested in	علاقه داشتن به،	blank	سوزنی کردن، خرد کردن	autumn	شنهگی، زیبا	آذربایجان
	علاقه مند بودن به	blue	جای حالی	avenue	زیبا، زیبائی	آذربایجان
(to) be kind	مهران بودن، مهربانی کردن	bolt	آئی	Avicenna (The great and famous	هون، زیرا، چونکه، برای اینکه،	آذربایجان
(to) be lengthened	درازشدن	bony	پیچ	Iranian physician and	زیرا که	آذربایجان
(to) be lost	گشیدن	book	استخوانی، لاغر	philosopher)	بواسطه، بدليل	آذربایجان

castle	شهر تهران	city of Tehran	both... and...	دوسته
cat	دُز، قلپه	گرده	classmate	همکلاس، همکلاسی
(to) catch	گرفتار کردن، گرفتن	گرفتار کردن	classroom	کلاس
cause	باشد، سبب، علت	(to) clean	bought (he, she)	خرید (او)
(to) cause to eat	خوراندن	clerk	boy	بُسر
centimeter	سانتیمتر	ذكیر	branch	شاخه
certainly	اُدب، مطمئناً	گوایا، نادیق	bread	پنیر
certificate	گواهی‌نامه، تصدیق	(to) climb up	breadth	با
chair	صندلی	(to) climb down	(to) break	پاده
chalk	گچ	clock	breakfast	بُرسیله
chance	بُخت	closed	(to) break into pieces	بنده، مینمک
cheap	اززان	closest	خردکردن	بردن، حمل کردن، کشیدن
cheese	پنیر	cloth	شکستن، تگزگز کردن	بردن، حمل کردن، کشیدن
chelow kabab (rice and kabab)	چلوکباب	clothes	فشن	بردن، حمل کردن، کشیدن
chelow morgh (rice and chicken)	چلو مرغ	clothes-line	فشن	بردن، حمل کردن، کشیدن
child	جوجه (بچه پرندگان)	club	bridge	بل
cigarette	بچه	coat	(to) bring	آوردن
cinema	سینما	coffee	broken	نکشیدن، شکسته
city	شهر	cold	broken plural	اصح

both... and...	دوسته	bundle	bundle
bottom	تَه بَيْخ	bus	bus
bought (he, she)	خرید (او)	bush	bush
boy	بُسر	but	but
branch	شاخه	butcher	butcher
bread	پنیر	butchery	butchery
breadth	با	buy	buy
(to) break	نکشیدن، خردکردن	by foot	با پا
breakfast	صباحانه	by means of	با وسیله
(to) break into pieces	خردکردن	by the time that	تا، مینمک
clothes	چامه، لباس، رخت	breath	نفس
clothes-line	بُلدِر دخت، طناب لباس	bridge	cage
club	باشگاه، باشگاه در رژی	(to) bring	(to) call
coat	کت	broken	(to) call up
coffee	فُروه	broken plural	نکشیدن، شکسته
cold	سرد، خنک	brother	برادر
colder	خنکتر	camera	camera
colour	رنگ	capture	(to) capture
seigar	سیگار	car	car
seyma	آمدن، رسیدن	cardinal	cardinal
bullet	گلوله	carefully	باقدّت، بدقت
bullet-hole	فرارسیدن، رسیدن	carry	بردن، حمل کردن، کشیدن

country walk	گردش در اطراف شهر	D	ضرر	concern
course of middle school	دورة دبیرستان	damage	برگشت، مراجعت کردن	concerning
court	دادگاه	danger	تمام شدن	concerning
(to) cover	پوشاندن	dangerous	سر از خاک در آوردن،	condition
covered with	بوشیده از	dark	شرطی	conditional
(to) covet	طمع کردن	day	راحت	conditional sentence
covetous	حریص، طمعکار	day after day	صرف کردن (فعل)	(to) conjugate
covetousness	حریص، حرص، آز	(the) day before	صرفی	conjunctival
cow	گاو	(the) day before yesterday	شناشر صرفی	conjunctival ending
(to) cross	عورکردن، گشتن	dead	با هوش، هوشند	conscious
crow	کلاغ	dear	موش	consciousness
(to) crow	غارگارکردن	death-bed	راضی کردن	conscious
crown	نای	debt	صفت برتر،	(to) consent
(to) cry	فروزادن، فریدن	(to) deceive	صفت تفضیلی	(to) continue
culprit	فریبدان	decision	صفت برتر،	continuous past
cunning	تصمیم گرفتن	(to) decide	مقایسه با	ماضی استواری
cup	مرده	definite	مقایسه	(to) cook
cupboard	خوشمزه	delicious	کاملاً	continuous past
(to) cure	نمیگند، نیزه	demonstrative adjective	کاملاً، کامل کردن	(to) cost
cycle	یانکردن، نوچینی کردن	demonstrative pronoun	کاملاً	country
	دور	(to) describe	مرتب	(the) country of Iran
		compound conjunctions	مرتب	countryside
			حروف ربط	زمینه شهر، سیلات
			مرتب	زمینه شهر، شایسته بودن

either... or...	خواه... خواه... یا... یا...	everyday	مروز	دی	driving licence	گواهینامه رانندگی
election	انتخاب	every week	هر هفته	(to) die	drug	دارو، دوا
elections	انتخابات	every where	همجا	difficult	(to) dry	منفک، منشک کردن
electricity	برق	every year	مرسال	(to) dig	dull	تاز، تیره، کسالت، گرنگی، گرنه
elephant	فیل	examination	امتحان	diligent	dynasty	سلسله
eleven	بازده	(to) examine	مایه کردن، دیدن،	dining room	زیگ	
eleventh	بازدم	example	وارسی کردن	diphthong vowel	زنگ	
embarrassed	ناراحت	excellent indeed!	مثال	direct object	صوتیت مرتب	D
emphasising pronoun	ضمیر تاکیدی	except	بدیا!	منقول مستقیم	منقول مستقیم	مرکام از آنان، مریک از آنان
endeavour	کوشش، سعی	(to) exclaim	جز، غیر از، مگر	(to) dirty	کیف، کیف کردن	مرکام، مریک
ending	شناشه	exclamative	فیزادن، فیادکشیدن	(to) disgrace	توهین کردن	گوش
Enghehāb avenue	خیابان انقلاب	exclamative sentence	تعجبی	dispersed	منفر، پراکنده	زود
(to) enjoy	لذت بردن	exercise	جمله تعجبی	(to) divide	تفصیم کردن	حایک
equal	برابر، مساوی	existence	نمودن	(to) do	کردن، انجام دادن	بسانی، بسادگی
equal to	... با ...	expensive	هستی	doctor	طیب، پرشک، دکتر	خوردن
equipment	از اینها، مساوی با، به ...	اثایه	گران	dog	(to) eat	بنی سينا (پرشک)
Esfahān (the name of a city in Iran)	اصفهان	explanation	یان	door	در	و فلسفه بزرگ ایرانی)
estate	ملکی، ملک	(to) express gratitude	پائین = پائین	down	با	لب، کنار
etc.	چشم	eye	پائین	dreadful	پائین = پائین	سبز
even	برو	eyebrow	توسانک، سهمگین، سهمناک	dress	لباس	سعی، کوشش
evening	مشی	و جز آن، وغیره	توسانک، سهمگین، سهمناک	edge	لب، کنار	دشتن
	غروب		(to) drink	dress	لباس	هدجه
			(to) drive	edge	لب، کنار	هشتاد
			(to) drive	dress	لباس	هشتاد
				edge	لب، کنار	

	F	
football (game of)	friday	(جمعه) (روز جمعه)
for	friend	دوست، رفیق
foreign	برای	دوستانه
forest	پیگان، خارجی	رساندن، بوسیله انداختن
for example	جنگل	از
(to) forget	(to) frighten	میوه
fork	مندله	آنایه
for one time	fork	بوچ
for this matter, for this reason	چنگال	آینده، فعلی آینده، مستقبل
fortunate	بکار	زمان آینده
fortune-teller	این بابت	از این بابت
forward	خوششانس، خوشبخت	خوششانس، خوشبخت
four	طالع بین، ناگیر	جلو
four hundred	جلو	galaxy
fourteen	چهار	بازی
fourth	چهارصد	بانغ
four times	چهارده	آهو
fourty	چهارم، چهارمین، ربع	ترسیدن، بوحشت افادان
fox	چهاربار	گل
french	چهاربار	مرد
fresh	چهل	خواهد
	gentleman	خواهد
	gentlemen	خواهد

	F	
football (game of)	field	صورت، رو(ی)، رو(ی) کردن
for	field	ردشدن
foreign	fifteen	سبعيناً
forest	fifth	پنجه
for example	fifty	یافقی، پیدا کردن
(to) forget	(to) fall down	افتادن
fork	(to) fall ill	مریض شدن، بیمار شدن
for one time	false	دروغ
for this matter, for this reason	future	مشهور
fortunate	farmer	دور
fortune-teller	fast	دور
forward	fat	زارع، کشاورز
four	father	تس، زود
four hundred	(to) fear	چاق، فربه
fourteen	feather	نمیل گفتن (از)، چالپوسی کردن
fourth	game	کف، طبقه
four times	garden	گل
fourty	gazelle	ترسیدن
fox	چهارده	مزار
french	gemination	غذادادن، خواراندن
fresh	generally	(to) follow
	genitive	(to) feel frightened
	gentleman	(to) feel pity
	gentlemen	following
	روبا	دل سوختن، احسان
	فرانسوی	foolish
	تازه	food
	gentlemen	fool

half	نصف، نیم، نیمه	(to) help	good	جذراً
half and one hour	یک ساعت و نیم	(to) get	(to) go out	آوردن، برداشتن، شدن
half an hour	نیم ساعت	(to) get fat	(to) go up	چاق شدن، فربه شدن
hamze (name of this sign: ئ)	هزه	(to) get on	gradually	سوار شدن
hand	مال او	(to) get out	graduate	خارج شدن، بیرون آمدن
(to) hang	اینجا	(to) get up	grammar	خارج شدن، بیرون آمدن
(to) happen	خود را به مردن زد.	girl	(to) graze	پیدا شدن، بلند شدن
happy	آثاق افادن، والع شدن	(to) give	ダدن	پیدا کردن، پیریندن
hard	بهمان کردن	(to) give information	grazing	پیرا
harm	بهمان	glad	great	پرگ
harvest	بهمان، بجهی	gladly	greed	حرص، طمع
(to) have	بهمان	gladness	greedy	سریع، طمکار
(to) have a good time	دیرستان	glasses	green	سبر
(to) have (food)	خوش گذراندن	glossy	green	شم، اندوه
he	خوردن، صرف کردن	(to) gnaw	ground	زمین
head	(غذا)	(to) go	ground	حمس زدن
(to) hear	historical	(to) go about	جوبین	همان
heart	تاریخی	(to) go	جوبین	نهنگ
heat	آثار تاریخی	(to) hit	gun	برگشتن، مراجعت کردن
hedge	تاریخ	شنبدن	gun	خدا
He felt pity for him.	زدن	قلب	زدن	Häfez (one of the most famous Iranian poets)
	داشتن	(to) hold	زدن	حافظ
	زدن	hold this!	زدن	مر
	دشمن	حرارت	زدن	تلل
	این را داشته باش!	شنبین	زدن	hair
	این را داشته باش!	شنبین	زدن	gold

H

hamza (name of this sign: ئ)	هزه	hold this!	برگشتن، مراجعت کردن	حاجا
hand	مال او	history	زدن	رثین (۴)
hang	این را داشته باش!	hold this!	زدن	روان
happen	خود را به مردن زد.	hold this!	زدن	تعطیل (روز تعطیل)
happy	آثاق افادن، والع شدن	historical	زدن	
hard	بهمان کردن	historical monuments	زدن	
harm	بهمان	history	زدن	
harvest	بهمان، بجهی	history	زدن	
have	دیرستان	history	زدن	
have a good time	خوش گذراندن	historical	زدن	
have (food)	خوردن، صرف کردن	historical	زدن	
he	(غذا)	historical	زدن	
head	آثار تاریخی	historical	زدن	
hear	تاریخ	historical	زدن	
heat	زدن	historical	زدن	
hedge	زدن	historical	زدن	
He felt pity for him.	زدن	historical	زدن	

I

indirect object	مفعول غیر مستقیم	interrogative	مقدم (شخص مقدم)
individually	استهایی، پرسنی، سؤالی	in the beginning	امّا (بتدأ)
industries	بشنایی	in the evening	با مغام
industry	صنايع (صنعتها)	in the hope of	در امید
infinitive	صنعت	in the middle of	در وسط
(to) inform	مصدر	in the middle of the night	در نیمه شب، شب
information	خبردادن	hot	نیمیش
in front	خبر	hotter	بدینظری، با این طریق
in front of	بدینظری، با این طریق	hour	صعبی
ingenious	بهترین، در پیش	intimate	داخل، در، به
inheritance	در جلوی، در پیش	into	بهرمته، بیفایده
(to) injure	ارث، هراث	in vain	بهرمته، بیفایده
in order that	از تکردن، آسیب رساندن	(to) invite	دعوت کردن
inside	تائینگ، که، برای اینکه، تا کی	Iran	ایران
instead of	دادن، تو، در	Iranian	ایرانی
(to) insult	اذیت کردن، آسیب رساندن	is	است، هست
intelligence	اعرض، بعوض، در عوض، عرض، بعوض، در عوض، عرض، بعوض	island	جزیره
intelligent	جای، بجا	is not	توهین کردن
intense	جای، بجا	it	موش
intention	منظور، مقصد، تیت	itself	موشند، با موش
interesting	جالب، جذاب	its own	شدید، سخت
		hundred	شده، ساخت
		(the) hundreds	شده، ساخت
		hungry	خودش
		(to) hurry	خودش
		in	شتابیدن، شاندن
		indefinite	نکره
home	وطن، خانه	I am	هستم، من هستم
homework	نکلیف (نکلیف درسی)	I beg your pardon	مقدرت می خواهم، بیخضیله
homeworks	نکلیف (نکلیفها)	icy wind	باد سیار سرد
honourable	شرا فمتد	idle	بیطالات، بیهوده
hope	امید، ایش	I don't care./It does not concern me.	نمی بینم، نمی خواهد من مرد است، من مرد نیست.
hot	گرم	if	گر پنداش
hotter	گرم	if-clause	گر پنداش
hour	ساعت	hour	ساعت
house	خانه، منزل	ill	شرط (جمله شرط)
house agency	بگاه معاملات ملکی	illiterate	مریض، بیمار
house furniture	آثایه خانه	illness	بیماری، مریض
how	چطور	image	تصویر، عکس
inside	عجب خوب!	(to) imagine	تصویر کردن، خیال کردن
instead of	چند، چندتا	imperative	امر، امری
(to) insult	چندوت بکبار	imperative verb	(غفل) امر، فعل امری
intelligence	زرگ، عظیم	impolite	بی ادب
intelligent	بزرگ، عظیم	impolite	بی ادب
intense	بزرگ، عظیم	important	همه
intention	بزرگ، عظیم	improved	پیشرفت
interesting	بزرگ، عظیم	in	داخل، در، به

(to) laugh	خنده	like	مانند، مغل	
law	قانون	like that	آنطوری، مثل آن	
laws	قوانين	lion	شیر	
lazy	گسل	lip	لب	
(to) lead	راهنمایی کردن	(to) listen	گوش کردن	
leaf	برگ	liter	لیتر	
(to) learn	آموختن؛ یادگاران	literacy	سودا	
learned	دانان	literate	باسودا	
(to) leave	ترک کردن، باقی گذاشتن	literature	ادیات	
leaves of trees	برگهای درختان	little	اندکی، کم	
left	چپ	little by little	کم کم، بتدربیج، رفته رفته	
length	درازی، طول	(a) little garden	باغچه	
lesson	درس	(to) live	زندگی کردن	
(to) let go	رها کردن	liver	چکر	
letter	نامه	(to) locate	قراردادشان، واقع بودن	
library	کتابخانه	long	دراز	
licence	تصدیق، گواهی‌نامه	long vowel	مصوب بلند	
(to) lie	روی کردن، بنظر آمدن؛ ظاهراً	(to) look	روی کردن، بنظر آمدن؛ ظاهراً	
(to) lie down	دراز کشیدن	(to) lose	گم کردن	
life	جان، زندگی، وقت، حیات، عمر	loudly	با صدای بلند	
lightning	برق	lucky	خوش شانس	
light year	سال نوری	lunch	نامار (نهار)	

J

jail	زندان	knife	kitchen floor	کیف آشپزخانه
job	کار، شغل	knot	گره	چاپو، کارد
(to) joke	شوخی، شوخی کردن	(to) know	دانستن	گره
judge	قاضی	knowledge	دانش	جهان شناخته شده
(to) jump	پریدن، جهیدن	known universe	جهان شناخته شده	جهان شناخته شده
just	بعنه، درست، فقط، تنها، عادل	just as	همپیکه	
just a tiny bit of	تنهای ذرهای کوچک از	labour	کار	
just now	معین حالا	ladder	نرده	
just then	درست در همان وقت	lady	خانم	
		lake	دریاچه	
		lamb	بز، بزه	
(to) keep	نگهدارشان، ماندن	landed property	ملکی، ملک	
(to) kill	قرابان کردن، قربانی کردن، کشتن	large	بزرگ	
	قتل رساندن	larger	بزرگتر	
		kilo	کیلو	آخرین، گذشته
		kilogram	کیلوگرم	دشیب
		kilometer	کیلومتر	هفته قبل، هفته گذشته
		kind	میربان	سال گذشته، پارسال
		king	شاه	دیر
		kitchen	آشپزخانه	بعدها، بعد، دیر تر

L

money	بُول	much	موزه	ماکارونی	(to) measure	ازدستدادن، محروم شدن از
month	ماه	museum	باید، بایست	ماد	measuring	اندازه، اندازه گیری
monuments	آثار	must	خدای من	(مـ)	meat	گوشت
more	بیشتر	My God	مویم = موی من	magazine	medicine	دارو، دوا
more useful	مفیدتر	my hair	خودم	magic	(to) meet	دیدن
morning	صبح	myself	سجد	(to) make	جادو	دیدار، دیدن
mosque	مسجد (مسجدها)	mosques	مسجد (مسجدها)	(to) make a complaint before a judge	جادو	پاد
most	بیشتر	most	اغلب، بیشتر	name	judgement	تعییر کردن
most useful	مفیدترین	most useful	(to) narrate	شکایت پیش قاضی بردن	پیغام	پیغام
mother	مادر	mother	nation	(to) make an attack on	شکایت پیش قاضی بردن	پیغام
mountain	کوه	mountain	nations	(to) make haste	حمله کردن به	پیغام
mouse	موس	mouse	near	malberry	meter	پیغام
mouse-trap	تلہ موش	mouse-trap	neck	malicious	شادی، شاید	پیغام
mouth	دهان	mouth	هفاظ	man	midnight	پیغام
(to) move (house)	اسباب کشی کردن	(to) move towards	negative prefix	marker	milky way	پیغام
(to) move towards	حرکت کردن به طرف	never	net	marker	mine	پیغام
Mowlavi (= Rumi, One of the greatest Iranian poets and mystics)	آقا (ای)	(to) move (house)	تو ر، دام	market	minute	پیغام
Mr.	مولوی	(to) move towards	مرگز، میچوخت	Masnavi (The name of the most famous book of Rumi)	mirror	پیغام
Mrs.	آقا (ای)	new	نور، دام	masnavi	miss	پیغام
	خانم	never	جدید، نو، تازه	master	mastery	پیغام
	خانم	new	روزنامه	match	moderate	پیغام
	خانم	never	رشنگی، زیبا، خوب، خوش	matter	monastery	پیغام
	خانم	night	شب	meal	monday	پیغام

	Nile (The name of a river in Egypt)	numbers	numeral
one third	(to) pass	نیل	نیل
one thousand years ago	(to) pass away	نیم	نیم
on foot	passive	نیم	نیم
onion	پاده	نیصد	نیصد
only	پاز	نیزده	نیزده
(to) open	past participle	نیزده	object marker
or	past perfect	نیزد	object marker
ours	past stem	نے	(to) obtain
out	past subjunctive	نیچکس	of
out of sight	pasturing	سرودصدا، صدا	سرودصدا، صدا
outside	path	مهم نیست، اهمیت ندارد	مهم نیست، اهمیت ندارد
over	noise	میچ کدام = میچ کدام	میچ کدام = میچ کدام
	no matter	often	often
	none of them	oil	oil
	nonsense	بیچ	old
	noon	بیچ	older
	nose	بیضی	oldest
	note	بیادداشت	بیادداشت
page	صفحه	دندر	omission
pain	perfect	دندر	omission
painful	perfectly	میچ بجزی، میچ کاری	میچ اضافه
pair	period	اندیکیز مانی بعد،	آن
palace	per second	کسی بعد از آن	once
park	دو ره ثانیه	در روی، بالای، بر روی	one
part	در دنگ، در دندان	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	one by one
party	جفت	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	one of them
	persian	دروی، بر، بالا، بروی	عد
	فارسی	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد
	person (counting word)	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد
	personal	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد
	personals	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد
	personal pronouns	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد
	number	روزی، زمانی، یک روز، یک بار	عد

اعداد (عدادها)

شماره

مفهوم؛ جزء

نشانه مفهوم

بدست آوردن

درباره از

دقتر، اداره

پیشتر و قهقهه

اغلب، اغلب

وقات

نقش

پیر، کهنه، قدیمی

بزرگتر

قدیمی ترین

پیر مرد، مرد پیر

آناند، فکر

فکر اضافه

آن

آن

آن

آن

آن

آن

آن

آن

present subjunctive	مضارع التزامي	شعر
(to) pretend	تظاهر کردن، وانمود کردن	(to) put in jail
	He pretended to be dead.	(to) put... near to
pretty	بیان آوردن	بازدید از ساده، در زندان اندختن
prince	نمایشگاه، زیبا	نمکه (بن نکته را بخاطر داشته باشید)
print	شاهراده	نمذب، بالادب
prison	چاپ	نمذبانه
(to) proclaim	زندان	نمذب، بالادب
(to) produce	اعلام کردن	نمذب، بالادب
product	تشاندادن، ارائه دادن	نمذب، بالادب
professor	مخصوص (اسم و مصنف شده)	نمذب، بالادب
profitable	سؤال	نمذب، بالادب
pronoun	دعوه، نزاع کردن	نمذب، بالادب
pronouns	رعن	نمذب، بالادب
(to) protect	زندگی آوردن	نمذب، بالادب
(to) punish	خدود را به مردن زد.	نمذب، بالادب
pupil	نمیگش، زیبا	نمذب، بالادب
purpose	نمیگش، طیب، ذکر	نمذب، بالادب
purse	نمیگش، ذکر	نمذب، بالادب
(to) put	نمیگش، ذکر	نمذب، بالادب
(to) put down	نمیگش، ذکر	نمذب، بالادب
persons	اشخاص	اشخاص
(to) photograph	عکس، عکس برداشتن	point(keep this point in your mind)
physician	برشک، طیب، ذکر	polite
pickaxe	کلنج	politely
(to) pick up	برداشتن	politeness
picture	برداشتن، سینما	poor
(to) piece	پاره، نگه، قطعه، پاره پاره کردن	porter
place	جا	possessive
plain	جلگ، دشت، صحراء	possessive pronouns
plaintiff	حواله، نگه، شاکی، مدعی	post office
planet	سیاره	potato
plane tree	درخت چنار	prefix
(to) plant	گیاه، کاشتن	preposition
plate	بشتاب	prepositions
(to) play	بازی، بازی کردن، نوختن (زدن)	presence
(to) play a trick on	فریب دادن	(to) present
(to) please	خشنود کردن	present indicative
(to) plough	شخم زدن، ششم کردن	present indicative
plural	رادیو	جمع
pocket	سبتا	جیب
poet	تئاتر	شاعر

rope	بلد، رسمان، طناب	same	really	وائقاً
roughly	تعپیباً، قریباً	(to) satisfy	respectable	شریعه‌نمای
ruin	دروانه	saturday	recently	ارجمند
(to) run	دویدن، شاتافن، شتابیدن	(to) save	(to) recognize	جمله (جزای) شرط
(to) run (water)	آمدن (آب)، جاری بودن	(to) recover	result clause	برگشتن، مراجعت کردن
(to) run after someone	کسی را	(to) saw	(to) return	ری (The name of a city in Iran)
	تعقب کردن، دنبال کسی رفتن	(to) say	(to) ride	Rey (The name of a city in Iran)
(to) run away	فرار کردن	saying	rice	سرخ
(to) rush	حمله کردن	scattered	red rose	سرخ، قرمز
		scent	(to) reduce	سرخ، قرمز
		school	(to) reflect	سرخ، قرمز
		schools	reflexive pronoun	سرخ، قرمز
(to) sacrifice	قریانی کردن، قربانی کردن	screw	(to) refuse	سرخ، قرمز
sad	نازاحت، غمگین	sea	regarding	سرخ، قرمز
Sa'di (One of the most famous Iranian poets)	سعدی	(to) search	(to) remain	سرخ، قرمز
sadly	بالندوه، غمگینانه	season	remark	سرخ، قرمز
Persia in 16th century)	ثانیه	(to) remind	remembrances	سرخ، قرمز
	ثانیه	(to) rend	road	سرخ، قرمز
	ثانیه	(to) repair	river	سرخ، قرمز
saint	قدیس	secret	(to) roar	سرخ، قرمز
sake (for ... sake)	خاطر (بطحاطر)	secret	roast chopped meat	سرخ، قرمز
salt	نمک	secret	roast minced meat	سرخ، قرمز
		(to) repeat	roof	سرخ، قرمز
		(to) reply	room	سرخ، قرمز
		(to) rescue	root	سرخ، قرمز

simple conjunctions																				
simple past tense	(to) smell	بو، بوکردن	خود	(to) shine	Shiraz (The name of a city in Iran)	فروختن (روشن مهار؛ فروش)	Shiraz	درخشیدن												
since	snow	برف	(to) sell	جمله	جمله	فروختن (روشن مهار؛ فروش)	فروختن (روشن مهار؛ فروش)													
since last	so	آنقدر، بقدری، چندان	sentence	جدا	جدا	بلطفه	بلطفه													
singly	so long as	تا، تا اینکه	separate	بسیار	بسیار	خدماتکار، نوکر	خدماتکار، نوکر	پیمان	پیمان	آنقدر، بقدری، چندان										
singular	(to) solve	بنهایی	separately	بسیار	بسیار	بلطفه	بلطفه	کفشن	کفشن	بیان شدها										
sister	something else	حل کردن	servant	خدام، خدمتکار، نوکر	خدام، خدمتکار، نوکر	Shohada square	Shohada square	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه	دگن، مغازه		
(to) sit	sometimes	مفرد	session	جلسه	جلسه	shop	shop	دگندار، مغازه دار	دگندار، مغازه دار	خریدار										
sitting room	so much	خواهر	(to) set up	جلس	جلس	shopkeeper	shopkeeper	رافع شدن	رافع شدن	شoper										
six	son	چندان	(to) sit	بسیار	بسیار	هفت	هفت	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	
sixteen	soon	از آن شبین	six	بسر	بسر	هفت	هفت	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	خرید (ن)	
sixth	sorrow	زیاده	seven	بزودی	بزودی	short	short	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
sixty	shame	شانزده	seventeen	غم	غم	هفت دهم	هفت دهم	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
size	sorry	ششم	seventeen	غمگین، غمگین	غمگین، غمگین	shorter	shorter	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
skin	sour	شست / شست	seventy	نمی	نمی	shortest	shortest	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
sky	(to) sow	اندازه	several	ترش	ترش	short story	short story	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
(to) slay	space	پوست	several times	کاشتن	کاشتن	چندبار	چندبار	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
(to) sleep	spade	آسمان	severe	فضا	فضا	short vowel	short vowel	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
(to) slid	sparrow	کشتن	severely	پل	پل	بشدت	بشدت	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	کوتاه	
(to) slip	speciality	خوبیدن	shamefaced	گنجشک	گنجشک	شومگین	شومگین	فریاد زدن	فریاد زدن	شاندادن، اراده دادن										
slowly	speech	خوبیدن	(to) sharpen	مخصوصاً	مخصوصاً	شومگین	شومگین	پیمار، مرض	پیمار، مرض	کنار										
small	(to) spend	سریدن، لیز خود ردن	she	سخن، حرف	سخن، حرف	تیز کردن	تیز کردن	او	او	او	او	او	او	او	او	او	او	او	او	
		لیز خود ردن، سریدن	آهسته، بآهستگی	spoon	spoon	sheep, sheep	sheep, sheep	چشم انداز، منظره	چشم انداز، منظره	چشم انداز										
			sport	ورزش	sport	simple	simple	ساده	ساده	چوبان، شبان										

swimming	تلسکوپ	telescope	subject
sword	(to) tell	(to) succeed	مرتفق شدن، از عهد و برآمدن
گفتن	بلطفه، کنف	successful	مرتفقیت آمیز
حرارت	ستاره	suddenly	ناگهان
ten	tennis	(to) suffer	رج بردن، مبتلا بردن
table	میز	شروع کردن	بسوند
table-cloth	(the) tens	(to) start out for...	پیوسته
(to) take a decision	tense	(to) stay	پیوسته
تصییم گرفتن	terms	(to) steal	ضمنرهاي ملکي پيوسته
گردش کردن	test	stem	ضمنرهاي پيوسته
(to) take a walk	than	stick	در ديدن، روشن
کنار زدن، برداشتن	(to) thank	still	دزدیدن، رودن
(to) take care of someone	that	stipulation	دزدیدن، رودن
مراقب کسی	the country of Iran	stone	دزدیدن، رودن
بودن، مواظب کسی بودن	کشور ایران	story	دعا نهادن، احضار کردن
(to) talk	حروف، صحبت، سخن؛	روز پیش	تبلیغات تابستان
حروف زدن، صحبت کردن	روز پیش	summer	تابستان
tall	بلند	summer vacation	شکر
	the day before yesterday	summer vacation	شکر
	بلند	summer vacation	شکر
<i>tanvin</i> (rummation)	(^۱) تنوین (۱)	strange	شکر
<i>tashdid</i> (gemination)	(^۲) تشدید (۲)	stream	شکر
tea	their	superlative adjective	شکر
	شندید (۳)	street	شکر
teacher	چایی، چای	جو = جوی، نهر	شکر
	اموزگار، معلم	خیابان	شکر
(to) tear	چایی، چای	supper	شکر
باره بازه کردن، دریدن	مفسد نهان	(to) suppose	شکر
Tehran (capital of Iran)	خودشان	surprisingly	شکر
(to) telephone	آنگاه، بنابراین، سپس، بعد، پس	دانشجو	شکر
	تمران	دانشجویان	شکر
	آنچه	روز قبل	شکر
	آنچه	(to) study	شکر
	تلنی، تلفن کردن	there	شکر

treasure	گنج	twenty two	بیست و دو	there is	وجود دارد	through	از پیمان، از راست
tree	درخت	twice	دوبار	these days	این روزها	(to) throw	انداختن
trousers	شلوار	two	دو	the tens	دها = دهها	thursday	یعنی شنبه
trunk of the tree	نه درخت	two hundred	دویست	they	آنها، ایشان	thus	آنطور، اینطور، بایارین
truth	حقیقت	two years ago	دو سال پیش	they are	هستند (آنها هستند)	(to) tie	بستن، گرفتن
truths	حقائق			thief		till	دزد
(to) try				thing		time	بله، دفعه، مرتب، وقت
(to) try a case				(to) think		tired	خسته
(to) try on						to	گمکار کردن، نکر کردن،
						جیال کردن	
						today	
				third	ثلث، سوم / سوم، سومین / سومین	toil	امروز
				thirsty	تشنه	tomorrow	درد، رنج
				thirteen		tonight	فردا
				thirty		too	اشتبه
				this		این	نیز، هم، همچنین
				this night		امضیب	دست زدن به، لمس کردن
				this very now		town	شهر
				this		همین حالا	سفر کردن، مسافرت کردن
				that		اگرچه، هرچند	مسافر
				though		(to) translate	مسافرت، سفر
				thousand		trap	سبزی
				union		traveller	
				united		travelling (travel)	
twelfth				unfortunately		tray	
twelve				unripe			
twenty				united			
twenty first				university			
twenty five				united			
twenty one				united			
twenty six				united			
twenty three				until			
				until			

(to) wave to...، برای کسی دست نمکان دادن	برای کسی دست نمکان دادن	where is?	which(?)	کجا است؟ (= کجا است؟)
دست نمکان دادن برای ...	راه	which one(?)	کدام(?)	کدام(?)
we	ما	while	when(?)	درحالیک، هنگامی که
weak	ضعیف	white	who(?)	کی، کی؟، چه کسی؟
weaker	ضعف‌تر	مُضَعِّفٌ	who is?	کیست؟ (= که است؟)
wealthy	غُرُونتند	مُغْرِبٌ	whose?	مال کی؟
weather	هوای	مُهَوَّى	whose is?	مال کیست؟
wednesday	چهارشنبه	چَهَارْشَبَّهٔ	why(?)	چرا(?)
week	هفت	هَفْتَهٔ	wide	کاملاً
weeping	گرید	كَرِيدَ	wide open	کاملاً باز
well-being	بُعد	بَعْدٌ	wife	مسر، زن
well done!	بُدُدًا	بَدُودًا	wind	باد
what(?)	چه، چی(?)	جَهٌ، مَحِيٌّ(?)	window	پنجره
what a beautiful house!	ماهیّ خانه ای!	عَجَبَ خَانَةٍ زَيِّنَى!	winter	زمستان
what a house!	خانه ای	عَجَبَ خَانَةٍ!	wire	سمیم
what is?	چیست؟ (= چه است؟)	جَبِيتْ؟ (چه است؟)	wisdom	خود
when(?)	وقتی، وقتی کی، کی؟، چه موقع؟	وقْتٌ، وَقْتٌ كَيْ؟، مَوْعِدٌ؟	wise	خرمند، عاقل، دانا
whatever	چهورت؟	جَهَورَتْ؟	wisely	عالقانه
wherever	هر وقت، هر وقت که	(to) whisper	هروق، هروق کردن	چیچ کردن، نبوا کردن
where(?)	کجا(?)	with	با، به سلنه، پيش، در پيش	با، به سلنه، پيش، در پيش

دھانی، روستایی	village	بلا	villager
دیدن، وارس کردن، معاپیه کردن	(to) visit	تائ، تائینکہ	(to) visit
لغات، واژگان	vocabulary	معنی، سودمند	vocabulary
صدا	voice	میثمر، بینا پیدہ	voice
ویلیال	volleyball	مسئلہ، غالباً	volleyball
مسئلت	vowel	مسئلہ، غالباً	vowel
V			
بیهودگی، بیهودہ، بیهودا	vain	بیهودگی، بیهودہ، بیهودا	vain
دزدی، سودمند	valley	درہ	(to) wait
از شستند	valuable	(to) wake up	(to) walk
بیهودا، وسیع	vast	گردش کردن، قدم زدن	(to) walk down
گوشت گوسالہ	veal	تمی کردن، قدم زدن	wall
سیبری	vegetable	دیوار	(to) wander
فعل	verb	ابنطرف و آنطرف رفتی،	فعل
منشم فعل	verb complement	خواستن، خواهش کردن،	منشم فعل
خیلی، بسیار	very	دوخواست کردن	خواستن، خواهش کردن
جتنا، بسیار زیاد	very much	گرم	دوخواست کردن
اغلب	very often	گرم	گرم
افسر	view	بیش انداز، منظره	گمنز
مناظر (منظروها)	views	(to) watch	نمایش کردن
بسندت	vigorously	water	آب
درستگاری، روستا	village	waterfall	بسار

موز	yet	با هدیگر، با پدیدگر
با هدیگر، با پدیدگر	yield	بار، محصول، حاصل
باکدیگر، با هدیگر	yield	گرگ
wolf	you (sing.)	تو
woman	you (pl.)	شما
wood	you are (sing.)	مسنی
woodland	you are (pl.)	هستید (شما هستید)
word	young	جان
(to) work	yours (sing.)	مال تو
(to) write	yours (pl.)	مال شما

Z

تو	شما
شما	هستید (شما هستید)
جان	جنگلی
مال تو	زیب، ترک
مال شما	جنگلی

Y

صفر	جیاٹ
zero	جیاٹ
year	سال
yellow	زرد
yesterday	دیروز

پاسخ به بعضی از تمریناتی متن

درس چهار (تمرينهای صفحه ۸۳ تا ۳۰)

A

۱. آن مداد است.
۲. آن زدن است.
۳. این قلم است.
۴. آن کتاب است.
۵. آن دفتر است.
۶. آن مداد است.
۷. آن نخنچه است.
۸. آن گنج است.
۹. او داشش آموز (شاگرد) است.
۱۰. او معلم است.
۱۱. او دانشجو است.
۱۲. آن مرد است.
۱۳. آن وزن است.
۱۴. آن در است.
۱۵. این کت است.
۱۶. آن پتوه است.
۱۷. این شلوار است.
۱۸. این پیاهن است.
۱۹. آن دیوار است.
۲۰. آن ساعت است.
۲۱. آن دیوار سفید است.
۲۲. آن میز قهوه‌ای است.
۲۳. این صندلی گوچک است.

B

۱. آن کفشن بزرگ است.
۲. آن دست است.
۳. آن مو سیاه است.
۴. آن پتوه تمیز است.
۵. آن دختر ایرانی است.
۶. آن کلاس بد است.
۷. این کلاس خوب است.
۸. آن هواگردم است.
۹. آسمان آبی است.
۱۰. آسمان آبی است.

درس چهار (تمرينهای صفحه ۳۱ تا ۳۰)

A

۱. آن کتاب است.
۲. آن کتاب نیست.
۳. (آیا) آن کتاب است؟
۴. احمد حاضر است.
۵. احمد حاضر نیست.
۶. (آیا) احمد حاضر است؟

۷. آن مداد روی میز است.
۸. آن میز کار پنجه نیست.
۹. (آیا) آن میز کار پنجه است؟
۱۰. او داشجو نیست.
۱۱. (آیا) او داشجو است؟
۱۲. امروز جمهه است.
۱۳. امروز جمهه نیست.
۱۴. امروز جمهه است.
۱۵. او دفتر ندارد.
۱۶. (آیا) او کتاب دارد؟
۱۷. پرورین کجاست؟
۱۸. آن زن کجاست؟
۱۹. آن کتاب چیست؟
۲۰. نام شما چیست؟
۲۱. شما چطور هستید؟ (حال شما چطور است؟)
۲۲. پدر شما چطور است?
۲۳. او کی به خانه می رود؟
۲۴. چرا علی اینجا نمی آید؟
- B.**
۱. بله، او معلم است.
۲. نه، او معلم نیست.
۳. بله، آنها قلم نیستند.
۴. بله، مداد روی میز است.
۵. نه، مداد روی کلاس نیست.
۶. بله، او داشجو است.
۷. نه، او داشجو نیست.
۸. بله، پرورین در کلاس است.
۹. بله، آن کتاب خوب است.
۱۰. بله، آن کتاب خوب نیست.
۱۱. نه، آن کتاب خوب است.
۱۲. نه، آن معلم ایرانی نیست.
۱۳. نه، آن معلم ایرانی است.
۱۴. بله، او مداد دارد.
۱۵. نه، حالا ظهر نیست.
۱۶. بله، ما به خانه می رودم.
۱۷. نه، ما به خانه نمی رودم.
۱۸. بله، مریم حاضر است.
۱۹. نه، مریم حاضر نیست.

C.

What is he?
Who is he?

Where is Parvin?

Who is in the classroom?

Who is present?

What does Ahmad have?

How many girls are in the classroom?

When does he/she go to university?

When does Parvin go to house?

How many pens are on the table?

How many books does Hasan have?

How is the Weather?

Who is here?

Why did he/she come late to university?

Why does not he/she come to university today?

What are you?

What is he/she?

۱. کی اینجاست؟
۲. جرا او به داشگاه دیر آمد؟
۳. جرا او به داشگاه نمی آید؟
۴. امروز به داشگاه نمی آید؟
۵. شما چه (چی) هستید؟
۶. شما چه (چی) هستید؟
۷. او چیست؟

درس پنجم (تutorیلهای صفحه ۸۵ تا ۹۱)

۷۳	نه	۹	شازده	۱۶	هفتادسه
۱۰۰	نه	۳	شصت و دو	۶۲	صد
۱۱۲	دو	۲	شصت	۲۰	صد و دوازده
۳۱۵	دو	۸	پیست	۲۱	صد و بیست و یک
۳۲۸	دو	۱۰	پیست و پنج	۲۵	سیصد و بیزده
۷۹۵	پانزده	۱۵	چهل و هشت	۴۸	هفتصد و چهل و پنج

B		A	
۱۹	نوزده	۱. ده مداد	یست و پنجم / یست و پنجمین
۱۷	پندهادو	۲. هشت صندلی	۲۱st
۱۵	پانصد	۳. هفت در کلاس هستند.	۲۲nd
۱۴	هزار	۴. پنج پسر در خیابان هستند.	۲۳rd
۱۳	هزار	۵. سه بچه در حیاط هستند.	۲۷th
۱۲	هزار	۶. یازده قلم روی میز است.	100th
۱۱	هزار	۷. نزدیک قلم	121st
۱۰	هزار	۸. نزدیک قلم	ششم / ششمین
۹	هزار	۹. پنج صندلی و دو میز	ششم / ششمین
۸	هزار	۱۰. پنجاه کتاب و چهل قلم	اول / اولین
۷	هزار	۱۱. هفتاد و دو بچه	دوم / دومن
۶	هزار	۱۲. نود و سه درخت	دویست و هفتم / دویست و هفتمین
۵	هزار	۱۳. نود و سه درخت	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
۴	هزار	۱۴. چهار کتاب، دو فقر و یک میز آنهاست.	دویست و هشتاد و نهم / دویست و هشتاد و نهمین
۳	هزار	۱۵. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
۲	هزار	۱۶. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
۱	هزار	۱۷. هشت صندلی در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۱۸. هفت در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۱۹. پنج پسر در خیابان هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۲۰. سه بچه در حیاط هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۲۱. یازده قلم روی میز است.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۲۲. هشت صندلی آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۲۳. هفتاد و دو بچه	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۲۴. چهار کتاب، دو فقر و یک میز آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۲۵. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۲۶. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۲۷. هشت صندلی در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۲۸. هفت در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۲۹. پنج پسر در خیابان هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۳۰. سه بچه در حیاط هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۳۱. یازده قلم روی میز است.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۳۲. هشت صندلی آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۳۳. هفتاد و دو بچه	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۳۴. چهار کتاب، دو فقر و یک میز آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۳۵. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۳۶. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۳۷. هشت صندلی در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۳۸. هفت در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۳۹. پنج پسر در خیابان هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۴۰. سه بچه در حیاط هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۴۱. یازده قلم روی میز است.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۴۲. هشت صندلی آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۴۳. هفتاد و دو بچه	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۴۴. چهار کتاب، دو فقر و یک میز آنهاست.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۴۵. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۴۶. سه درخت و دو صندلی در رای ام	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۴۷. هشت صندلی در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۴۸. هفت در کلاس هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین
		۴۹. پنج پسر در خیابان هستند.	دویست و هشتاد و دهم / دویست و هشتاد و دهمین
		۵۰. سه بچه در حیاط هستند.	دویست و هشتاد و یکم / دویست و هشتاد و یکمین

درس بیان (تمثیلهای صفحه ۶۹ تا ۷۳)

1

.B

١. روز اول
٢. روز سوم
٣. هفته چهارم
٤. اولین ماؤسال
٥. دهمن فشر
٦. اولین فصل
٧. دهمن نفر
٨. دهمن ساعت روز
٩. دوازدهم ساعت روز
١٠. دهیشم کتاب
١١. کیلومتر هفتم
١٢. سایتمتر
١٣. بیکم بیکم
١٤. بیکم بیکم کیلوگرم
١٥. بیکم بیکم کیلوگرم
١٦. بیکم بیکم ساعت

.C

1. Five books are there.
2. Three notebooks are here.
3. Seven trees are in the garden.
4. Four ladies and two children are in the yard.
5. Twenty one persons are in the classroom.
6. Fourty five girls and boys are in the classroom.
7. Three books and seven notebooks are on the table.
8. One classroom and thirty students
9. Two months and six days
10. One year and nine months
11. Four months and one week
12. One hour and twenty minutes
13. Two minutes and twenty five seconds.
14. One and half hour
15. Two and fourth hour
16. Eight liters of oil
17. Nine meters and seven centimeters
18. The twenty first lesson
19. The twenty first lesson
20. One third of (a) book
21. Half of (a) lesson
22. The first month of the year
23. The third season of the year
24. The eighth number
25. The first person
26. The second person
27. The third person
28. One kilogram potato
29. Two kilograms onion
30. Ten kilograms rice
31. Three and half kilograms sugar
32. Half of the night

۱۱. یک هفته و چهار روز
۱۲. یک هفته و هشت هما
۱۳. دو سال و پنج ماہ
۱۴. مادران و پدران
۱۵. خانمهای و آقایان
۱۶. مردان و زنان
۱۷. یک دهان و دو ابوها
۱۸. یک دهان و دو ابروها
۱۹. از گشتهای بازوها
۲۰. از گشتهای بازوها

33. midnight
35. The fourth chair
37. The third session
39. The first session of the class

34. Two third of (a) book
36. The fifth house
38. The first class
40. Seven meters cloth

۱۱. بجهای، یک بجهای، یک بجهای
مادری، یک مادر، یک مادری
مادرهایی
ضحرانی، یک ضحراء، یک ضحرانی
دارویی، یک دارو، یک دارویی
ابرویی، یک ابو، یک ابویی
سینی، یک سینی، یک سینی
غذایی، یک غذاء، یک غذایی
پنجهایی، یک پنجهایی، یک پنجهایی
مادرانی
کوهی، یک کوه، یک کوهی
ستارهایی، یک ستاره، یک ستارهایی
پرندهایی، یک پرنده، یک پرندهایی

۱۱. آن (آن) یک کتاب (کتابی / یک کتابی) است.
۱۲. آن (آن) کتاب است.
۱۳. آن (آن) مود آنچاست.
۱۴. مردی (یک مرد / یک مرد) آنجاست.
۱۵. مرد و زنی
۱۶. مردان و زنان آنجا هستند.
۱۷. مردان و زنان آنجا هستند.
۱۸. آهوری (یک آهور / یک آهوری) در باغ است.
۱۹. آهوری (یک آهور / یک آهوری) در باغ است.
۲۰. بجهای در خیابان هستند.
۲۱. بجهای در خیابان هستند.
۲۲. مادران و پدران آنجا هستند.
۲۳. مادران و پدران آنجا هستند.
۲۴. شاگردانی در مدرسہ هستند.
۲۵. قلم اینجا است و مداد آنجا است.
۲۶. کشته و قاتی در دری است.
۲۷. دختر، زن و پسر در باغ هستند.
۲۸. کشته و قاتی در دری است.
۲۹. پرندهای (یک پرنده / یک پرندهای) روی درخت است.
۳۰. پرندهای (یک پرنده / یک پرندهای) روی درخت است.

۱۱. یک کتاب (کتابی / یک کتابی) است.
۱۲. آن (آن) کتاب است.
۱۳. آن (آن) مود آنچاست.
۱۴. مردی (یک مرد / یک مرد) آنجاست.
۱۵. مرد و زنی
۱۶. مردان و زنان آنجا هستند.
۱۷. مردان و زنان آنجا هستند.
۱۸. آهوری (یک آهور / یک آهوری) در باغ است.
۱۹. آهوری (یک آهور / یک آهوری) در باغ است.
۲۰. بجهای در خیابان هستند.
۲۱. بجهای در خیابان هستند.
۲۲. مادران و پدران آنجا هستند.
۲۳. مادران و پدران آنجا هستند.
۲۴. شاگردانی در مدرسہ هستند.
۲۵. قلم اینجا است و مداد آنجا است.
۲۶. کشته و قاتی در دری است.
۲۷. دختر، زن و پسر در باغ هستند.
۲۸. کشته و قاتی در دری است.
۲۹. پرندهای (یک پرنده / یک پرندهای) روی درخت است.
۳۰. پرندهای (یک پرنده / یک پرندهای) روی درخت است.

درس هفت (ت Nero بهای صفحه ۸۳۸ تا ۸۵)

درس شش (ت Nero بهای صفحه ۷۵۷ تا ۷۸۷)

- A.**
- | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|-----------|----------|-----------|----------|--------------|------------|----------|--------------|---------------------|------------|-----------|----------|-----------|-----------|-------------|-------------|-----------|-------------|------------|-------------|-------------|----------|-----------|-----------|-----------|-----------|
| ۱. مدادها | ۲. قلمها | ۳. کتابها | ۴. میزها | ۵. داشبوریان | ۶. پنجرهای | ۷. پرسان | ۸. داشبوریان | ۹. استادان / اساتید | ۱۰. کلامها | ۱۱. پرسان | ۱۲. زنان | ۱۳. خانها | ۱۴. مردان | ۱۵. پنهانها | ۱۶. درخواست | ۱۷. خانها | ۱۸. درخواست | ۱۹. میوهای | ۲۰. پنهانها | ۲۱. پنهانها | ۲۲. سرها | ۲۳. دنسها | ۲۴. صورها | ۲۵. چشمها | ۲۶. پاهای |
|-----------|----------|-----------|----------|--------------|------------|----------|--------------|---------------------|------------|-----------|----------|-----------|-----------|-------------|-------------|-----------|-------------|------------|-------------|-------------|----------|-----------|-----------|-----------|-----------|
- B.**
- | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|--------|--------|----------|--------|---------|-------|--------|----------|---------|---------|----------|-----------|----------|-----------|-----------|---------|--------|
| ۱. باب | ۲. گوش | ۳. شاگرد | ۴. میز | ۵. دفتر | ۶. آن | ۷. این | ۸. ستاره | ۹. دوست | ۱۰. شخص | ۱۱. مسجد | ۱۲. پرنده | ۱۳. خانه | ۱۴. حقیقت | ۱۵. قانون | ۱۶. سال | ۱۷. ده |
|--------|--------|----------|--------|---------|-------|--------|----------|---------|---------|----------|-----------|----------|-----------|-----------|---------|--------|
- C.**
- | | | | | | | | | | |
|-----------------|--------------------------------|--------------------------------|--------------------------------|----------------------------------|----------------------------------|----------------------------------|---------------------------------|-----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. زن و بیوه ها | ۲. دختران و بزرگان آنجا هستند. | ۳. آسمان و ستارگان آنجا هستند. | ۴. گلها و درختها در باغ هستند. | ۵. شهرها و کشورها در کلاس هستند. | ۶. خانهها و باغها در خانه هستند. | ۷. معلم و شاگردان در کلاس هستند. | ۸. کتابها و دفترها روی میز است. | ۹. یک زن و سه دختر در خانه هستند. | ۱۰. یک کلاس و بیست شاگرد / داشت آموز |
|-----------------|--------------------------------|--------------------------------|--------------------------------|----------------------------------|----------------------------------|----------------------------------|---------------------------------|-----------------------------------|--------------------------------------|

21. Those three books and these two pencils are white.
 22. This books is good.
 23. Those books are bad.

درس نه (پوششی صفحه ۹۶ تا ۹۷)

۱. یک سال چهار فصل است.
 ۲. اولین فصل سال بهار است.
 ۳. پنجم فصل سال تابستان است.
 ۴. پانز، فصل سوم (سیمین فصل) است.
 ۵. ماه اول (اولین ماه) سال، فروردین است.
 ۶. ماه اول (اولین ماه) چهارمین فصل است.
 ۷. آخرين ماه سال، زمستان است.
 ۸. ماهی بهار، فروردین، اردیبهشت و خرداد است.
 ۹. ماهی زمستان، دی، بهمن و اسفند است.
 ۱۰. ماهی پاییز، مهر، آبان و آذر است.
 ۱۱. اولین روز هفته در ایران، شنبه است.
 ۱۲. بهه در ایران روز شنبه تعطیل است.
 ۱۳. نه در ایران روز شنبه تعطیل نیست.
 ۱۴. اسمای روزهای هفته، اینهاست: شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سهشنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و چهارشنبه.

درس ده (پوششی صفحه ۱۰ تا ۱۵)

۱. من بودار و یک خواهر دارم.
 ۲. مریم ده سال دارد.
 ۳. من پنzes سال دارم.
 ۴. من پیست سال دارم.
 ۵. احمد به دیستان می رود.
 ۶. احمد به مدرسه می رود.
 ۷. مادر تهان زنگی می کند.
 ۸. مادر تهان زنگی می کند.

درس ده (تمویلهای صفحه ۱۰ تا ۱۳)

- | | | | |
|--------------|-----------------------|---------------|-----------------------|
| You wrote | ۱. تو نوشت | You write | ۱. تو نوشتی |
| He/She wrote | ۲. او نوشت | He/She writes | ۲. او نویسد |
| We wrote | ۳. ما نوشتیم | We write | ۳. ما نویسیم |
| You wrote | ۴. شما نوشتید | You write | ۴. شما نویسید |
| They wrote | ۵. آنها / اشان نوشتند | They write | ۵. آنها / اشان نویسند |

۲۱. سینه (یک سینه / یک سینه) روی میز است.

۲۰. او یک مادر است و او یک پدر است.

درس هشت (تمویلهای صفحه ۹۲ تا ۹۵)

A

۱. این کتاب
 ۲. آن قلم
 ۳. آن قلم
 ۴. آن خوب است.
 ۵. این، خوب است.
 ۶. این کتاب، خوب است.
 ۷. آن یک میز
 ۸. این کتابها، خوب است.
 ۹. آن پنج میز
 ۱۰. آن ده دفتر
 ۱۱. این چهار بقیه
 ۱۲. آن ده دفتر
 ۱۳. این مادر و آن پدر
 ۱۴. آن مادر است و آن پدر است.
 ۱۵. آن پسران، آنها هستند.
 ۱۶. آنها، پسران (پسر) هستند.
 ۱۷. آن درخت، بلند است.
 ۱۸. آن خانه، بزرگ است.
 ۱۹. آن خانه، کوچک است.
 ۲۰. آن خانه، کوچک است.
 ۲۱. آن خانه‌ها، قدیمی هستند.
 ۲۲. آن دو بنحوه، تمیز هستند.

۲۳. آن سه پیراهن، کیفی هستند.

B

- (B)
- | | |
|-------------------------------------|---|
| ۱. This house | 2. That house |
| 3. These houses | 4. Those houses |
| 5. These three trees | 6. Those seven trees |
| 7. This is (a) pen. | 8. These are pencils. |
| 9. These pens are black. | 10. Those pencils are green. |
| 11. Those are flowers. | 12. Those four flowers are red. |
| 13. Those three flowers are yellow. | 14. That woman is in the yard. |
| 15. This man is in the street. | 16. Those children are here. |
| 17. Those girls are there. | 18. That lady and gentleman are in the house. |
| 19. They are students. | 20. These are professors. |

۵. اسم استاد بروز، ذکر شفیعی است.
 ۶. اسم استاد نادر، ذکر باستانی است.
 ۷. بروز دورادر دارد.
 ۸. بروز یک خواهر دارد.
 ۹. بله، خواهر بروز درس نمی خواند.
 ۱۰. براز کوچک بروز درس نمی خواند.

درس بازده (کمپینهای صفحه ۱۱۷۱ تا ۱۲۲)

۱. الف – دوست تو ایرانی است.
 ب – دوست آینه ایرانی است.
 ۳. الف – دوستان شما ایرانی هستند.
 ب – دوستان ایرانی هستند.
 ۴. الف – دوستش ایرانی است.
 ب – دوست ما ایرانی است.
 ۵. الف – دوستان تو ایرانی هستند.
 ب – دوستان ایرانی هستند.
 ۶. الف – این باغ مال اوست (او است).
 ب – این باغ کیست؟
 ۷. الف – این باغ اوست.
 ب – این باغ اوست.
 ج – این باغ است.
 ۸. الف – تو ایرانی توست (تو است).
 ب – او کتاب تو را به من داد.
 ۹. الف – پیچه در آن توست (تو است).
 ب – پیچه در آن است.
 ۱۰. الف – این خانه مال آنهاست (آنها است).
 ب – این خانه آنهاست.
 ۱۱. الف – این خانه ایشان است.
 ج – این خانه ایشان است.
 ۱۲. الف – دفرچه های تو
 ب – دفرچه های تو
 ۱۳. الف – موی شما قهوه ای است.
 ب – موی قهوه ای است.
 ۱۴. الف – ایروی او سفید است.
 ب – ایروی سفید است.
 ۱۵. الف – کتکهای آنها کهنه است.
 ب – کتکهای کهنه است.
 ۱۶. الف – خانه مان بزرگ است.
 ب – خانه مان بزرگ است.
 ۱۷. الف – خانه مادر ایشان است.
 ب – خانه مادر ایشان است.
 ۱۸. الف – نام استاد ما ذکر شهید است.
 ب – نام استاد ما ذکر شهید است.
 ۱۹. الف – نام مادر او بروز است.
 ب – نام مادر او بروز است.

۱. تو می خورد	You eat	You eat
۲. او خورد	He/She eats	He/She eats
۳. ما خوردم	We eat	We eat
۴. شما خورید	You eat	You eat
۵. آنها / ایشان می خورند	They eat	They eat

۱. تو کارمی کنی	You worked	You work
۲. او کار کرد	He/She worked	He/She works
۳. ما کار کردیم	We worked	We work
۴. شما کار کردید	You worked	You work
۵. آنها / ایشان کار کردند	They worked	They work

۱. تو برمی گردد	You went back	You go back
۲. او برمی گردد	He/ She went back	He/She goes back
۳. ما برمی گردیم	We went back	We go back
۴. شما برمی گردید	You went back	You go back
۵. آنها / ایشان برمی گردند	They went back	They go back

۱. من ...
 ۲. نوشته...
 ۳. نوشتم...
 ۴. نوشته...
 ۵. او...
 ۶. نوشته...
 ۷. می...
 ۸. من ...
 ۹. نوشته...
 ۱۰. نوشته...
 ۱۱. شما...
 ۱۲. زندگی می کند.
 ۱۳. ... زندگی می کند.
 ۱۴. شما...
 ۱۵. ... زندگی می کند.
 ۱۶. تو...
 ۱۷. ... نوشته...
 ۱۸. ... نوشتم...
 ۱۹. ... نوشته...
 ۲۰. ... نوشته...
 ۲۱. ... نوشته...
 ۲۲. ... نوشته...
 ۲۳. ... نوشته...
 ۲۴. ... نوشته...
 ۲۵. ... نوشته...

درس بازده (بوشهای صفحه ۱۱۹۱ تا ۱۲۱)

۱. اسم دوست بوزیر نادر است.
 ۲. بوزیر دانشگاه تهران درس می خواند.
 ۳. بوزیر ادبیات فارسی می خواند.
 ۴. نادر تاریخ من می خواند.

۵. The country of Korea

6. The leaf of tree

8. Your teacher's name

10. Your book is on the table.

12. Whose is that house?

14. Where is this child's father?

15. Your mother came to our house.

17. His/Her boy is in the garden.

19. The Karun river is in Iran.

21. What's your professor's name?

23. Sa'di and Hâfez are Iranian poets.

1. This house is ours.

3. These books are ours.

5. Those are your pens.

7. Their house is large.

9. My friend is a clever student.

11. These are our shoes and clothes.

13. His/Her notebooks are on the table.

15. What is your friend's name?

17. Whose hair is black?

19. His/Her father is not (a) teacher.

21. Your mother came to our house.

23. The child is in your room.

۱. خواهر او / خواهرش

۲. دوستان شما / دوستانان

۳. استاد ما / استادمان

۴. نام معلم شما / نام معلّمان

۵. این خانه مال کیست؟

۶. دوست من (دوستم) به خانه ما (به خانه‌مان) آمد.

۷. دوست من (دوستم) به خانه ما (به خانه‌مان) آمد.

۸. اسب و گاو در بیرون با غم هستند.

۹. قلم و مداد روی میز هستند.

۱۰. پدر شما (پدرتان) به کشور ایران رفت.

۱۱. او کتاب شما (کتابتان) را به من داد.

۱۲. این خانه مال آنهاست (آنها است).

۱۳. آن آنوسیل مال شماست. / آن آنوسیل شماست.

۱۴. این کتابها مال من هستند. / اینها کتابهای من هستند.

۱۵. دستب راست من / دست راستم

۱۶. داشتگاه تهران جنی بزرگ است.

۱۷. روز نیل در مصر است.

۱۸. یک اسب سفید (اسب سفیدی) زیر دشت است.

۱۹. آن پنج کتاب روی میز هستند.

۲۰. یک گرگ سیاه و سفید روی دشت است.

۲۱. آقای بهرامی معلم دختر من (دخترم) است.

۲۲. آقای کربی دیروز اینجا آمد.

۲۳. هوای شهور تهران در زمستان سرد است.

2. That garden is theirs.

4. These are my books.

6. This notebook is his.

8. Their professor is Iranian.

10. Whose is this chair?

12. This house is his.

14. Whose are those pens?

16. Which is your friend's book?

18. Our university is not small.

20. Why don't you study your lesson?

22. Your brother went to the city.

درس دوازده (برگهای صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۴)

۱. ما در شهر تهران زندگی می‌کیم.

۲. ما در شهر تهران زندگی می‌کنیم.

۳. تهران، پایتخت کشور ایران است.

۴. خانه ما سه آتاق دارد.

۵. خانه ما سه درخت دارد.

۶. خانه ما درخت دارد.

۷. خانه ما درخت دارد.

۸. خانه ما درخت دارد.

۹. بله، خانه ما درخت دارد.

است.

۱۱. در فصل پاییز، بگ درختان زرد می‌شود.

۱۲. خانه نادر، در میدان شهداد است.

درس دوازده (برگهای صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۴)

1. Mother's hand

3. Mr. Ahmadi

2. Parvin's hair

4. Mrs. Ahmadi

درس چهاردهم (پوشش‌های صفحه ۱۵۵ تا ۱۵۵)

۱. خانه‌شما قلیعی و کوهه است.
۲. نه، خانه‌ما قلیعی نیست.
۳. به، من جاط خانه‌شما بزرگ است.
۴. نه، درها و پنجره‌های خانه‌شما کلیعی نیست.
۵. درها و پنجره‌های خانه‌شما در وسط جاط قراردارد.
۶. پدر شما در باشچه سبزی و گلهای قشنگ می‌کارد.
۷. حسن به گرمه کوچک غذا می‌دهد.
۸. حسن در جاط خانه با گره بازی می‌کند.
۹. حسن در جاط خانه سبزی و گلهای قشنگ می‌کارد.
۱۰. حسن در جاط خانه سبزی و گلهای قشنگ می‌کارد.
۱۱. نه، مادر و خواهر خانه قلیعی را دوست ندارند.

درس چهاردهم (تعریف‌های صفحه ۱۵۹ تا ۱۶۱)

- | ۱. | ۲. | ۳. | ۴. | ۵. | ۶. | ۷. | ۸. | ۹. | ۱۰. | ۱۱. | ۱۲. | ۱۳. | ۱۴. | ۱۵. | ۱۶. | ۱۷. | ۱۸. | ۱۹. | ۲۰. |
|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| نیزیا | بلند |
| تبلیغ | سبز |
| نیزیا | سرخ |
| تبلیغ | شیرین |
| نیزیا | سفید |
| تبلیغ | زیبا |
| نیزیا | آبی |

- | ۱. | ۲. | ۳. | ۴. | ۵. | ۶. | ۷. | ۸. | ۹. | ۱۰. | ۱۱. | ۱۲. | ۱۳. | ۱۴. | ۱۵. | ۱۶. |
|------------------------------|---------------------------------|--------------------------------|----------------------|--------------------------|----------------------|-----------------------------|--------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| پسرم خودش را به من نشان داد. | او خودش عکشش را به من نشان داد. | من خودم بک کتاب را به او دادم. | پدرش خودش اینها بود. | من خودم بک کتاب را دادم. | پدرش خودش اینها بود. | او خودش را در آینه می‌بیند. | پدرش خودش اینها می‌بیند. | او خودش را در آینه می‌بیند. |

درس سیزدهم (پوشش‌های صفحه ۱۴۳ تا ۱۴۳)

۱. احمد خودش به دیوارستان می‌رود.
۲. نه، مریم معمولاً خودش تها به دیوارستان نمی‌رود.
۳. به، من هو روز خودم تها به داشگاه نزدیک است.
۴. نه، خانه ما به داشگاه نزدیک است.
۵. نه، درها و پنجره‌های خانه‌شما کلیعی نیست.
۶. باعجه خانه‌شما در وسط جاط قراردارد.
۷. خانواده نادر امروز اسباب کشی می‌کنند.
۸. به، خانه ما بزرگ است.
۹. خانواده نادر خانه خودشان را هنگه گذشته فروختند.
۱۰. خانواده نادر خانه خودشان را هنگه گذشته فروختند.

درس سیزدهم (تعریف‌های صفحه ۱۴۹ تا ۱۴۹)

- | ۱. | ۲. | ۳. |
|----------------------------|--------------------------------|------------------------------|
| ۱. He went himself. | ۲. We went ourselves. | ۳. You went yourselves. |
| ۴. I read myself the book. | ۵. You read yourself the book. | ۶. He read himself the book. |
| ۷. I lost my book. | ۸. I lost my book. | ۹. We lost our book. |
| ۱۰. Blame yourselves! | ۱۱. They blamed themselves. | ۱۲. He protected himself. |
| ۱۳. I talk with himself. | ۱۴. He talks with himself. | He is talking to himself |

۱. ما خانه خودمان را فوختیم.
۲. او خودش عکشش را به من نشان داد.
۳. من خودم بک کتاب را به او دادم.
۴. پسرم خودش آمد.
۵. پدرش خودش اینها بود.
۶. بچه‌ها خودشان کجا هستند.
۷. او خودش را در آینه می‌بیند.
۸. همکلاسی دخترم خودش اینها آمد.
۹. او خودش این کتاب را نوشت.
۱۰. پدرش خودش بک قلم برای من خربز.
۱۱. آنها سه قلم و شش دفتر برای خودشان خربزند.
۱۲. شما خودتان عکشش را به ما نشان دادید.

۳.

۱. چند خانه بزرگ
۲. آین در کهنه و کیف
۳. آن دختر بزرگ
۴. آن بیز بزرگ (بیز) است.
۵. آن کتاب گرانتر از آن یکی است.
۶. آن دختر، بزرگ است.
۷. آن پدر، خوب نیست.
۸. آن پسر، خوب نیست.
۹. یک بچه خیلی کوچک است.
۱۰. (آن) بچه، خیلی کوچک است.
۱۱. (آن) پسرزیگ و (آن) دختر خوب آنها هستند.
۱۲. (آن) بیشه کوچک کجاست / کجا است؟
۱۳. (آن) مادر پدر و (آن) دختر جوان است.
۱۴. این مادر جوان و بیشه کوچک نمیز دارد. ۱۵. آن زن زیبا به آهشگی رفتند.

درس پانزده (بلاسٹهای صفحه ۱۶۸)

۱. فصل تایستان، هوای تهمان گرم است.
۲. در ایران، مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها (در) تایستان تعطیل است.
۳. نادر به شیراز مسافرت کرد.
۴. علی بیست و سه سال دارد.
۵. علی از من بزرگ‌گر است.

۶. هوای تهران از هوای اصفهان خنثی نیست.
۷. اصفهان در دوره سلسله صفوی پایتخت ایران بود.
۸. اصفهان یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ایران است.
۹. در اصفهان آثار تاریخی وجود دارد.

درس پانزده (تموریهای صفحه ۱۷۲ تا ۱۷۴)

۱. بلندتر
۲. مفیدتر
۳. کوتاهتر
۴. بزرگتر
۵. پیشنهادتر
۶. غمینه‌ترین
۷. شیرین تر
۸. ساده‌تر
۹. توش تر
۱۰. غمینه‌ترین
۱۱. پیشنهاد ترین
۱۲. دلخواه
۱۳. سردترین
۱۴. بیشترین
۱۵. دلالات
۱۶. مودب ترین
۱۷. مهربان ترین
۱۸. دلخواه
۱۹. بیشترین
۲۰. جوانترین

۱.

۱. زیارتین ۲. قلبی ترین ۳. خوش‌تر
۴. آن کوچک‌ترین پسر است.
۵. آن بزرگ‌ترین پسر است.
۶. آن بزرگ‌ترین خانه است.
۷. آن بزرگ‌ترین کتاب گرانتر از آن یکی است.
۸. آن بزرگ‌ترین شهر کیست؟
۹. آن ترومند است، ولی شما خیلی ترومندتر هستید.
۱۰. مهرمند کتاب کدام است؟
۱۱. مردم پیران پیشتر (لهجه) از مردم جوان (جوانان) می‌دانند.
۱۲. من توأم سرعت از شما قدم نزنم (راه بروم).
۱۳. آیا توانید یکی از از از این به من بدهید؟
۱۴. آیا او همیشه زدن تو به اداره می‌رسد.
۱۵. آیا تو می‌توانی از اتو میل شماست؟ = آیا او اتو میل سرعت از اتو میل صندلی می‌نشیند؟
۱۶. آیا گرایه همیشه روی راحت ترین صندلی می‌نشیند؟

درس شانزده (بلاسٹهای صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۱)

۱. نادر دیروز به خانه مامد.
۲. من و نادر، صبح تکلیف‌هایمان را نوشتم.
۳. من و نادر، در خانه ناهار خوردیم.
۴. بعد از ناهار، در راه داشنگاه و استادان داشنگاه صحبت کردیم.
۵. بعد از طهو، در حدود ساعت چهار بهار به بازار رفتیم.
۶. شما یک جفت کشش و یک شلوار خردیدیم.
۷. نادر یک چزو و یک پیازه خردید.
۸. دیروز به ما خیلی خوش گذاشت.

۱. شنیدم، شنیدی، شنید، شنیدم، شنیدیم، شنیدیلند
۲. شنیدم، شنیدی، شنید، شنیدم، شنیدیم، شنیدیلند
۳. کوتاهتر
۴. بزرگتر
۵. پیشنهادتر
۶. مفیدتر
۷. شیرین تر
۸. ساده‌تر
۹. توش تر
۱۰. غمینه‌ترین
۱۱. پیشنهاد ترین
۱۲. دلخواه
۱۳. سردترین
۱۴. بیشترین
۱۵. دلالات
۱۶. مودب ترین
۱۷. مهربان ترین
۱۸. دلخواه
۱۹. بیشترین
۲۰. جوانترین

۲.

درس شانزده (تموریهای صفحه ۱۸۹ تا ۱۹۰)

درس هفده (پوششی صفحه ۱۹۵ تا ۱۹۶)

۱. نه، خانه شما به داشگاه نزدیک است.
۲. شما پایه به داشگاه می‌روید.
۳. پایار شما با مشین خودش به اداره می‌رود.
۴. نه، رنگی ماشین پایار شما کهنه است.
۵. بله، ماشین پایار شما آبی است.
۶. نه، من تصدیق راننگی ندارم.
۷. نادر گوایه‌نامه راننگی دارد.
۸. نه، من تصدیق راننگی ندارم.
۹. نادر سال گذشته گوایه‌نامه گرفت.

درس هده (تقویتی صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۳)

۱. من رسم، می‌رسد، می‌رسید، می‌رسند
۲. من آورم، می‌آوری، می‌آورید، می‌آورند
۳. من دانم، می‌دانم، می‌دانید، می‌دانند
۴. من نویسم، می‌نویسی، می‌نویسید، می‌نویسنند
۵. من پرسم، می‌پرسی، می‌پرسید، می‌پرسند
۶. بزم گردم، بزم گردد، بزم گرددیم، بزم گرددند
۷. کارمی کنم، کارمی کنید، کارمی کنیم، کارمی کنیدند
۸. پیدامی کنم، پیدامی کنید، پیدامی کنیم، پیدامی کنیدند

۹. من بینم
۱۰. من آید
۱۱. من آیدند
۱۲. من آیدند
۱۳. من آورم
۱۴. من آوریدم
۱۵. من آوریدند
۱۶. من آورم
۱۷. من آوریدم
۱۸. من آوریدند
۱۹. من آورم
۲۰. من آوریدم
۲۱. من آوریدند
۲۲. من آورم
۲۳. من آوریدم
۲۴. من آوریدند
۲۵. آیا در مدرسه انگلیسی یادگرفتی؟
۲۶. آنچه می‌اززید؟ (نمی‌آید)
۲۷. او کی یادگیری (آموخت) زبان فارسی را شروع کرد؟
۲۸. (شما برا) صبحانه چی خوردید؟
۲۹. آن کتاب را (با) کجا خوردید؟
۳۰. آیا به جای دیگر نزدید؟
۳۱. (شما) چه کس دیگری را دیدید؟
۳۲. آیا در آن شهر قدمی نبودند.
۳۳. آنها در آن شهر قدمی نبودند.
۳۴. شما این کتاب را خوردید.

۱. خوردم، خوردی، خورد، خوردم، خوردید، خوردند
۲. خندیدم، خندیدی، خندید، خندیدم، خندیدید، خندیدند
۳. گرفم، گرفتی، گرفت، گرفتم، گرفتید، گرفتند
۴. گفتی، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند
۵. آمدم، آمدی، آمد، آمدیم، آمدید، آمدند
۶. آمدگرفم، آمدگرفتی، آمدگرفت، آمدگرفتم، آمدگرفتید، آمدگرفتند
۷. یادگرفم، یادگرفتی، یادگرفت، یادگرفتم، یادگرفتید، یادگرفتند
۸. انداختم، انداختی، انداخت، انداختم، انداختیم، انداختند

۴.

۱. دیدم.
۲. انجام دادم.
۳. خواندم.
۴. خوانند.
۵. خوانیدم.
۶. من

۳.

۱. من رفتم.
۲. آنها رفند.
۳. شما رفید.
۴. ما رفیم.
۵. تو رفی.
۶. ما بودم.
۷. آنها بودند.
۸. ما بودیم.
۹. آنها آمدند.
۱۰. آنها آمدند.
۱۱. شما آمدید.
۱۲. شما آمدیدند.
۱۳. شما آمدیدند.
۱۴. او دفتر خورد.
۱۵. ما روزی صندلی نشستیم.
۱۶. شما روزی صندلی نشستید.
۱۷. دوستم دیروز به خانه‌ام آمد.
۱۸. دوستم دیروز روز را در باشمان کار کردیم.
۱۹. ما دیروز همه روز را در باشمان کار کردیم.
۲۰. من تا ساعت ۱۲ به رایو گوش کردم.
۲۱. ما را در او دشیب به لندن رفت.
۲۲. او دنده درس رسید.
۲۳. ما دشیب تلویزیون تمام کردیم.
۲۴. (تو) دیروز چه کار کردی؟
۲۵. آیا در مدرسه انگلیسی یادگرفتی؟
۲۶. آنچه می‌اززید؟ (نمی‌آید)
۲۷. او کی یادگیری (آموخت) زبان فارسی را شروع کرد؟
۲۸. (شما برا) صبحانه چی خوردید؟
۲۹. آن کتاب را (با) کجا خوردید؟
۳۰. آیا به جای دیگر نزدید؟
۳۱. (شما) چه کس دیگری را دیدید؟
۳۲. آیا در آن شهر قدمی نبودند.
۳۳. آنها در آن شهر قدمی نبودند.
۳۴. شما این کتاب را خوردید.

۵.

۱. نمی‌دانم.
۲. نمی‌خوردی.
۳. نمی‌گوییم.
۴. نمی‌زویم.
۵. نمی‌خواستم.
۶. نمی‌آورم.
۷. نمی‌شانستم.
۸. نمی‌آورم.
۹. نمی‌خواستم.
۱۰. نمی‌آورم.

We are students.

They are students.

My sister is student.

You are students.

You are student.

I am student.

We are child.

They are child.

You are child.

He/She is beautiful.

You are beautiful.

We are big.

They are big.

You are big.

I am Iranian.

You are Korean.

They are Chinese.

We are in the house.

You are in the house.

They are in the house.

۱.

۱. ما داشتیم (داشتویم). / ما داشتی هستیم.

۲. آنها داشتند (داشتواند). / آنها داشتی هستند.

۳. خواهیم داشتیم (داشتویم). / شما داشتی هستیم.

۴. شما داشتند (داشتواند). / شما داشتی هستند.

۵. تو داشتی (داشتوی). / تو داشتی هستی.

۶. من داشتیم (داشتویم). / من داشتی هستم.

۷. ما بخواهیم / ما بخواهی هستیم.

۸. آنها بخواهند / آنها بخواهی هستند.

۹. شما بخواهیم / شما بخواهی هستید.

۱۰. او زیاست.

۱۱. شما زیبایید (زیباشید). / شما زیبا هستید.

۱۲. تو زیبایی (زیباشید). / تو زیبا هستی.

۱۳. ما بزرگیم / ما بزرگ هستیم.

۱۴. آنها بزرگند / آنها بزرگ هستند.

۱۵. شما بزرگید / شما بزرگ هستید.

۱۶. من ایرانیم (ایرانیم). / من ایرانی هستم.

۱۷. تو ایرانی (ایرانی). / تو ایرانی هستی.

۱۸. آنها کره‌ایاند / آنها کره‌ای هستند.

۱۹. شما چینی‌اید / شما چینی‌ای هستید.

۲۰. ما در خانه‌ایم / ما در خانه هستیم.

۲۱. تو در خانه‌ای / تو در خانه هستی.

۲۲. آنها در خانه‌اند / آنها در خانه هستند.

۴.

۳. نمی‌آیند. ۴. ... امثُب ... به خانه مانمی‌آیند.

۱. گریه زنید بندی نشیند.

۲. کی خانه هستید؟

۳. آنها شما را نمی‌دانند؟

۴. شما پدرشها را می‌پرسید و من جواب می‌دمم (جواب خواهیم داد).

۵. ما همیشه به (ازبان) فارسی با او حرف می‌زنیم.

۶. کدام گویی را خرد (خواهید خرد)؟

۷. چرا دیدم می‌آید و زود می‌روید؟

۸. چکولو سبزیمنی و یک کیلو گوشت گو dalle خود را خرد.

۹. همسر علیه می‌گذرد.

۱۰. پدرم هر روز روزانه می‌خرد.

۱۱. کجا می‌شنیند؟ تو دیگر درخت سبب یادور آن؟

۱۲. آنها کی از شهر بزم گردند؟

۱۳. ما هر روز به مدرسه می‌رویم و در آنجا می‌خوانیم و می‌نویسیم.

۱۴. آیا فهمید من چه می‌گویم؟

۱۵. چه کسی به شما فارسی یاد می‌دهد؟

۱۶. من این روزها (ازبان) انگلیسی یاد می‌گیرم.

۱۷. او امروز به (برای) خرد نمی‌رود.

۱۸. من همیشه به آنجا نرمی‌روم.

۱۹. آنها ساعت سه از مدرسه بزنی گردند.

۲۰. او چتر نمی‌خورد.

۲۱. درون هیچده (لوشهای صفحه ۱۰)

۱. در ایران جمعه روز تعطیل است.

۲. مادر در آشپزخانه است.

۳. حسن و مریم در حیاط هستند.

۴. پدر کتاب مشوی مالی شاعر بزرگ ایران مولوی است.

۵. کتاب مشوی مالی شاعر بزرگ ایران مولوی است.

۶. مادر غذا می‌پزد.

۷. آقای کربی و خانم کربی مهمان شما هستند.

۸. آنها بچه‌های آقا و خانم کربی کوچک‌اند.

۹. نه، بچه‌های آقا و خانم کربی کوچک‌اند.

دوس هیچده (تمورنهای صفحه ۱۶ تا ۲۰ (۲۴))

۵. جون آنها در آپارتمان جدید یک اتاق دارند.
 ۶. جون آپارتمان یک آشپرخانه بزرگ دارد.
 ۷. جون آپارتمان چیز ندارد.
 ۸. جون می‌گوید: آپارتمان مثل قفس است.

درس نوزده (تمثیل‌های صفحه ۲۴۰ تا ۳۳۰)

۱. خواهم خواند، خواهی خواند، خواهد خواند، خواهیم خواند، خواهید خواند،
 خواهد خواند خواند.
 ۲. خواهم نوشت، خواهی نوشت، خواهد نوشت، خواهیم نوشت، خواهید نوشت،
 خواهد نوشت خواند.
 ۳. خواهم شنید، خواهی شنید، خواهد شنید، خواهیم شنید، خواهید شنید،
 خواهد شنید خوارد.
 ۴. خواهم خورد، خواهی خورد، خواهد خورد، خواهیم خورد، خواهید خورد،
 خواهد خورد زندگی خواهید کرد، زندگی خواهد کرد، زندگی خواهیم کرد، زندگی خواهید
 کرد، زندگی خواهد کرد.
 ۵. فروموش خواهم کرد، فروموش خواهی کرد، فروموش خواهد کرد، فروموش
 خواهید کرد، فروموش خواهد کرد

۶. ... خواهم رفت.
 ۷. ... خواهد شد.
 ۸. ... خواهد بود.
 ۹. ... صحبت خواهیم کرد.
 ۱۰. ... خواهد دید.
 ۱۱. ... تکرار خواهیم کرد.
 ۱۲. ... خواهد شد.
 ۱۳. ... خواهید خواهد.
 ۱۴. ... خواهید خواهیم داد.
 ۱۵. ... انجام خواهیم داد.
 ۱۶. ... خواهید شد.

درس نوزده (پوششی صفحه ۲۲۵)

۱. شما فدا به یک خانه جدید خواهید رفت.
 ۲. خانه جدید شما (یک آپارتمان) در طبقه سوم است.
 ۳. آقای جمالی بنگاه معاملات ملکی دارد.
 ۴. بازی های اتایه ها را به خانه جدید می برد.

- I will go to the high school tomorrow.
 We will not go to the new house today.
 I will narrate the story to them.
 I will not show it to you.

۳.

۱. من جوانم / جوان هستم.
 ۲. شما کجا بدید (کجا نیافرید؟) / شما کجا هستید؟
 ۳. جون آپارتمان چیز ندارد.
 ۴. جون می‌گوید: آپارتمان مثل قفس است.

۵. من و خواهر دارم.
 ۶. او یک قلم دارد.
 ۷. من حال‌کجا هم / من حال‌کجا هستم؟
 ۸. آن بد است.
 ۹. ها او چطور است؟
 ۱۰. من حسنه در آن کیف قهوه‌ای است؟ / در آن کیف قهوه‌ای چیست؟
 ۱۱. چه چند در آن کیف قهوه‌ای است؟ / در آن کیف قهوه‌ای است.
 ۱۲. آن مرد گیست؟
 ۱۳. شما همیشه آنجایید (انجایید) / شما همیشه آنجا هستید.
 ۱۴. آنها همیشه آنجایند / آنها همیشه آنجا هستند.
 ۱۵. من برشک نیستم / من معلم / معلم هستم.
 ۱۶. این بله‌ها تمیزند / این بله‌ها تمیز هستند.
 ۱۷. آن زن پدر هنوز زیباست / زیبا است.
 ۱۸. ما امروز هزار همان داریم.
 ۱۹. شما یک خانه کجاست (کجا است)؟
 ۲۰. مادر و پدر او بد نیستند.
 ۲۱. آنها امروز در مدرسه هستند.
 ۲۲. آنها امروز در مدرسه هستند / آنها امروز در مدرسه هستند.
 ۲۳. خانه شما کجاست (کجا است)؟
 ۲۴. آنها بزرگ شدند.
 ۲۵. آنها تو امشب در خانه ماهستند.
 ۲۶. آنها در کلاس نیستند.
 ۲۷. آنها در کلاس نیستند.
 ۲۸. او در کلاس است.
 ۲۹. بجهه‌ها آنجا نیستند.
 ۳۰. اینها کجاها می‌نیستند / این کجاها می‌نیستند.

۵. هفته آینده خواهد رفت.
 ۶. آنها بایس گران خواهد خورد.
 ۷. ما آن غذای نخواهیم خورد.
 ۸. سرمهای مرا فراموش خواهد کرد.
 ۹. تا یک هفته دیگر برخواهم گشت.
 ۱۰. آنها کار خواهد کرد.

- They will go next week.
 They will not buy the expensive clothes.
 We will not eat that food.
 You will forget my words.
 I will not return till next week.
 He will not work there.

۱۱. بودارت را زندا □ بودارث را زندا!
 ۱۲. حرفهایش را پنهان □ حرفهایش را پنهانیدا
 ۱۳. او را خلی دوست داشته باش □ او را خلی دوست داشته باشدیدا
 ۱۴. روزنامه را همین جا بگذار □ روزنامه را همین جا بگذاریدا
 ۱۵. صندلی را پیارا □ صندلی را پیاریدا
 ۱۶. فردا به خانه مایا □ فردا به خانه مایا پیده (پیدا)!
 ۱۷. قوب را پیدازار □ قوب را پیدازاریدا
 ۱۸. این شعر را برات آنها خوان! □ این شعر را برات آنها بخوانیدا
 ۱۹. این عکس را بین! □ این عکس را بینیدا
 ۲۰. دو ساعت اینجا بمان! □ دو ساعت اینجا بمانیدا

۱. امروز ناهار چلو مرغ داریم.
 ۲. حسن ماکارونی دوست دارد.
 ۳. حسن ماکارونی دوست دارد.
 ۴. بله، ما هم در خانه ناهار می خوریم.
 ۵. بله، من ماکارونی دوست دارم.
 ۶. بله، پدر غذا نمی بزد.
 ۷. مردم چلوکباب دوست دارد.
 ۸. حسن ماکارونی دوست دارد.
 ۹. حسن ماکارونی دوست دارد.
 ۱۰. مانظور ساعت دوازده غذا می خوردیم.
 ۱۱. بله، پدر من شهزاده خانه می آید.
 ۱۲. من چلوکباب دوست دارم.

درس پیست (پوششی صفحه ۳۳۶)

۱. همیشه حقیقت را گذاشت.
 ۲. همیشه حضیر شد.
 ۳. روز این صندلی بشنید.
 ۴. لطفاً بشقابان را به من بدهیدا
 ۵. مردم باش گرمه کنیدا
 ۶. لطفاً یک لیوان کوچک چای به او بدهیدا
 ۷. همیشه خوشحال باشیدا
 ۸. چیز را دیده و آنرا بدهیدا
 ۹. این نکه را در نظر داشته باشیدا
 ۱۰. بیهوده آنها را دوست داشته باشیدا چون آنها خوب نیستند.
 ۱۱. لطفاً دستهایان (دستهای) را بپوشید (پشو)!
 ۱۲. لطفاً کتابت (کتابان) را روی میزت (میزان) بگذار (بگذارید)!
 ۱۳. لطفاً منداری گل بوی دوست (دوستان) پیار (پیارید)!
 ۱۴. همیشه فارسی صحبت کنیدا
 ۱۵. همیشه فارسی صحبت کنیدا
 ۱۶. آن را گم نکنیدا
 ۱۷. آن را گم نکنیدا
 ۱۸. آنرا به من نشان بدهیدا
 ۱۹. به سؤالم جواب بدهیدا
 ۲۰. ما حرف بزنیدا □ با ما حرف بزنیدا

- درس پیست (تقویرنهاي صفحه ۳۴۰ تا ۳۴۲)
۱. سه روز پیشتر شما! □ سه روز پیشتر شما نیادا
 ۲. کلاش را همانجا بگذار □ کلاش را همانجا بگذاریدا
 ۳. حرفهای مرا گوش گنیدا □ حرفهای مرا گوش کنیدا
 ۴. اینها را ارزان نمودن! □ اینها را ارزان نمودنیدا
 ۵. خود را شناسا خود را شناسیدا
 ۶. همیشه فارسی صحبت کنیدا □ همیشه فارسی صحبت کنیدا
 ۷. آن را گم نکنیدا
 ۸. آنرا به من نشان بدهیدا
 ۹. ناصر به روزش خلی علاقه داشت.
 ۱۰. ناصر هر روز عصر فوتبال بازی می کرد.
 ۱۱. در تعطیلات تابستان، ناصر معمولاً به باشگاه می رفت و فوتبال و دیالان و تیس بازی می کرد.

۵. ناصر در اداره پست استخدام شد.
۶. شما در تیستان گذشته، هر هفته به دیدار او می‌رفتید.
۷. شما و ناصر گاهی درباره خاطرات گذشته صحبت می‌کردید.
۸. ناصر را بروز به اداره می‌رفت.

دوس پیست و پنجم (تمرينهای صفحه ۲۲۳ تا ۲۵۵)

۱. ... دشیب، وقتی آنها آمدند، من (داشتم) درس فارسی مطالعه می‌کردم.
۲. ... بودیم (زندگی می‌کردیم).
۳. ... خواهد شد.
۴. ... خواهد بودند.
۵. ... می خوردند.
۶. ... نیامدیدیم.
۷. ... دعوت کرد.
۸. ... خواهد شد (می شود).
۹. ... دشود.
۱۰. ... خواهیم رفت (می روند).
۱۱. ... رسیدند.
۱۲. ... انجام نمی دهد.
۱۳. ... می آید.
۱۴. ... بدهید.
۱۵. ... بیرون می روند.
۱۶. ... بیندیدا / بازکیدا
۱۷. ... بیندیدا / بازکیدا!
۱۸. ... بیندیدا / بازکیدا!
۱۹. ... می خورد.
۲۰. ... عبور می کردم / می گذشتم
۲۱. ... شروع خواهد شد (شروع می شود).
۲۲. ... داشتم درس می نوشتم.

2.

پاسخ به بعضی از پرسشها و تمرينهای بخش سوم

۱. من به مدرسه می رفتم.
۲. من هر روز به مدرسه می رفتم.
۳. او (زبان) فارسی می خواند (مطالعه می کرد).
۴. از زبان) فارسی می خواند (مطالعه می کرد).
۵. آنها دریوز کتاب می خواناند.
۶. ما آجها زنگی می کردیم.
۷. ما دریوز کارنی کردیم.
۸. ما دریوز کارنی کردیم.
۹. او هر هفته بیکاری به سینما می رفت.
۱۰. او هر دویز کارنی کردیم.
۱۱. او هر دویز کارنی کردیم.
۱۲. وقتی من آنها را دیدم، (داشت) ناهار می خوردند.
۱۳. وقتی شما تلفن کردید، من (داشتم) شام می خوردم.
۱۴. وقتی من اوروز صبح پیدار شدم، خورشید می رخشدیم.
۱۵. وقتی امروز صبح خانه را ترک می کردم (داشت) بازار می بارید.

۱. من به مدرسه می رفتم.
۲. من هر روز به مدرسه می رفتم.
۳. او (زبان) فارسی می خواند (مطالعه می کرد).
۴. از زبان) فارسی می خواند (مطالعه می کرد).
۵. آنها دریوز کتاب می خواناند.
۶. ما آجها زنگی می کردیم.
۷. ما دریوز کارنی کردیم.
۸. ما دریوز کارنی کردیم.
۹. او هر هفته بیکاری به سینما می رفت.
۱۰. او هر دویز کارنی کردیم.
۱۱. او هر دویز کارنی کردیم.
۱۲. وقتی من آنها را دیدم، (داشت) ناهار می خوردند.
۱۳. وقتی شما تلفن کردید، من (داشتم) شام می خوردم.
۱۴. وقتی من اوروز صبح پیدار شدم، خورشید می رخشدیم.
۱۵. وقتی امروز صبح خانه را ترک می کردم (داشت) بازار می بارید.

۳.

۱. ... بجهه هنگامی که می دیدم، افاده.
۲. ... بجهه هنگامی که می دیدم، افاده.
۳. ... خواهد شد.
۴. ... خواهد بودند.
۵. ... می خوردند.
۶. ... نیامدیدیم.
۷. ... دعوت کرد.
۸. ... خواهد شد (می شود).
۹. ... دشود.
۱۰. ... خواهیم رفت (می روند).
۱۱. ... رسیدند.
۱۲. ... انجام نمی دهد.
۱۳. ... می آید.
۱۴. ... بدهید.
۱۵. ... بیرون می روند.
۱۶. ... بیندیدا / بازکیدا
۱۷. ... بیندیدا / بازکیدا!
۱۸. ... بیندیدا / بازکیدا!
۱۹. ... می خورد.
۲۰. ... عبور می کردم / می گذشتم
۲۱. ... شروع خواهد شد (شروع می شود).
۲۲. ... داشتم درس می نوشتم.

پرسشها و تمرينهای صفحه ۳۳۶ تا ۳۶۶:

۱. کلاغ نگاهی پنیر دید.
۲. کلاغ به سوی درخت بلندی پرواز کرد.
۳. چون تضمیم گرفته بود آن تکه پنیر را داشت پیاورد.
۴. از زیبایی او تعریف کرد و گفت: «بهبه! چه بندۀ زیبایی! چه برهای برقا!»
۵. کلاغ دهاش را بازکرد تا غازار کند.
۶. برهای کلاغ، سیاه است.
۷. نه، کلاغ پونه زیبایی نیست.
۸. نه، کلاغ پونه چیله گری نیست.

- | | | | | | | | | | |
|--------------------|----------|-----------|----------|----------|-----------|------------|----------|----------|------------------|
| ۱۰. دیشب | ۹. هرگز | ۸. کمالاً | ۷. زیاد | ۶. سیار | ۵. قبل از | ۴. بعده از | ۳. نزدیک | ۲. معشه | ۱. همگو / همیووت |
| ۱۱. پس | ۱۰. آنچه | ۹. ممکن | ۸. باید | ۷. ممکن | ۶. باید | ۵. آنچه | ۴. ممکن | ۳. ممکن | ۲. آنچه |
| ۱۲. بعد / قبل | ۱۱. آنچه | ۱۰. ممکن | ۹. باید | ۸. ممکن | ۷. باید | ۶. آنچه | ۵. ممکن | ۴. ممکن | ۳. ممکن |
| ۱۳. ناگفهان (افرا) | ۱۲. آنچه | ۱۱. ممکن | ۱۰. باید | ۹. ممکن | ۸. باید | ۷. آنچه | ۶. ممکن | ۵. ممکن | ۴. آنچه |
| ۱۴. حتی | ۱۳. آنچه | ۱۲. ممکن | ۱۱. باید | ۱۰. ممکن | ۹. باید | ۸. آنچه | ۷. ممکن | ۶. ممکن | ۵. آنچه |
| ۱۵. قبل از | ۱۴. آنچه | ۱۳. ممکن | ۱۲. باید | ۱۱. ممکن | ۱۰. باید | ۹. آنچه | ۸. ممکن | ۷. ممکن | ۶. آنچه |
| ۱۶. بعد از | ۱۵. آنچه | ۱۴. ممکن | ۱۳. باید | ۱۲. ممکن | ۱۱. باید | ۱۰. آنچه | ۹. ممکن | ۸. ممکن | ۷. آنچه |
| ۱۷. آنچه | ۱۶. آنچه | ۱۵. ممکن | ۱۴. باید | ۱۳. ممکن | ۱۲. باید | ۱۱. آنچه | ۱۰. ممکن | ۹. ممکن | ۸. آنچه |
| ۱۸. نزدیک | ۱۷. آنچه | ۱۶. ممکن | ۱۵. باید | ۱۴. ممکن | ۱۳. باید | ۱۲. آنچه | ۱۱. ممکن | ۱۰. ممکن | ۹. آنچه |

بیشترین صفحه ۲۸۹ تا ۲۸۸:

۱. (شیر) در چنگلی خواهید بود.
۲. (موش) از روی پیش شمید و اورا ز خواب بیدار کرد.
۳. (موش) برای نجات جانش لبه کرد.
۴. جون (شیر) داشت به حال او سوخت.
۵. (شیر) در آم پک شکارچی گرفتار شد.
۶. برای اینک (تا) خود را ز دام خلاص کند.
۷. جون نمی توانست بندهای دام را باز کند.
۸. (موش) بندهای دام را جوید و در زمینی کوهه شیر را ز دام آزاد کرد.
۹. جون شیر موش را نکشت و او را ها کرد.

تمرينهای صفحه ۲۸۹ تا ۹۰ :
۱. فارسی آموزان می توانند جمله هایی به دلخواه خود بسازند. [ام. سیار، خوشحال، همینکه، سرعت، ناگهان، خشمگی، خیلی، بشدت؛ کمی بعد از آن، هر رأی درست همان وقت، در زمانی کوتاه

پوشهای صفحه ۹۹:

۱. (گرگ) هنگام غروب به کار رودخانه رسید.
۲. نه، بره پاپن تراز گرگ استاده بود.
۳. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۴. نه، (بره) آب رود را کمی نمی کرد.
۵. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۶. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۷. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۸. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۹. نه، (بره) از دست گرگ فرار نکرد.
۱۰. (گرگ) بروی بره پرید و او را پاره پاره کرد و خورد.

- فقط های ساده: دید، آمد، باشد، بخوانند، افاد

فقط های مونگب: بروداشت، پردازکرد، تضمیم گرفت، بدست یارو، شروع... کرد، تملیق گفتن، فریاد زد، خوشحال شد، باز کرد، غار علار کنند، فرار کرد

بلاشهاي صفحه ۲۷۳ تا ۲۷۴:

 ۱. (سگ) نگاهی گوشت از دکان قضايی ريد.
 ۲. (سگ) از روی پل گذشت.
 ۳. (سگ) عکس خودش را در آب ديد.
 ۴. (سگ) خجال كرد که سگ و دیگری در آب است که او هم نگاهی گوشت در دهان دارد.
 ۵. جون می خواست نگاهی گوشت آن سگ و دیگر را هم بدست آورد.
 ۶. (سگ) شما کرد و از آب بیرون آمد.
 ۷. جون سگ دیگری آن را پیدا کرده بود و گیرینده بود.
 ۸. نه، «طمعکاری» صفت خوبی نیست.
 ۹. قطب گوشت می فروشد.
 ۱۰. (طمعکاری) صفت خوبی نیست. / (طمعکاری) صفت بدی است.

بـ - از، در، به، از روی پر روی، تا، میان، پیدا کرد.

تمرين صفحه ۲۸۳ تا ۲۸۷:

۱. گرگی (فاعل + علامت نکره‌ی)، هنگام غروب (اقید)، به (حروف اضافه)، کار رودخانه (مفعول غیرمستقیم / متشم)، رسید (فعلی).

تمرينیا صفحه ۹۹۹ تا ۱۰۰۳:

۱. مردی رارو پل رودخانه دیدم.
۲. امروز صبح نان و پنیر خوردیم.
۳. امروز در به خانه می‌رسید.
۴. رودهای جیله‌گر به دام افتاد.
۵. دیشب پلیس دزد را دستگیر کرد.
۶. ما بایک‌بگر آهسته حرف می‌زنیم.
۷. او سال گذشته هر روز در به داشگاه می‌آمد.
۸. آن مرد خوبی زد از اینجا رفت.
۹. آن مرد روزانی کوهه از زندان آزاد شد.
۱۰. آنها در خانه کوچکی کنایه رودخانه زندگی می‌کردند.

۳. فعلهای مضارع: خلاص کند، گفته می‌کنی، نمی‌توانم، مغافر می‌خواهم، می‌آید، ندارم.
ماضی استمراری: می‌غزید، نلاش می‌کرد، می‌خورد، می‌گفت.

تمرينیا صفحه ۷۰۳ تا ۷۰۹:

۱. ... نخورده است.
۲. ... نخواهدام.
۳. ... نشسته‌ایم.
۴. ... نزدگی کرده‌ایم.
۵. ... نوشته است.
۶. ... بوده است.
۷. ... کار کرده‌اند.
۸. ... نزدیک‌تر.
۹. ... دیده‌ایم.
۱۰. ... خوانده‌ایم.
۱۱. ... برگشته است.
۱۲. ... شنیده‌اند.
۱۳. ... خوانده‌ایم.
۱۴. ... نیزده‌اند.

۱. از سال گذشته تا به حال لباس نخریده است.
۲. آیا تا به حال در این بوده‌ایم؟
۳. ما هنوز این قدری را تمام نکرده‌ایم.
۴. کی همین حال بیرون رفته است؟
۵. من امروز کار نکرده‌ام.
۶. آیا او امروز تکلیف را انجام داده‌اند.
۷. شما این هننه کاران را انجام داده‌اند.
۸. او مداد را در گذشته است.

۱. فریاد زدم.
۲. ... در تهران زندگی می‌کرم.
۳. آنها به او ...
۴. ما ... به خانه دوستمان ...
۵. ما ... صحنه ...
۶. ... غمگین بودم.
۷. ... از روی ... عبور کرد.
۸. ... پوشید.

۲. مفعولهای سبقه (او)، موش (را)، خود (را)، شیر (را)، براهی (را)، آب (را)، مرا (من را)، این را سخن را مفعولهای غیر مستقیم (دی) چنگلی، (از روی) پینی او، (برای) نجات جاش، (با) حال او، (در) دام یک شکارچی، (با) صدای بلند، (از) دام، (برای) رهایی، (به) کنار رودخانه، (در) آنجا، (از) رودخانه، (با) بره، (از) بالا، (با) باشی، (برای) شمه، (با) من، (برو) برو

تمرينیا صفحه ۱۰۳ تا ۱۰۰:

۱. کلام (فعال)، بوسی (حروف اضافه)، درخت بلندی (مفعول غیرمستقیم / متشم + صفت)، پرواز کرد (فعل).
۲. کلام (فعال)، از (حروف اضافه)، حرفهای روده (مفعول غیرمستقیم / متشم + مضاف آیه)، بسیار (قدی)، خوشحال شد (فعل).
۳. روده جله‌گر (فاعل + صفت)، پندر (مفعول مستقیم)، را (حروف نشانه مفعول)، برداشت (فعل)، و (حروف ربط)، بسرعت (قید)، فارکد (فعل).
۴. سگ (فعال + علامت نکره‌ای)، از (حروف اضافه)، گلن قشنگی (مفعول غیرمستقیم / متشم + مضاف آیه)، نیکای گوشت (مفعول مستقیم)، نشانه «ران به سبب علامت نکره‌ای» افاده است، رپود (اعلی).

۵. سگ (فعال)، از رود (حروف اضافه)، پل (مفعول غیرمستقیم / متشم)، عکس خودش (مفعول مستقیم)، را (حروف نشانه)، در (حروف اضافه)، آب (مفعول غیرمستقیم / متشم)، دید (فعل).

۱. (پیمردا) باستگی رود سوراخ را پوشاند.
 ۲. (پیمردا) ای سنگ را کار می‌زند و ای گشتنی را داخل سوراخ می‌کرد.
 ۳. (پیمردا / او) سنگ را کار می‌زند و ای گشتنی را داخل سوراخ می‌کرد.
 ۴. (پیمردا) از لس کردن طلاها احساس خوشحالی می‌کرد.
 ۵. چون روزی سنگ را باداشت و نهید که گنجش آنها نیست.
 ۶. ظاهر انگشتی که مو اطب کارهای ای باش بود، گنج را داده بود.
 ۷. (پیمردا) داستان طلاها را برای یکی از دوستانش تعریف کرد.
 ۸. (دوستش) گفت: «هیچ دلیل برای غمگینی بودن شما وجود ندارد. طلای شما برای شما فایده داشت.
 ۹. نه، طلاها برای (او / پیمردا) فایده ای نداشت.
 ۱۰. نه، او شخص دالتانی نبود.

تئوپنهای صفحه ۲۳۳ ق ۲۳۳:
 ۱. [فارسی آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]
 ۲. ضمیرهای مملکی: «ش»، (ای گشتنی، گنجش، دوستانش، دوستش).

اسمه و صفت: گنج پنهان، پیمردا ندان.
اتفاق: کیسه طلا، ای گشتنی خود، داخل سوراخ، نزد کی از دوستانش، طلای شما.

تئوپنهای صفحه ۹۳۳ ق ۲۳۳:

۱. ... پایان.
 ۲. ... پیشین.
 ۳. ... بروم.
 ۴. ... زندگی کند / بکند.
 ۵. ... زندگان / بزند.
 ۶. ... ششته بودم ...
 ۷. ... ملاقات کرده بودم.
 ۸. ... شنده بود...
 ۹. ... آمدیم ... آمده بودند.
 ۱۰. ... خارج شنده بود... دستگیر کرد.
 ۱۱. ... رفته بود.
 ۱۲. ... ندیده بودم.
 ۱۳. ... نشاند.
 ۱۴. ... پیشین.
 ۱۵. ... پیشین.
 ۱۶. ... تعریف کنم / بکنم.
 ۱۷. ... پایان.
 ۱۸. ... پیش زد.
 ۱۹. ... بخشم.
 ۲۰. ... پیشانیم ...
 ۲۱. ... پیشند ...
 ۲۲. ... بعناند ... می‌بینید (خواهد دید).
 ۲۳. ... بخوانند ... بخوانم.
 ۲۴. ... نسروند ...
 ۲۵. ... پسرود ...
 ۲۶. ... باشد / باشد.

۹. آنها آن کتابها را تحویل دادند.
 ۱۰. آیا آنها آن را به شما تداده اند؟

پرسشی صفحه ۱۳۳:

۱. (چوبان) گوشندانش را برای جرا به کوههای نزدیک دعکه‌هاش می‌برد.
 ۲. (چوبان) از فربادی روسایان لذت می‌برد.
 ۳. وقتی به کوهه می‌رسید، فریاد می‌زد: «گرگ آمادا گرگ آمادا».
 ۴. این شوخی را که دروغ می‌گفت: «گرگ آمادا گرگ آمادا».
 ۵. چون می‌زیستند گرگ گوشندانش را بخورد.
 ۶. بهله، یک روز واقعاً گرگ به گوشندان چوبان حمله کرد.
 ۷. چون گران می‌گردند که چوبان با لهم دروغ می‌گویند.
 ۸. چون توانست خودش بنهایی کاری انجام دهد.
 ۹. (گرگ) بسیاری از گوشندان چوبان را کشت.
 ۱۰. نه، (چوبان) مرد راستگویی نبود.

- تئوپنهای صفحه ۱۳۳ ق ۱۳۳:**
 ۱. (چوبان) مرد راستگویی نبود.
 ۲. (چوبان) تو انت حمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.
 ۳. هاضم استواری می‌غزید، تلاش می‌کرد، می‌برد لذت می‌برد، می‌رسید، فریاد می‌زد، می‌شناخته، می‌فهمیدند.
ماضی قلقی: اثناق اتفاه است، گفته است. (درس ۱۰۵)

۴. [فارسی آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]
 ۵. [ای] در کلمات چوبانی، گرگی (در سطرهای ۴۰۷) کاری

۶. ... آمد.
 ۷. ... نشاند.
 ۸. ... آمد ... خوبیده بود.
 ۹. ... آمدیم ... آمده بودند.
 ۱۰. ... تمسیح کرد.
 ۱۱. ... ندیده.
 ۱۲. ... شنده بود.
 ۱۳. ... پیشند.
 ۱۴. ... پیشانیم ...
 ۱۵. ... پیشند ...
 ۱۶. ... پیش زد.
 ۱۷. ... پیشین.
 ۱۸. ... پیشند ...
 ۱۹. ... بخشم.
 ۲۰. ... پیشانیم ...
 ۲۱. ... پیشند ...
 ۲۲. ... بعناند ... می‌بینید (خواهد دید).
 ۲۳. ... بخوانند ... بخوانم.
 ۲۴. ... نسروند ...
 ۲۵. ... پسرود ...
 ۲۶. ... باشد / باشد.

- پرسشی صفحه ۲۳۳:**
 ۱. (پیمردا / او) سوراخ در زمین حفر کرد و کیله طلا را در آن سوراخ گذاشت.

۵. چون خیلی چاق بود و نمی‌توانست از درخت بالا برود.
۶. (ا) شنیده بود که خرس باز مرده کاری ندارد.
۷. تاریق دوم را بپنهن.
۸. تا پنهان که آیا او مرده است یانه.
۹. (زیغ اول) سوال کرد (پرسید): او حقی که خرس دهاش را زردیک گوش تو آورد، به تو هم گفت؟
۱۰. (زیغ دوم) جواب داد: «خرس به من گفت با دوستانی که وقت خطر تو را تنها می‌گذارند، هرگز همه‌اه شو».

تئویهای صفحه ۲۳۳ تا ۲۴۳:

۱. گفت: ماضی ساده، بیرون آید: مضارع التراصی، می‌مانم: مضارع اخباری، گُمک می‌کنم: مضارع اخباری، حمله کنید: مضارع التراصی، خواهم ماند: آینده (مستقبل)، شد: ماضی ساده، بیرون آمد: ماضی ساده، بلا رفت: ماضی ساده، پنهان کرد: ماضی ساده، بود: ماضی ساده، نمی‌توانست ... بروز: مضارع التراصی، دازگشید: ماضی ساده، به مردن زد: ماضی ساده، شنیده بود: ماضی پیشه، کاری ندارد: مضارع اخباری، آمد: ماضی ساده، پایین آورد: ماضی ساده، بو کرد: ماضی ساده، تصور کرد: ماضی ساده، مرده است: ماضی نقلی، دور شد: ماضی ساده، پایین آمد: ماضی ساده، گفت: ماضی ساده، زردیک ... آورده: ماضی ساده، جواب داد: ماضی ساده، می‌گذارند: مضارع اخباری، مشه: فعل نهی.
۲. [فارسی آموزان می‌تواند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

تئویهای صفحه ۲۴۲ تا ۲۵۴:

۱. ... آمده باشد / آمده باشند.
۲. ... دیده باشد / دیده باشند.
۳. فروموش نکرده باشند.
۴. ... زندگی کرده باشند.
۵. ... دوست داشته باشند.
۶. ... بوده باشند.
۷. ... انجام نداده باشند.
۸. ... گفته باشد / رفته باشند.
۹. ... گفته باشد / برگفته باشند.
۱۰. ... گفته باشد / گفته باشند.
۱۱. ... برگفته باشد / برگفته باشند.
۱۲. ... کرده باشند.
۱۳. ... دستگیر کرده باشند.
۱۴. ... دیده باشند.
۱۵. ... رد شده باشند.

پوشندهای صفحه ۲۳۳:

۱. (ا) گفت: هاگر ناگهان جوان از میان درختان بیرون آید، من کاری تو می‌نمایم و به تو گمک می‌کنم،

۲. (خرس) از میان درختان بیرون آمد.

۳. (زیغ اول) فوراً درختی بالا رفت و خودش را در میان شاخه‌ها پنهان کرد.

۴. (زیغ دوم) روی زمین دراز کشید و خودش را به مردن زد.

۷. زیرا چوپها بتهایی محکم نبودند و شکستن آنها نیزی را زدی نمی خواست.
۸. اثحاد سبب نیرو نمکشدن می شود و گردد متشکل کسی نمی تواند آسیب بر ساند.
۹. برآورده (برآورده بودن) سبب ضعف می شود و دشمن می تواند به گرده پرآورده آسیب بر ساند.

- تعریفی صفحه ۱۵۳ تا ۲۵۳:
۱. بیسان ... نزاع کنید.
 ۲. ... اغلب ...
 ۳. هرگز ...
 ۴. خواست که ... بشکست.
 ۵. ... دسته چوپها را ...
 ۶. ... بیسان ... نهادش ...، آنما موقن شد که چوپها را بشکست.
 ۷. خواست که ... بشکست.
 ۸. ... باشد، ... آسیب بر ساند.
 ۹. ... همه ...
 ۱۰. ... نمی تواند ... آسیب بر ساند.

تعریفی صفحه ۱۵۳ تا ۲۵۳:

۱. وقته که ...
۲. ... و ...
۳. ... چر (غیران) ...
۴. ... برای اینکه / زیرا / چون ...
۵. چونکه / چون ...
۶. چون / چونکه / زیرا که ...
۷. چه ... چه ...
۸. هم ... هم ...
۹. هم ... هم ...
۱۰. ... با ... با ...
۱۱. ... اما / او / ولیک ...
۱۲. ... اما / ولیک ...
۱۳. همیکه / تا ...
۱۴. تا / همیکه ...
۱۵. تا / همیکه ...
۱۶. بعد از آنکه ...
۱۷. ... بوده ...
۱۸. ... بخورد ...
۱۹. ... پیام ...
۲۰. ... بخوانید، ...
۲۱. قلی از اینکه من پیام، آنها باید رقه باشند.
۲۲. ... پیام ...
۲۳. ... پیدار شود.
۲۴. ... که ...
۲۵. ... هم ... هم ...
۲۶. ... چه ... چه ...
۲۷. ... پیام، ... پیام، ...
۲۸. ... تا ...
۲۹. ... چه ... چه ...
۳۰. ... چون / زیرا ...

- تعریفی صفحه ۱۵۳ تا ۲۵۳:
۱. زیرا آنها اغلب اوقات با یکدیگر نزاع می کردند.
 ۲. نه، آنان چندان اختیار به نسبت اول نمی کردند.
 ۳. (پدر و بیرون) می گفت که باهم: هزار پانصد / می گفت: باهم هزار پانصد.
 ۴. (او) دستهای جوب را به آنان شان داد و از هر یک از آنان حوصلت که دسته چوپها را بشکند.
 ۵. نه، آنها موقع نشند دسته چوپها را بشکند.
 ۶. زیرا دسته چوپها در کار هم ممکن بودند و شکستن آنها نیزی زیادی می خواست.

۷. رسیده بالشد / رسیده بالشد. ۸. رسیده بالشد.
۹. پیدا کرده بالشد. ۱۰. رسیده بالشد.
۱۱. رسیده بالشد. ۱۲. خوانده بالشد، ...
۱۳. انجام داده بالشد، ... می دهد.

۴.

۱. (او) باید رقه باشند.
۲. (آنها) / ایشان / آنان باید رقه باشند.
۳. (شما) باید رقه باشند.
۴. شاید (آنها) / ایشان / آنان رقه باشند.
۵. شاید (او) آمدیده باشد.
۶. شاید (شما) او را دیده باشند.
۷. شاید (من) آن کتاب را خوانده باشم. ۸. می ترسم (که) او رقه باشد.
۹. ایسیدارم هر نامه رسیده بالشد. ۱۰. شما باید آن کار را کرده باشند.
۱۱. شاید (آنها / آنان / ایشان) این را ندانسته باشد.
۱۲. (شما) باید آن فیلم را دیده باشند.
۱۳. وقایع (جادههای / حوادث) مهیی باید روی داده باشد.
۱۴. تابه داشنگاه رقه باشند، نمی تواند یاد گرفته باشند.
۱۵. اگر آن کتاب را خوانده باشند، می دانید کی (چه کسی) آن را نوشته است.
۱۶. اگر رفته باشند، این نامه را به خواهش بدیدند.
۱۷. اگر از شناخته باشند، او شما را خوب می شناسند.
۱۸. (شما) باید بندی خود را بشکند.
۱۹. زندگی او باید نسبتاً آرام بوده باشد.
۲۰. شما نمی توانید سال گذشته با آشنا شده باشید، زیرا او هرگز اینجا نیاده بود.
۲۱. قلی از اینکه من پیام، آنها باید رقه باشند.

پوششی صفحه ۱۵۳:

۱. زیرا آنها اغلب اوقات با یکدیگر نزاع می کردند.
۲. نه، آنان چندان اختیار به نسبت اول نمی کردند.
۳. (پدر و بیرون) می گفت که باهم: هزار پانصد / می گفت: باهم هزار پانصد.
۴. (او) دستهای جوب را به آنان شان داد و از هر یک از آنان حوصلت که دسته چوپها را بشکند.
۵. نه، آنها موقع نشند دسته چوپها را بشکند.
۶. زیرا دسته چوپها در کار هم ممکن بودند و شکستن آنها نیزی زیادی می خواست.

۷. رسیده بالشد / رسیده بالشد. ۸. رسیده بالشد.
۹. پیدا کرده بالشد. ۱۰. رسیده بالشد، ...
۱۱. رسیده بالشد. ۱۲. خوانده بالشد، ...
۱۳. انجام داده بالشد، ... می دهد.

تئوینهای صفحه ۷۳ تا ۷۷:

۱. یک نامه برای او نوشته شد.
۲. یک نامه برای او نوشته شد.
۳. آنها به مهمانی بودند.
۴. آنها به مهمانی بودند.
۵. آنها از موش می‌شوند.
۶. آنها از موش می‌شوند.
۷. غذانها تقسیم شده است.
۸. غذانها تقسیم شده است.
۹. برندگان یک ساعت دیگر اعلام می‌شوند.
۱۰. برندگان یک ساعت دیگر اعلام می‌شوند.
۱۱. آنها دعوت شوند.
۱۲. آنها دعوت شوند.
۱۳. آنها موضع به آنها گفته شده بود.
۱۴. آنها موضع به آنها گفته شده بود.
۱۵. درس ساخته دو تمام می‌شود.
۱۶. آنها خیلی بور خواهند شدند.
۱۷. شما در اداره پذیرفته نشدید.
۱۸. آنها خیلی بور خواهند شدند.
۱۹. آنها در چنگ کشته شدند.
۲۰. آنها کی تو شته شده‌اند؟

۳.

۱. او دیده شد.
۲. او دیده می‌شود.
۳. شما دیده شده‌اید (= شما را دیده‌اند).
۴. آنها دیده شده بودند.
۵. شما دیده خواهید شد.
۶. او دیده می‌شد (= او را می‌دیدند).
۷. غلبه در هند یافت می‌شوند.
۸. آنها چیزها گفته نمی‌شود (= آنها چیزها را نمی‌گویند).
۹. آنها چیزها گفته نمی‌شود (= آنها چیزها را نمی‌گویند).
۱۰. آنها چیزها گفته نمی‌شود (= آنها چیزها را نمی‌گویند).
۱۱. آنها حالا فوتوخ شده‌اند (= آنها حالا فوتوخ شده‌اند).
۱۲. آنها حالا فوتوخ شده است (= آنها حالا فوتوخ شده است).
۱۳. هم صدای نمی‌توانست از خانه شنیده شده باشد.
۱۴. او گفته شد (= او گفتند مشترک باشد).
۱۵. او را دیدم (= او را به زدن بودم).
۱۶. کسروت ما بعد برگزار خواهد شد (= این کسروت را ما بعد برگزار می‌کنند).
۱۷. او بذریت به آنجه به او گفته می‌شود (= می‌گویند)، گوش می‌کند.

۳ بایک فوجان چای بایک فوجان قهوه برای من بیاورید.

۴ بعد از آنکه آنها به بودند (رفتند)، به رختخواب رفت.

۵ او مادر حق اثما درستکاری است.

۶ او در بیک زمان آوار می‌خواند و می‌نوازد.

۷ او گفت که فردامی آید.

۸ بیرون برو، جون صحیح است.

۹ وقی تائستان بگذرد، بازیز می‌رسد.

۱۰ (این) حیوان که نصوب او را می‌بینند، قورباخه ثام دارد / قورباخه خوانده می‌شود.

۱۱ غذانی که خوبیم، وارد خون می‌شود.

۱۲ او بیک کاسه لبڑ آورد که در آن بیک ماهی بود.

۱۳ به شرطی که شما بیایید، من هم خواهم آمد.

۱۴ خوشحال است، گرچه (هرچند که) قبر است.

پوششای صفحه ۶۳:

۱. زنرا بسرا، او همیک کاری انجام نمی‌دادند.

۲. آنان / آنها عمر شان را بیوهه می‌گذرانند.

۳. (او) گفت: «در ملکی که بروی شما باارت می‌گذارم، گنج بزرگی در زیرزمین بنهان است...»

۴. او را بسراشی ملکی بازت گذاشت.

۵. آنان / آنها به امید یالقی گنج، بایل و کانگ شروع به کار کردند و خاک همه ملک را زیر زمین کردند.

۶. آنها (آنها) گنجی پیدا نکردند.

۷. روزی یانکه آنها به امید گنج زمین مزمعه را خوب شنیدند.

۸. زنرا آنان به امید یالقی گنج، زمین را خیلی خوب شنیدند که بودند.

۹. منظر کشادور از گنج پنهان، کار و کوشش بود.

۱۰. بله، آنها عاقبت منظر پسرشان را فهمیدند.

تئوین صفحه ۶۳:

تیزوف ربط: او وقی که، که، بعد از اما، جون، زنرا

حروف اضافه: از، در، به، برای

- ۱۶.... تصادف نمی کند / تصادف نخواهد کرد.
- ۱۷.... خواهد آمد / می آید.
- ۱۸.... تامینه نمی شود / تامینه نخواهد شد.
- ۱۹.... خواهد شد / می شود.
- ۲۰.... شنیده باشند.
- ۲۱.... پیام.
- ۲۲.... خواهد شد.
- ۲۳.... بادگیر.

پوشهای صفحه ۸۸۳ تا ۹۸۳:

۱. او خجال می کرد که گاؤ شده است و از خانمان قصر پدرش می خواست که او را بکشند.
 ۲. زیور از خودن گذاشت امتحان می کرد.
 ۳. او خجال می کرد که گاؤ شده است.
 ۴. اسم او این سینا بود.
 ۵. فرمان داد که او را برای معالجه پرس به قصر دعوت کنند.
 ۶. ابتدا با ت داستان سیناری شاهزاده را گوش کرد.
 ۷. او مانند قبایل ایل اس پوشید و به خاندان دربار گفت: «آن گاؤ را بیاورید تا قوانی کنم».
 ۸. زیور امی خواست شاهزاده را به غذانخورد تشویق کند.
 ۹. برای اینکه می خواست چاق شود تا پوشک او را قوانی کند.
 ۱۰. لبه، بعد از یک ماه، پیماری او را معالجه کرد.

تنهای صفحه ۸۹۳ تا ۹۱۳:

۱. دوای ... مفید...
- ۲.... معاینه کرد.
- ۳.... دعوت کردند.
- ۴.... پیمار...
- ۵.... راهنمایی می کنم، ... بی دقت ...
- ۶.... معالجه کنند.
- ۷.... امتناع کردند.
- ۸.... روحیه پیشودی ...
- ۹.... مانند ...
- ۱۰.... بخطاب ...
- ۱۱.... کم کم ...

۱۸. آنها به سیله پلیس بازجویی شدند.
۱۹. چند خانه جدید اینجا ساخته شده است. / چند خانه جدید اینجا ساخته اند.
۲۰. تاشما رسید، آن (کار) انجام خواهد شد.

پوشهای صفحه ۷۷۳:

۱. کیسه پول در خانه مردی بود.
۲. متوجه شد که کیسه پولش گم شده است.
۳. شمشکیت پیش فاضی بود.

۴. (اقاضی) حبس زد که باید خدمکاران آن مرد کبیه پول را درزدیده باشند.
 ۵. هر یک از آنها یک پارچه جوب داد که طول همه آنها برابر بود.
 ۶. قاصی به آنان گفت: «جوب مردی که پول را درزدیده باشد، بازاره بهانی یک انگشت از جوب دیگران درازتر خواهد شد».
 ۷. حبس قاضی درست بود.

۸. ترسید چوش بلند شود و شناخته شود.
 ۹. (او) وقی به خانه رسید، پارچه جوب را بازاره بهانی یک انگشت کوته کرد.
 ۱۰. فرمان داد مرد دزد محازات شود و به زندان فساده شود.

تنهای صفحه ۷۷۳:

۱. متوجه شد، گم شده است، خواهد شد، شناخته شود، محازات شد، فساده شد.
۲. مجهول فلها، نشانه شدم، گم شد، ذوزده شدند، کوته شد، فساده شدند، احصار شدند.

تنهای صفحه ۸۳۳ تا ۸۸۳:

۱. ... هم برسانید.
۲. ... می آمدند.
۳. ... می رفتم.
۴. ... قول می شدند.
۵. ... صحبت می کند / صحبت خواهد کرد.
۶. ... تعریف می کنم / تعریف خواهم کرد.
۷. ... دارم.
۸. ... می گویم.
۹. ... صحبت می کنم / می شنیم.
۱۰. ... گوش نمی کشم / گوش نخواهیم کرد.

بالآخره مرد نفرید گفت: «خوب، چون چندی در خانه نداری، می‌توانی با من پیلایو و با هم گذاری کیم».

منن صفحه ۷۹:

شما حق دارید

نصرالدین، بعنوان قاضی دعکن‌داش، به دعوای رسیدگی می‌کرد. او در حالیکه به سرمهای شاکی گوش می‌کرد، گفت: «شما حق دارید». بعد از ششین حرفهای خوانده، گفت: «اشما حق دارید». مشنی دادگاه خم شد و نجوا اکران به قاضی گفت: «الآن نصرالدین امور دوی آنها که نمی‌توانند حق داشته باشند».

نصرالدین به او باسخ داد: «شما هم حق دارید».

منن صفحه ۹۹:

رسانای

روزی، یک رسانایی که شنیده بود عیک برای خواندن مثبت است، برای خوبیدن عیکک، به مغازای رفت. مغازه‌دار یک جفت عینک به او شانان داد، اثاثاً او تقاضای یک جفت دیگر کرد و به همین ترتیب، او (جفت) عینک‌های زیادی را آزمایش کرد؛ اثاثاً هر بار می‌گفت: «ابنها خوب نیستند. لطفاً یک جفت دیگر به من بدهید»، سرانجام، مغازه‌دار که عصبانی شده بود، گفت: «اگرآ شما اصلاً توپید بخواهید؟» رسانایی جواب داد: «اگر می‌توانستم بخواهم، دیگر عینک را برای جمی می‌خواستم».

منن صفحه ۱۰۰:

رواهه‌ها هم می‌توانند شناختند

مردی که در کاتانا زنگی می‌کرد، زمانی جزیره‌ای کوچک خرد، جزیره در وسط رودخانه بزرگی سنت‌لوئیس قرار داشت. بعد از آن، او شش رواهه قشگی خرد و آنها را [با] خود [به] جزیره برد. او به خودش گفت: «این رواهه، رواهه‌ها جزوی زیادی بوجود خواهد آورد (خواهد داشت / خواهد زیاد). آنوقت [چند تاز آنها را خواهیم کشت و پوستشان را خواهیم فروخت. مسکن است [از این راه] کامل روتند شون»]. او بعد از چند ماهه به جزیره بروگشت، ولی نتوانست حقی یک رواهه پیدا کند. ساجرا به یکی از

۳.

۱ □ فاعل: شاهزاده‌ای (ایوانی) □ مفعول غیر مستقیم: پیماری (عجیبی) □ قب: (عارت قبی)؛ هزار سال پیش □ صفت: ایوانی، عجیب □ فعل: زنگی می‌کرد، می‌شله بود □ حرف اضافه: در حدود؛ به حروف ربط: که □ علامت نکرهای، ای.

۲ □ فاعل: شاهزاده □ مفعول غیر مستقیم: خودین غذا □ قب: روز بروز □ صفت: بروزه ضمیر □ فعل: امتناع می‌کرد، می‌شد □ حرف اضافه: از □ حرف ربط: و □ حالت اضافه: خودین غذا.

۳ □ فاعل: این سینا □ مفعول مستقیم: کارد (خود)، بای گاو □ قب: تیز می‌کرد، گفت، پینه‌دید حرف ربط: در حالیکه □ ضمیر مسترک: خود □ حالت اضافه: مانند قشبان، کارد خود، بای گاو.

۴ □ فاعل: یکی از خدمتکاران □ مفعول مستقیم: پول □ فعل: ذوزده بود □ به و شست افتد، تربیه، شناخته شود □ حرف اضافه: از □ حرف ربط: که، و □ علامت نکرهای، یکی.

۵ □ فاعل: بد (شنامه فعل = شما) می‌چکس □ مفعول غیر مستقیم: شما □ فعل: شکد باشید، نمی‌تواند، آسیب بر سازد □ حرف اضافه: به □ حرف ربط: اگر (حروف شرعاً) □ ضمیر شخصی: شما □ آسیب بر سازد □ حرف اضافه: به □ حرف ربط: اگر (حروف شرعاً) □ ضمیر شخصی: کتابخانه داشگاه، او □ فعل: دادم □ حرف اضافه: به □ ضمیر شخصی: او □ حالت اضافه: کتابخان، کتابخانه داشگاه.

منن صفحه ۹۶:

مود قلیر و مود لوتوند (ادار و ندار)

منن صفحه ۹۶:

منن صفحه ۹۶:

لطفاً قدری از غذای دیشب به من بدهید.

بیزی از غذای دیشب [با] قی ندانده است. ما همه آن را خوردم.

لا افق، قدری آب من بدهید تا بتوشم.

آب [هم] تمام شده است.

می‌مکن است یک پنی به من بدهید تا آن بخشم؟

حالاً می‌می‌بولی ندارم.

دوستانش گفت.

دوستش گفت: «تو یک چیز را فراموش کردی. تو فراموش کردی که روایها می‌توانند خلی خوب شناختن. روایهای تو شنا کردن و از جزیوهات دور شدند. تو دیگر هیچجوت آنها را نخواهی دید.»

متن صفحه ۴۰:

اگر به خارج برویم و از کشورهای خارجی دیدار کسیم، انواعی از چیزها را که هرگز در وطن نمی‌توانیم بینیم، می‌بینیم و یاد می‌گیریم، هرچند ممکن است مطابق زیادی درباره آنها در کتابها و روزنامه‌ها خوانده باشیم و یا تصویرهای آنها را در سینما دیده باشیم. هرچند راه طالعه جزو ایام مسافرت است، و هرچند راه شناختن و در یک مردم کشورهای دیگر، ملاقات با آنان در کشورهای خودشان کردن است، اما این روزها، اگر مسافری بتواند به [ازبان] انگلیسی یا فرانسه صحبت کند،

معمولًا تواند کسی را پیدا کند که معمودش را بایه او بهمندان و در صورت لزوم برم او ترجمه کند. پیشتر مردمی که نظریه انسان را در سفر می‌گذرانند، دوستی با خودشان می‌برند و از هر چیزی که توهمشان را جلب کند یا خوشنان پیدا - مناظر شهر، چشم اندازهای کوچهای، در باغها، درهای، دشتها، آثارها، جنگلها و غیره، مردان و زنان شهرهای خواجه‌ای باشی باشند، و حتی حیوانات و پرندگانی که برآیند آنها تازگی دارد - عکس می‌گیرند. و بعد از شاید سالها بعد، با آنگاه کردن به این عکسها، اوقات خوشی را که از دیدار یک کشور خارجی داشتند، پیدا خواهد آورد.

متن صفحه ۱۶۳ تا ۱۷۱:

راه شیری و سیاستگران

از وقتی که انسان بالاترکوهای پیشتر، جستجو در آسمانها را شروع کرد، آنچه او دید، خلی کم او را راضی ساخت. زمین در مقایسه با جهان، تنها ذره‌ای کوچک از خاک جهان هستی نظری می‌رسد. زمین، تنها سیاره کوچکی است که بر لبه راه شیری قرار گرفته است. راه شیری، کوهکشان ما، تقریباً سه میلیارد (بیلیون) ستاره مانند خورشید مادرد و این بنتهاقی فقط یکی از حدود یک صد میلیارد کوهکشان در جهان شناخته شده است.

فقط آنقدر بهتار است و فاصله‌ها چندان زیاد که اندازه گیری آنها مشکل است: بجزی نوشت همه صحفه‌ها، این فاصله‌ها را به سال نوری شان می‌دهیم. یک سال نوری، فاصله‌ای است که نور با سرعتی حدود ۱۸,۶۱۱ مایل در ثانیه در یک سال طی می‌کند.

نژدکشین کوهکشان همسایه‌ایان آنرویده بیش از ۱۰۰,۰۰۰ سال نوری از زمین فاصله دارد.

متن صفحه ۹۰ تا ۱۰۱:

سفر به خارج

اگر به خارج برویم و از کشورهای خارجی دیدار کسیم، انواعی از چیزها را که هرگز در وطن

خانه حرکت می‌کند. فکر کرد: ابایه درد بشد، نفیگش را برداشت و پنیر به طرفش انداشت. سپس به رختخواب بروگشت، چون آنقدر ترسیله بود که نمی‌توانست در آن تاریکی، از خانه بیرون برود. نصرالدین، صبح روز بعد، بیرون رفت و پنهانش را که روی بذرخست در باغ آوران شده بود، دید. همسرش روز پل آن را شسته بود و براو خشکشان، در بیرون از خانه آن را آویزان کرده بود. و حالا یک سوراخ گلوله درست در وسط آن ایجاد شده بود. نصرالدین گفت: «خدای من! دیشب خنی شانس آوردم. اگر آن بیهان را پوشیده بودم، گلوله را می‌کشست! آنگاه همسایه‌ها را صدا کرد و از آنها خواست که برای نجات پیشنش، از خدا سپاسگزاری کنند.

متن صفحه ۷۰:

الم孚ون

روزی، خانمی موشی را دید که در گف آشیزخانه می‌دود. او جلی از موشها می‌ترسید، به طوری که، سرعت آنها خارج شد، سورا او بوسی شد و به سوی مغازه رفت. او در آنها یک تلموش خرد. مغازه‌دار به او گفت: «مقداری پنیر داخل آن بگذارید. و بزودی موش را خواهید گرفت.»

آن خانم با تله موش خود به خانه رفت، اما تو وقی داخل کمکش را نگاه کرد، نتوانست پنیر در آن پیدا کند. جون خنی بیرون شده بود، نتوانست به مغازه بروگرد. از آن رود، عکس پنیری را از مجله برد و آن را داخل تله گذاشت. عکس پنیر، بطور شکفت آور موقیت آمد بودا وقی خانم صبح روز بعد به آشیزخانه آمد، عکس موشی در کتاب اسکس پنیر در تلموش بود.